

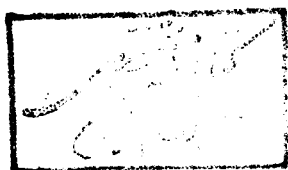
یادآستهای نزال برنزل در سفر باران



یاد استهای نزال ترهل دسفر بایران

راجع بسالهای ۱۷۸۰-۱۸۱۲ میلادی

باستهام « ث. ب. دوما » فرانسوی



ترجمه استاد فقید عباس اقبال

انتشارات سیا ولی. فرهنگسرا

مقابل انگاره تهران نزیده به میدان انقلاب طبقه زیرین بازارچه کتاب تلفن ۶۶۱۰۰۳

عنوان : یاداشتهای ژنرال ترهزل در سفر بایران

انتشارات : فرهنگسرا

بهمن ماه : ۶۱

فیلم وزینگ : خرد

چاپخانه : هنر

تیراژ . ۲۰۰۰ جلد

آدرس . نرسیده بمیدان انقلاب بازارچه کتاب طبقه زیرین

تلفن ۶۶۱۰۰۳

دیباچه

در ماه مارس سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۸) عالم حیوانشناسی معروف میلن ادواردز (۱) عضو دارالعلم فرانسه که جد مادری من است چند صندوق محتوی مراسلات و دفترچه ها و یادداشت‌هایی بمن داد که از «تره‌زل» پدرزنش باو رسیده بود پس از ملاحظه دیدم که این مراسلات و کاغذها حاوی اطلاعاتی نفیس و انتشار آنها برای خدمت بتاریخ مفید است.

از سال ۱۸۰۱ الی ۱۸۵۰ (۱۲۱۶-۱۲۶۷) تره‌زل در کارهای سیاسی و نظامی داخل بوده و شرح حال او باوقایع سیاسی و نظامی که در اینمدت در مملکت ما پیش آمده آمیخته و بهمین نظر مراسلات و یادداشت‌های روزانه او پراز اطلاعات ذیقیمت است.

این شخص که ابتدا مهندس جغرافیا و منشی سفارتخانه بوده و بعدها آجودان امپراطور و رئیس ارکانحرب و فرمانده اردو و حاکم شده و قسمتی از آسیا و سراسر اروپا و الجزایر را گردیده بعنوان سیورساتچی ناپلئون راه عبور این پادشاه را بطرف هندوستان و مسکو صاف کرده و زمینه را برای حمله او فراهم ساخته است بعلاوه در جنگهای «کاتالونی» و روسیه و ساکس شرکت داشته و شهر «مایانس» را دفاع کرده و بعنوان رئیس ارکانحرب «واندام» در محل لینی (۳) و بهمین سمت در اردوی مزون (۴) در شبه جزیره «مره» جنگیده و سپس بمقام وزارت جنگ

رسیده و در یونان قشون آن مملکترا منظم و فرماندهی نموده است. در الجزایر نیز بعنوان رئیس ارکان حرب دوک دورویگو (۱) شهر بوژی (۲) را فتح نموده و در ولایت «اران» در محل «مقطع» جسارت بخرج داده و باوجود یافتن شکستی مصلحت آمیز از میدان در نرفته و دوبار شهر قسطنین را در محاصره گرفته است.

باری این شخص که از درجه سرتیپ دومی بسرتیپ اولی و وزارت جنگ و عضویت مجلس عالی فرانسه رسیده زیر دست خود معاونینی مثل «یوسف» و سیسه (۳) و مورنی (۴) و ما کاهون (۵) و لاموریسیه (۶) و لاوکوپه (۷) و لاگندی (۸) و غیره داشته و پس از متقاعد شدن نیز از طرف کنت پاریس و دوک شارتر (۹) بسمت حکومت نظامی انتخاب گردیده است.

عملیات ترمزل نماینده پنجاه سال کار و زحمت متوالی است بهمین علت می توان گفت او و کسانی که با او در این مدت طرف مکاتبه و مراسله بوده اند مردانی هستند که تاریخ فرانسه را در ظرف پنجاه سال مزبور باعمار درخشان خود زینت بخشیده اند.



مقدمه ژنرال دوما

تا حدیکه بخاطر دارم روزی در زمستان سال ۱۷۵۹-۱۸۶۰ (۱۲۷۶) موقعیکه در مراحل طفولیت سر میکردم در منزل نمره ۱۴ کوچه کویه (۱) و بقیکه بیای تخت خواب بسیار کوچکی رسیدم پیرمردی را با چهره‌ای چین خورده دیدم که شب کلاهی از پنبه بر سر داشت و حالت مزاجیش چندان خوب نبود؛ بعد از تحقیق معلوم شد که سابقاً در جنگ زخمی برداشته و گلوله‌ای بسر او مصادم شده و در گلولی او راه یافته بود و بر اثر آن شبها نمیتوانست نفس بکشد و نیمه جانی بیش نداشت.

این شخص از ماندن روز در بستر سخت متنفر بود و اصلاً باین وتیره زندگانی عادت و میل نداشت و بقای باین صورت راحتی در نظر نواده خردسال خود نیز موهون و موجب شرمساری مینداشت.

این پیر مرد سالخورده ژنرال تره زل (۲) پدر جد مادر من بود و گلوله‌ای که گفته شد در ۱۶ ژون ۱۸۱۵ (۶ رجب ۱۲۳۵) موقعی که ریاست ارکان حرب «واندام» را داشت و میخواست محل سن آماند (۳) را یک بار دیگر تسخیر کند از دست سربازان پروسی بچشم چپ او اصابت کرد و او را از یک چشم بی نصیب نمود.

چشم عاریه شیشه‌ای که داشت مانع از آن بود که من با عور

بودن او پی ببرم، این چشم عاریه با آنکه نمیتوانست کار چشمیرا که نابود شده بود انجام دهد باز در موقعیکه «ترهزل» عده ایرا از بندر «تولون» برای گرفتن بندر «بوژی» میبرد و میخواست ایشانرا در ۲۹ سپتامبر ۱۸۳۳ (۱۴ جمادی الاولی ۱۲۴۹) از کشتی پیاده نماید بنجات جان او مک نمود .

توضیح آنکه «ترهزل» با عده ای از سربازانی که مأمور « بوژی » شده بودند و حکم پیشقراول را داشتند بساحل پیاده شدند و این در موقعی بود که از دو قلعه از قلاع ساحلی و یک رشته دیوار های محیط بلنگرگاه و پرچین ها و علفزارها که بر یکدیگر مشرف بودند و مدافعین بندر بآنها پناه بسته گلوله فرو میریخت ، ترهزل بایک عده از صاحبمنصبان ارکان حرب خود در آن میان محصور ماند و بقیه همراهان او بر اثر موجی شدید قادر پیاده شدن نگردیدند ، عده بالنسبه کثیری از اعراب چون این جماعت را تنها یافتند در صدد برآمدند که بر سرایشان بتازند ، ترهزل ایشانرا دید ولی چون قدی کوتاه داشت نمیتوانست همیشه در میان عده خود قد علم کند و بانمودن حضور خویش آن جماعت را دلگرم نگاهدارد (۱) .

این سردار بدون اینکه از حمله مستقیم اعراب در وحشت و اضطراب بیفتد بدادن فرمان شمشیر شروع کرد بعد بعد چون دید که چشم عاریه در این نقطه از افریقا آن هم در این حال عزیزالوجود و نیایب

(۱) ترهزل در سال نهم انقلاب مشمول نظام اجباری شد ولی تا سال ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱ (۱۲۱۵-۱۲۱۶) از خدمت معاف گردید ، در سال ۱۸۰۳ (۱۲۱۸) بعلت کوتاهی قد (۱۵۵۵ متر) بکلی او را از خدمت معاف کردند ولی چون باجمعی از مهندسین جغرافیا و اعضای ارکان حرب کل آشنائی داشت بالاخره او را در نظام داخل نمودند و او چنانکه میدانیم تا سال ۱۸۴۸ (۱۲۶۵) در تمام جنگها و سفرهای نظامی آن ایام دخالت داشت .

است آنرا بایک حرکت از حلقه بیرون انداخته بادقت تمام در جیب جلیقه خود گذارد سپس شمشیر خویش را از غلاف کشیده روبخضم آورد.

خضم تره زل از دیدن این سردار کوتاه قامت که باین سهولت می تواند اعضای خود را از بدن جدا نماید دچار بهت و تردید شد و فرصتی بدست داد و قایقی که مأمور پیاده کردن همراهان تره زل بود در این فاصله موفق شد که عده ای را بخشی پیاده نماید این عده ملاح بمدد پاروی قایقرانی و بریاست نایب مولیر (۱) صاحب منصب مأمور خدمت « تره زل » سرعت بمعر که دویدند و محصورین را از خطر نجات دادند.

اندکی بعد « تره زل » زخم برداشت و گلوله ای از ساق پای او گذشت ولی او مردانگی بخرج داده بروی خود نیاورد و با همان حال قلعه موسی را که بر تمام شهر استیلا داشت گرفت و همراهانش سه ساعت بعد دانستند که « تره زل » تیر خورده است، وی آنوقت ناچار شد که براستری سوار شود و باز در فرمان دادن بعد از خود پافشاری بخرج دهد.

اجداد ما، فرانسویها در این ایام که بقول خود با « نوای طبل » و « قتیله افروخته تفنگها » و « گلوله در دهان » روزگار میگذاشتند بمطالعه اوضاع و برداشتن یادداشت و خواندن و کمی نوشتن قادر بودند و معلوماتی مفید و شریف داشتند و فقط سرگرم معیشت روزمره و سربازی و در فکر بهتری وضع زندگی سخت خود نبودند.

دوام حال جنگ و اشتغال مردم آن دوره بسربازی مانع از آن شده است که کسی بمسائل فکری توجهی ابراز دارد چه این حال اگر هم مانع ایجاد فکر نباشد لا اقل از تنظیم و تجسم و آوردن آن بر روی کاغذ جلوگیری میکند مخصوصاً اگر قوه فعاله انسانی بر اثر فشار و قدرت بکاری متوجه شود

تشت فکری بمراتب زیادتر و مجسم ساختن آن غیر ممکن میگردد.

کار بطور کلی قلب و دماغ و بدن هر سه را بخود مشغول میدارد و آنها را پس از مدتی خسته و فرسوده میکند. موقعیکه اشتغالات روزانه زیاد شد و وجود آدمی بر اثر تهیجیات غیر مترقبه هر آن حیات در زحمت افتاد دیگر مجالی برای کارهای فکری بدست نمی آید. اشخاصیکه در دوره اقتدار بنایارت رجال تاریخی فرانسه شده اند چون شغل شاغلشان جنگ بوده دیگر فرصت آنرا نداشته اند که در همان آن بیادداشت و نوشتن وقایع نظامی بپردازند فقط باخون خود وقایع را نقش میکردند و روح مدنیت فرانسوی را که محرك اعمال و افکار ایشان بود در همه جا آنرا زنده و حاضر میدیدند در اطراف و اکناف منتشر میساختند.

مردم این دوره متهم شده اند که: «جنگ را شغل اصلی خود قرار داده و بکاری غیر از آن اظهار میل ننموده اند، هر چه را که ایشانرا از توجه بجنگ باز میداشته خوار میشمرده، ممالکی را که تسخیر میکردند بنظر سطحی نگریسته زیاد اعتنائی بشأن مردم و احوال و اخلاق ایشان نمینمودند، هیچ نوع اطلاعات عمیق نداشتند، بنقاشی و فکر توجه نمیکردند و از تاریخ و صنایع مستظرفه و ادبیات و اخلاق و عادات مردم هیچ نمیدانستند.

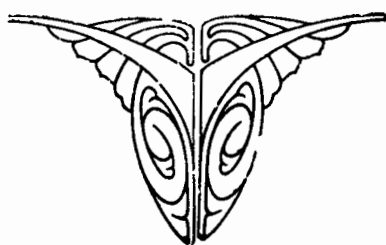
هنر سربازان فرانسوی دوره انقلاب و عهد بنایارت منحصر بود به بعضی روایات نظامی و بیان احساسات خانوادگی و خوشمزگیهای اردو و پاره ای قصه ها که کمتر آنها مضحك و بیشتر آنها ساختگی است.

حقیقت مطلب اینستکه در قشون فرانسه هم مثل سایر قشونها اعم از انگلیسی و روسی یا آلمانی و ایتالیائی و اسپانیائی همیشه مردمی وجود داشته اند که اشتغالات نظامی تمام اوقات ایشانرا نگرفته و مجالی

برای انجام کارهای فکری نیز بآنها داده است .

اینگونه مردم در پیش ما فرانسویان که علاقه خاصی بسرور و زنده دلی داریم و بسبکی معروفیم با اینکه يك قسمت از اوقات خود را طبعاً در اختیار خواهش اینگونه سجایای ذاتی خود گذارده اند باز در شناختن وادای وظیفه و توجه بحال مردم و خانواده و هیئت اجتماعی و اخلاق و آداب و امکان و صنایع مستظرفه و علوم حتی سیاست غفلت نورزیده اند و همه وقت بامسائل مربوطه بزندگانی مادی و فکری در حال اظهار علاقه و ارتباط بوده و در عین اشتغال بجنگ از تربیت روح و رفع ملالت خاطر بآن وسایل غافل نمانده اند ؛ این حال نیز از خواص نژاد مردم فرانسه است و کثرت اشخاص بزرگ و تألیفات ایشان شاهد آن می باشد .

بدون اینکه بخواهیم مدعی اثبات جنبه ادبی مراسلات (ترهزل) باشیم میگوئیم که نوشته های او برای درك حقیقت قضایا و احوال نقاطی که او بآنها سفر کرده مهم و از لحاظ تاریخ ذیقیمت است .
اسنادیکه ما باننتشار تدریجی آنها امیدواریم موجب سربلندی و روسفیدی مردیست که مصدر خدمات بزرگ بوده و بطرق مختلفه و در ایام حکومت های چند مدتی دراز از عهده خدمتگذاری بمملکت خویش بخوبی برآمده است .



قسمت اول

ترجمه حال (تره زل) مهندس جغرافیا دان

خانواده - پرورشگاه - مدرسه دارالفنون - مخزن جنك - نقشه ولایت (سواب) .

« آلفونس تره زل » در پنجم ژانویه ۱۸۸۰ (۲۸ ذی الحجه ۱۲۹۳) در شهر پاریس و کوچه سنت اونوره (۱) تولد یافته و او پسر یکی از تجار است بنام (اگوست تره زل) مادرش ویکتوار پاپین (۲) نام داشته . خاندان او از اهل ولایت « اواز » (۳) اند و از « ژان هاشت » (۴) معروفه نسب دارند .

آلفونس تره زل چهار برادر و یک خواهر داشت . ارشد این جمع در سال ۱۸۰۲ در (سن دمینگ) فوت کرد و او که برادر بزرگتر آلفونس محسوب میشد و از اعضای هیئت نقشه برداری نظامی مأموران صوب بود و سمت مهندسی جغرافیای را داشت در آن دیار در ضمن مأموریت داعی حق را لبیک گفت .

خانواده « تره زل » با اینکه ثروت و مکنت زیاد نداشتند بمسائل ادبی و صنعتی و ذوقی عطف توجه مخصوص میکردند مجمع ایشان محفل علم و معرفت بود و بعد از آن ایام یعنی او آخر قرن هیجدهم افراد آن همه از مردم تربیت شده و طالب ادب و معارف بشمار میرفتند .

تره زل از سال ۱۷۹۵ الی ۱۷۹۸ در محل « پاله بوربن » (۵)

Oise (۳) Victoir- Papin (۲) Rue St. Honoré (۱)

Palais-Bourbon (۵) Jeanne Hachette (۴)

بعنوان مستمع آزاد در سر درسه‌های مدرسه فوآند عامه و پلی تکنیک (۱) حاضر میشد و چون محصلین این مدرسه اخیر هنوز مطیع مقررات نظامی نشده و مدرسه شبانه روزی نبود حضور تره زل بعنوان مستمع آزاد در سر درسه‌های آن امکان داشت و منظور او از این کارها این بود که مثل سایر شاگردان این مدرسه باخذ درجه مهندسی جغرافیا نایل گردد.

« تره زل » در این مدرسه با لردن (۲) که با او همسن بود آشنا شد ورشته الفت بین اثنین استحکام یافت . چون (لردن) ذوق مفراطی صنایع مستظرفه داشت همینکه کارهای مدرسه انجام می پذیرفت دنبال صنایع مستظرفه میرفت و بمعلوماتی عشق میورزید که چندان ارتباطی بدرسه‌های مدرسه نداشت تا اینکه بالاخره پیش استاد معروف پردون (۳) رفت و نقاشی چابک دست و معروف بیرون آمد .

« تره زل » و « لردن » همینکه بمرحله بیستم از زندگانی قدم گذاشتند هر دو در یک روز عروسی کردند و تره زل در تابستان ۱۸۰۱ دختری پیدا کرد که با فقر مالی و قلت سرمایه معیشت زحمت اورایش از پیش نمود و بر مخارج او افزود ، این دختر همان است که بعدها زوجه عالم معروف (میلن ادواردز) شده و شهرت کلی یافته است .

در اول زمستان ۱۸۰۱ تره زل در قورخانه وزارت جنگ بشغلی منصوب شد و این در موقعی بود که معافیت او از خدمت نظام محرز گردید تره زل بمخارج شخصی و بشویق سر تیپ مورو (۴) و با کمک علمی یاور « گیومینو » (۵) بفراهم ساختن وسائل تهیه نقشه ولایت

سوآب (۱) مشغول گردید و از این ببعدهدوش بدوش بایاور « گیومینو » که بعدها از فرماندهان نامی خدمتگذار گردید کار کرده و در غالب موارد مک کار او بوده .

درهانور - الدن بورك - بروژ - خاندان ادواردز - نقشه امپراطور در ژون ۱۸۰۳ سر ازان ولایت (هانوور) در محلی موسوم به زولین گن (۲) تسلیم شدند فرانسویها ولایت مزبور را تسخیر و آنرا پرداخت غرامت مجبور کردند. قنسرل اول یعنی (بناپارت) امر داد از هانور نقشه ای ترسیم شود و چون « ترمزل » بعنوان مهندس نقشه کش جزء قسمت نقشه برداری و در تحت ریاست اپائی (۳) بود در ماه مه (۱۸۰۴) بمثلک بندی اراضی آن سرزمین و عملیات نقشه برداری مشغول گردید .

در همین موقع دوک ولایت الدن بورك (۴) بخيال افتاد از حوزه قلمرو خود نقشه بردارد و از جغرافیون فرانسوی مدد طلبید (ترمزل) بموجب پیشنهاد مارشال برنات (۵) بانجام این مأموریت نامزد گردید بالاخره در ۲۰ مه ۱۸۰۵ در ردیف طبقه سوم مهندسين جغرافیا که ضمیمه قسمت مخصوص بنایب دومهای سواره بود پذیرفته شد .

در اواخر سال (۱۸۰۵) کاربر « بناپارت » و فرانسه سخت شد چه قوای انگلیس و روس بر « اسنابروک » (۶) حمله کردند و اگر پروس هم بآن دو دولت ملحق میشد مهندسين فرانسوی در قید اسارت می افتادند بعلاوه در آمد پولی این جماعت چندان ممر صحیح مطمئن نداشت اگر چه

(۱) Souabe (۲) Suhligen (۳) Epailly (۴) Oldenburg

(۵) Bernadotte (۶) Osnabruck

(۷) حقوق او ۱۸۰۰ فرانك ، مدمعاش در موقع عملیات ۱۰۰ فرانك در ماه کرایه

منزل ۱۸ فرانك در ماه مخارج دواست و درشكه وغيره $3\frac{1}{4}$ فرانك در روز .

صاحبمنصبانی که مشغول نقشه برداری بودند هر کدام درشکه و رهنما و نوکر و بلد و غیره بحد کفایت همراه داشتند و بوضع خوشی زندگی میکردند ولی چون پول مرتب نمیرسید و گاهی هم اصلاً وصول نمیشد پرداخت مخارج این گروه آنها را بمضيقه سخت می انداخت بهمین جهات حقوق مهندسین عقب افتاد و دولت امر داد که ششماه حقوق ایشان بعنوان عقب افتاده جزء دیون عمومی شود فقط منافع آنرا آن هم باقسط نامنظم بپردازند. از میان این جماعت نقشه بردار چهار نفر جسارت بخرج داده تقاضای طلب مشروع خود را کردند بهمین علت آنها را از خدمت خارج نمودند و «ایائی» برای آنکه کار را زودتر بانجام رساند یکعهده کارگر زیادتر از حدی که میتوانست باپول کم نگاهداری کند اجیر نمود و چون برای پرداخت مزد آنها پول لازم بود و خود او چنین اعتباری نداشت مبلغی مقروض گردید .

در آخر سال ۱۸۰۵ قوای انگلیس ولایت «الدن بورک» را طرف تهدید قرار دادند . هیئت نقشه برداری چون جان خود را در خطر دید از آنجا فرار اختیار کرده بشهر «اکس لاشاپل» (۱) پناه برد و «ترهزل» محال یافته بدیدن و مطالعه مجازن و اسناد و کتابخانه ها و مطابع بلاد عمده فلاندر (۲) مشغول شد و در این ضمن در تجسس اسناد راجع بنقشه برداری و جمع آوری اطلاعات در این باب کوشش کامل بخرج داد در شهر بروژ (۳) نظر بتوافق ذوقی و اتحاد مسلکی در علم و هنر با «ویلیام ادواردز» (۴) کتابدار کتابخانه این شهر آشنائی و رفاقت پیدا کرد و این شخص همان است که خانم «اجورث» (۵) در مراسلات خود ذکر او را بنیکی میکند و او را عالمی جامع و محبوب اسم میبرد . ویلیام ادواردز

برادر ارشد عالم مشهور «میلن ادواردز» است و او بعدها عضویت مجمع علمی و ادبی فرانسه و انجمن طبی آن مملکت رسیده و جمعیت علمای علم نژادها را در پاریس تأسیس کرده و برادر او یعنی «میلن ادواردز» چنانکه بعد خواهیم دید داماد «ترهزل» شده است .

«ویلیام ادواردز» و برادرش قریب بیست سال اختلاف سن داشتند و برادر جوان تر در ۱۸۰۰ تولد یافته بود ، پدر این دو پسر سرهنگ «ادواردز» از سپاهیان چریک جزیره «ژامائیک» (۱) بود که از بدو تصرف آن جزیره بتوسط انگلیسها با خاندان خود در آنجا ساکن شده و ملک و آبی نیز در آن سرزمین بهم زده بود در سال ۱۷۹۳ سرهنگ «ادواردز» با خانواده خود بار و پابر گشت و پس از سفرهای متعدد در این قطعه در شهر «بروز» مقیم شد و در میان علماء و فلاسفه و ادبا دوستان بسیار پیدا کرد مخصوصاً این او و پرست لی (۲) و هارت لی (۳) رشته رفاقت سخت مستحکم بود . «میلن ادواردز» کوچکترین اولاد سرهنگ «ادواردز» و بیست و هشتمین فرزند اوست (۴) بعد از آنکه

(۱) Jamaïque (۲) Priestley (۳) Hartley (۴) در موقعیکه بین انگلیس

و فرانسه بهم خورد و اساس عهدنامه آمین Amiens در هم شکست یعنی در سال ۱۸۰۳ قنصل اول امرداد سرهنگ (ادواردز) را بتهمت جاسوسی انگلیس توقیف و در شهری تحت نظر نگاه دارند سرهنگ مزبور در سال ۱۸۰۷ موفق شد دو نفر از فرزندان خود را با چند نفر از اسراء و مجوسین انگلیسی بانگلستان فرار دهد بهمین جهت باز مجرم شناخته شده محکوم بحبس در (بروز) و (استاند) گردید و تا ۱۸۱۴ در حبس بود . در این موقع بیاریس آمد و تا آخر عمر تمام اوقات را در این شهر ماند مگر در دوره وقایع صد روزه که احتیاطاً بانگلیس رفت . این سرهنگ با بریان ادوارد Bryan Edwards مورخ نسبت دارد و در یکی از عروسی های متعددی که کرده بایکی از نواده های لرد والتام Waltam از وکلای مجلس لردهای انگلیس وصلت نموده است . در بروز برای جاوید ساختن نام (میلن ادواردز) عالم حیوان شناس معروف یکی از باغچه های زیبای عمومی را باسم او که در آنجا تولد یافته موسوم ساخته اند .

«اپائی» و شوریه (۱) و دن یو (۲) و دلاهی (۳) و لوسسن (۴) و «تره زل» و لولیلیه (۵) پیاریس برگشتند قسمت نقشه برداری «هانور» را مجدداً تشکیل دادند و بکار حساب و منظم کردن اطلاعاتی که در باب «هانور» داشتند پرداختند.

این طرحها که با این همه خون جگر تهیه شده و با وجود تمام مشکلات دنباله آن قطع نگردیده بود بعدها زمینه ای شد برای ترتیب نقشه تمام آلمان که بنقشه امپراطور اشتهار یافته است.

نقشه مزبور در ماه مارس ۱۸۰۹ یعنی در موقع شروع جنگ بدست ناپلئون رسید و از چهارصد ورقه مرکب بود و بقدری در درست کردن آن سعی بعمل آمده و زحمت کشیده شده که میتوان گفت در تاریخ نقشه برداری نظیر ندارد.

البته تمام قسمتهای این نقشه بیک درجه از کمال وصحت نبود و در پاره ای قطعات چندان دقت زیاد بکار نرفته ولی چون امپراطور اصرار داشت که بدون فوت وقت نقشه ای تهیه و از این راه رفع احتیاجات آنی او در آن اوقات بشود نقشه مزبور از لحاظ نظامی کامل و موافق با منظور او ترتیب داده شده بود. تکمیل جزئیات و رفع نواقص آنرا برای بعدها گذاشتند چه جهت انجام این منظور لازم می آمد که تمام حسابها را از سر بگیرند و نقشه هارا با تحمل دوبرابر مخارج سابق مجدداً بکشند.

ناپلئون بر اثر احتیاجات جنگی باین قبیل کارها اقدام میکرد بهمین جهت در اصلاح روش کار و اجرای طرحها و بکار انداختن زیر دستان طرفدار سرعت عمل بود، در ۲۶ اکتبر ۱۸۰۴ در همین خصوص چنین نوشته: «..... از صرف بیست سال عمر جهت

تهیه طرح نتیجه ای عاید نسل حاضر نمیشود بلکه اگر فایده ای از آن بدست بیاید عاید مردم آینده خواهدشد و رفتن این راه بی ثمر و پختن اندیشه دور و دراز است عیب عمده کلیه ادارات ما سعی در زیادکار کردن است و نتیجه این ترتیب آنستکه آنچه را که مورد احتیاج آنی است نمیکند من منظوری ندارم جز آنکه هیئت نقشه برداران ما دنباله کارهای کاسینی (۱) را بگیرند .

کارهایی که جغرافیون فرانسه کردند با وجود مشکلاتی که دائماً داشتند انصافاً خیلی از عملیات کاسینی بهتر و کاملتر بود ولی نقشه امپراطور دوچار بعضی نکبتهای کوچکی نیز گردید زیرا که چون شروع آنرا بعد از جنگ ۱۸۰۹ کرده بودند بر اثر توالی حوادث ناگوار در ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ قسمتی از آن تلف و نابود شد و بآن علت که مسوده های آنها را نیز در ضمن عملیات جنگی مورد استفاده های دیگر قرار داده و مجالی هم برای برداشتن سواد از روی آنها نشده بود تهیه مجدد آن قسمتها امکان نیافت و نقشه همچنان ناقص ماند . چون در آن ایام تکلیف زندگانی هر کس بدست حوادث بود اعضای هیئت نقشه برداری هم مثل همه اوقات را بروز مره میگذراندند و نقشه ثابتی برای آینده خویش در پیش نداشتند .

در مملکت سویس

سویس از نواحی بود که قنصل اول ساختن نقشه آنرا فرمان داد و امر کرده بود که هیئت نقشه برداران بسرعت بهمان شکل که «کاسینی» نقشه نظامی فرانسه را تهیه نموده در آن مملکت نیز مشغول کار شوند . شروع و اجرای این عمل سخت و مشکل بود چه علاوه بر بی پولی و عدم رغبت و گرانی معیشت اهالی سویس با این طرح مخالفت داشتند نتیجه

این شد که تا اواسط سال ۱۸۰۵ پیشرفت چندانی در این مرحله بدست نیامد و امپراطور نظر با احتیاجی که بوجود صاحبمنصبان فنی در اردوی کبیر خود داشت چند نفر از آنها را هم که مأمور قسمت نقشه برداری سویس بودند احضار نمود.

در ماه آوریل ۱۸۰۶ تره زل مأمور سویس شد ولی در ماه دسامبر همین سال حکم احضار او از طرف ارکان حرب اردوی کبیر رسید و « تره زل » بآن صوب رهسپار گردید بهمین جهت عملیات نقشه برداری خاک سویس در دوره امپراطوری ناپلئون کبیر بانجام نرسید و برای بعدها ماند.

قسمت نقشه برداری اردوی کبیر در سالهای ۱۸۰۵

و ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷

قسمت نقشه برداری و احصائیه و تاریخ اردوی کبیر در موقع شروع اردوی کشی ۱۸۰۵ در تحت ریاست سرتیپ سانسون (۱) که مدیر اداره مخزن مهمات جنگی نیز بود تشکیل گردید و گیومینو با جودانی او منصوب شد.

مهندسین جغرافیا که عضو این قسمت بودند هر يك بتناسب رشته تخصص خود مأمور مك بانجام یکی از شعب کارهای متعدد این قسمت شدند کارهای مهمیکه این قسمت باید در انجام آنجا بکوشد عبارت بود از تعیین خط سیرها و جمع آوری اطلاعات جهت معرفت طرق، طرح نقشه میدانهای جنگ و مناطق عملیات نظامی، برداشتن یادداشتهای نظامی و نوشتن تاریخچه وقایع، حفظ ارتباط با مطابع و ناشرین کتب و جغرافیون و علماء و ادارات مختلفه و نقشه برداری محلی و مؤسسات جغرافیائی، تفحص هر نوع سند و مصالح کار و تحقیق و تعیین طریقه استفاده از آنها

و غیره. بعلاوه « ناپلئون » دائماً فرمان میداد که این هیئت در باب مجاری میاه و بنادر تجارتنی و خطوط و توقفگاه های سر راه تحقیقات لازمه بعمل بیاورند چه در روی نقشه های موجود اثری از راههای قابل استفاده دیده نمی شد. بعلاوه در تهیه احصائیه و فراهم ساختن فرهنگ های جغرافیائی راجع باحوال بلاد وسکنه آنها اصرار زیاد داشت.

هیچیک از مهندسین عضو این قسمت تابع لشکرهای اردوی کبیر نبودند زیرا که ارکان حرب کل مستقیماً بر آنها ریاست داشت و سرتیب « سانسون » با مارشال برتیه (۱) بایشان حکم و فرمان میدادند هیئت مزبور سواره در جزء پیش قراولان لشکر حرکت میکردند و با آنکه جزء لشکر نبودند نقشه اجمالی خط سیر را برای آن لشکر با چشم بر میداشتند و هر دسته در روز هفت الی هشت ساعت طی طریق میکردند و طرحهایی از خطی که رفته بودند تهیه می نمودند.

فرمانده یکی از لشکرها در باب طرحهای مزبور چنین می نویسد: « نقشه هایی که نقشه کشها بعد از جنگی یاسفری بما میدهند بهیچ کار نمی خورد.... مقصود ما این است که وقتی اولین دسته تیراندازان ما بخاک دشمن قدم گذاشت طرحهای صحیح در دست ما باشد تا اعلی حضرت از روی آن ها بتواند برای جنگ یا هر نوع عملیات دیگر تصمیم درست بگیرد.... »

برای اجرای این همه کارهای مهم ارکان حرب کل هر جا مهندس جغرافیابودا حضار نمود و از باویر و سویس و ایتالیا و ساووا همه را خواست و بمقامات لازمه فرستاد و جای ایشان موقتاً بصاحبمنصبان ارکان حرب و مهندسی داده شد تا با کمک مهندسینی که باقی مانده بودند بانجام وظایف سابقه ایشان مشغول باشند.

تلفاتی که باعضای این قسمت وارد آمد زیاد بود چه عده زیادی از مهندسين بقتل رسیدند جمعی نیز زخم برداشته و بعضی هم بدست دشمن اسیر افتادند.

در همین اوقات یعنی در ۴ دسامبر ۱۸۰۴ (۱۲۲۱) ترمزل از طرف ارکان حرب کل بلهستان احضار شد و در ژانویه ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) در شهر ورشو که مرکز اردوی کبیر بود در جزء ارکان حرب امپراطور در آمد و این امر در موقعی واقع شد که مارشال لان (۱) قشون روس را در حوالی پولتوسک (۲) شکست داده بودند.

از این تاریخ ببعد «ترمزل» در این لشکر و آن لشکر بسر میبرد و بکار نقشه برداری و غیره ایام سخت زمستان را گاهی در ایلو (۳) زمانی را در استرولنکا (۴) و ایامی را هم در موهر ونگن (۵) میگذارند.

در باب این روزگار ناگوار ناپلئون در اوّل مارس از محل استرود (۶) چنین مینویسد: «صاحبمنصبان ارکان حرب بعضی دو ماه و بعضی دیگر چهار ماه است فرصت اینکه لباسهای خود را عوض کنند پیدا نکرده اند خود من پاتزده روز نتوانستم چکمه های خود را بیرون بیاورم، عمر ما علی العجاله در برف و گل بدون شراب و نان بخوردن سیب زمینی و گوشت میگذرد و کار مستمر ما پیش رفتن و جلوگیری از پیشرفت دشمن است. اجمال مطلب اینکه با نهایت جد و سعی بجنگ مشغول و با عموم اتفاقات فجیع و پیش آمدهای فظیع آن دست بگریبانیم. سالم ماندن افراد در میان این حوادث از عجایب است بهمین جهت همه کم و بیش رنج کشیده و دستخوش مرض و ناخوشی شده اند».

در ماه فوریه یعنی کهی قبل از جنک «ایلو» هیئت مهندسین مأمور برداشتن نقشه میدان جنک و معرفت مواقع لازمه و تهیه طرحهای فوری شدند و بایشان دستور داده شد که از شهر ناریو (۱) تا حدود «استرولنکا» واز ورشو تا «دانتريک» در امتداد نهر «ویستول» و سواحل دو نهر پاسارگه (۲) و آله (۳) را نقشه بردارند و اطلاعاتی را که در باب راههای قابل استفاده این نواحی بدست می آید در روی نقشه ها بر آنها و منازل سر راه عقب قشون تا سواحل نهر ادر (۴) مربوط نمایند و آنچه معلومات نیز در باب میزان وسایل قابل استفاده نواحی نزدیک بدست می آید بآن ضمیمه کنند، مثلاً تعیین عمق مجاری و میزان طغیان آنها وضع راهها در مواقع باران و یخ بندان از جمله اطلاعاتی بود که امپراطور مخصوصاً فراهم ساختن آنها را بدقت تمام طلب میکرد چون در این سفر جنگی سخت مهندسین قسمت نقشه برداری با نهایت جانفشانی و آرامش طبع انجام وظیفه کرده و اثبات لیاقت و دانش و خدمتگذاری نموده بودند ناپلئون در محل «استرود» تصمیم گرفت طرحهای را که از سابق راجع بطرز اداره صحیح و انتظام امور قسمت نقشه برداری داشت بمورد اجرا و عمل گذارد باین معنی که يك عده بلد سواره همراه هیئت نقشه برداران نماید و جماعتی نظامی را مأمور کند که حافظ جان ایشان باشند و ضمناً ارتباط هیئت مزبور را بوسایل سریع با اداره نقشه برداری تأمین نمایند.

-○- قسمت دوم ○-

ارتقاء (تره زل) بر تبه دهنس جغرافیا و منشی سفارت

هیئت مأمورین فرانسوی در ایران

در ۳۰ مه ۱۸۰۳ (۱۲۲۲) در موقعیکه تره زل در حوالی ویرزیتس (۱) که قریه ایست در مغرب بامبرگ (۲) و جنوب «دانتریگ» مشغول عملیات نقشه برداری بود از طرف ارکان حرب امپراطور یعنی از محل فینک اشتم (۳) و بفرمان شخص خود ناپلئون مأموریت یافت که به عنوان آتاشه سفارت و مقام نایب کمک کار «سرتیپ گاردان» سفیر ناپلئون در دربار ایران خود را باو معرفی نماید و بااو بایران حرکت کند (۴). تره زل بزودی در ورشو خود را بگاردان معرفی کرد و با او بوینه حرکت نمود. چند سال قبل یعنی در سال ۱۸۰۳ (۱۲۱۸) تره زل بواسطه فوت زوجه اش سخت مصیبت دیده و رنج کشیده بود فقط دوائی که برای دردهای درونی خود یافته این بود که تن بسفرهای دور و دراز در دهد و با دیدن ممالک تازه و نواحی دور دست از غم و غصه خود بکاهد بهمین جهت دختر خود را بخواهر بزرگش فلی سیته تره زل (۵) سپرد این خواهر چون تنها میزیست و شوهر اختیار نکرده بود با شفقت تمام دختر برادر خود را در دامن تربیت خویش گرفت و بهتر از هر مادری پرورش او قیام کرد.

(۱) Wirzitz (۲) Bamberg (۳) Finkenstem

(۴) در باب اشتها راتی که در خصوص این مأموریت در میان سربازان پیدا شده بود رجوع کنید بکتاب (پیون دلش) تحت عنوان «سفرهای جنگی من» ص ۲۱۵.

Félicité Trézel (۵) Pion des Loches, mes Campagnes

سرتیب (ماتیوگاردان) که بریاست هیئت مأمورین فرانسوی به ایران فرستاده شده بود بادرجهٔ سرهنگی در فوج نهم سواره نظام اردوی ایتالیا خدمت کرده و در میدان جنگ برتبهٔ سرتیپی اُرتقاء یافته و طرف محبت ناپلئون قرار گرفته بود بهمین جهت ناپلئون او را بسرکردگی و ادارهٔ امور قراولان خاصهٔ خود انتخاب کرد، بعدها ویرا باجودانی خود برگزید و او را طرف اطمینان مخصوص خویش قرار داد گاردان در ۵ فوریه در واقعهٔ دین (۱) تیر برداشت جد او گاردان قنصل در سال ۱۷۰۵ (۱۱۲۷) باایران معاهده‌ای بست وچند نفر از اعضای خاندان او در دربار شاهنشاهی مأموریت‌های مختلف یافته بودند و نظر باین سابقه ایران محل مأموریت ارثی خاندان گاردان محسوب میشد.

فرمانی که بموجب آن امپراطور سرتیب گاردان را بنمایندگی فوق‌العادهٔ دربار ایران مأمور نمود خدمت مشکل مهمی را بعهدۀ او محول کرد و چون دانستن مقدمات و تاریخچهٔ این مأموریت برای فهم مطلب لازم است مؤلف این کتاب در صدد جمع آوری اطلاعات راجع بآن است وخیال دارد آنرا علیحده منتشر کند. در اینجا فقط بذکر خلاصه‌ای از آنها در ضمن چند سطر اکتفا مینماید.

رویهٔ کار ناپلئون و نقشه‌های جنگی او

صدراعظم اطریش پرنس مترنیخ (۲) در سال ۱۸۲۰ (۱۲۳۶) راجع باخلاق ورویهٔ کار ناپلئون چنین اظهار عقیده کرده: « چیزی که بیش از همه دقت مرا جلب کرده سرعت فوق‌العاده و سادگی کلی خط سیر فکری اوست.

ناپلئون ذاتاً مردی عملی و جویندهٔ مطالب ممکن الوصول بود؛ از

قبول امور مبهمه و خواب و خیالات اهل تو هم نفرت داشت و از خیال بافیهای مردم غیر عملی دوری میجست، کلامی که منتهی بنتایج روشن و مفید نمیشد پیش او قدر و قیمتی نداشت و در حکم بیمعنی و خالی از مغز بشمار میرفت . «

در این اواخر بعضی از نویسندگان و مورخین انجام پاره‌ای نقشه ها و طرحها را بناپلئون نسبت داده‌اند که غالباً خیال اقدام بآنها نیز در خاطر او خطور نکرده بود و علت اشتباهی که درینمورد ایشانرا دست داده یکی بیانات خود ناپلئون است که هیچوقت مقاصد خود را آشکار نمیکرد بلکه نقشی از آثار بچشمها میکشیده و مردم را در همین مرحله متوقف می‌ساخته است دیگر دور شدن از آن عهد و تغییر یافتن مقتضیات جغرافیائی و صورت و معانی الفاظ و غیره است . کسانیکه این نوع خواب و خیالهای دور و دراز را بناپلئون منسوب میدارند میخواهند مسائل مربوط بعهد قدیم را با معلومات ادبی امروزی خود وفق دهند و با حذف يك قرن زمان مقتضیات عصر حاضر و افکار و وسائل این ایام را در دسترس مردم از منهای که فاقد کلیه آنها بوده‌اند بگذارند .

اساس سیاست ناپلئون مبنی بود بر اطلاعاتی که جمع آوری میکرد و تهیاتی که قبلاً میدید توضیح آنکه این امپراطور در موقع مناسب از جمیع مسائل و از کلیه مطالبی که ممکن بود در آینده مورد استفاده شود بوسائل عدیده اطلاع حاصل میگردد و این برای آن بود که در موقع حرکت و اجرای نقشه های سیاسی و نظامی از آنها فایده بردارد و در مقابل حوادثی که پیش میآید بصیر و مهیا باشد .

روش معمول او این بود که در هر نقطه مجموع وسائل و قوای را که استفاده از آنها امکان دارد از پیش تحت مطالعه بیاورد و ارزش

حقیقی آنها را در موقع عمل معین نماید و زمینه بکار واداشتن آنها را برای موقع لزوم حاضر سازد و از پیش بینی و اهمال هیچیک از این امور که ممکن است بکار او بخورد غفلت نورزد. در موقع جنگ سعی کند نظر دشمن را از مقصودی که در کار تعقیب است بر گرداند و در میان جمع ایشان تفرقه بیندازد و بوسیله مخفی داشتن منظور خود و عملیات ناگهانی خاطر خصم را متزلزل نگاه دارد و باو مجال هیچگونه معارضه ندهد و در نتیجه اینگونه اقدامات فکر عامه و افکار مردم را باخود همراه کند. رویه ناپلئون در تعقیب محاربات خود همین است که ذکر شد، سیاست او نیز مبنی بر همین اصول بود و در این مرحله از طرز سیاستمداری دولت «ونیز» قدیم و انگلیس سرمشق میگرفته ولی بعلمی که ذیلا ذکر میکنیم موفق نشده است مثل دول مزبور اصول آن سیاست را بکار ببرد و نتایجی را که در نظر داشته بگیرد. یکنفر مرد نو رسیده اگر چه وجودی فوق العاده و داهی باشد خیلی مشکل است که از عهده کفایت جمیع مهمات و اداره تمام کارهای خطیر بدون ارتکاب خبط و خطا برآید بخصوص وقتی که مجبور باشد بنیان همه چیز را از نو بریزد و اساس مرتب فراهم آورد و آنچه را که نیست و سابقه ندارد بفکر شخص خود ایجاد نماید بعبارة اخری در آن واحد هم مرکز اداری کارها باشد و هم فرمانده و آمر و هم قوه فعاله و مجریه.

از این مسائل گذشته دست و پنجه نرم کردن با حریفانی که رویه کار و ثبات و انتظام امورشان بحد کمال است و از بابت تجربه در مقابل حوادث و کثرت مردان کار آگاه و روابط دیرینه مستحکم با تمام ممالک روی کره سرآمد سایر اقوامند از مشکلترین قضایا و حصول توفیق در چنین صورت از صعبتترین امور است.

آئینه‌ونیز

یکی از جمله مسائلی که در ۱۷۹۷ (۱۲۱۲) توجه مخصوص بنایارت را جلب کرده تاریخ ونیز قدیم ومطالعه اسناد راجعه بآب جمهوری وتحقیق طرز تشکیلات اداری وروش کار وسیاست رانی دولت مزبور بوده که تا آندرجه درآخر قرون وسطی در دنیا نفوذ تجارتی داشته ودر همه جا ریشه دوانیده بوده است .

هنوز یادداشت‌هایی که بنایارت در حواشی کتب کتابخانه امبرواز (۱) در شهر «میلان» راجع بهمین موضوعها کرده وبهمین نیت آنها را به پاسریانو (۲) آورده بوده باقیست .

دفتر روزانه دزه (۳) وسفرنامه های تیبو (۴) آجودان بنایارت و منژ (۵) وبرتوله (۶) وآرنو (۷) وآندره‌اسی (۸) وسگور (۹) و سایر بزرگانی که معاصر او بوده‌اند معرف مذاکرات متوالی است که او در باب مسائل مذکور در فوق بمیان آورده است .

غیر از طرز پیشرفت جمهوری ونیز در بسط قدرت خارجی خود بنایارت انگلیس را هم سرمشق خود قرار میداده چه این مماست مدت‌ها افکار مردم فرانسه را مفتون خود کرده وجهت سیاست دولت و طرز حکومت وترتیب امور اداری برای عامه در حکم نمونه کامل بشمار می‌رفت بعلاوه انگلیس در تمام اتحادیه‌هایی که برضد بنایارت تشکیل میشد محرك واقعی بود وبا تمام وسائل در حفظ آنها میکوشید وبهمین جهت دولت مزبور را او بمنزله روح مدیره این اتحادها وخزانهدار متحدین

مخالف خویش میدانست (۱) .

تشابهیکه بنایارت بین طرز پیشرفت و نیزهای آخر قرون وسطی و انگلیسهای عهد خود میدید و نتایجی که از اعمال آنها حاصل شده بود در ذهن تیز و خاطر خلاق او تأثیری عمیق بخشید و او را که در جزیره « کرس » از جزائر « مدیترانه » تولد یافته بود در باب این دریا ب فکر هائی واداشته چنانکه در تمام مدت اقتدار خود سعی میکرد که دریای مزبور را بکلی در تحت استیلای فرانسه دریاورد و از ممالك مجاور آن هیئت اتحادیه ای تشکیل دهد که سلطه بحری فرانسه را بر خود بشناسد (۲) .

دولت ونیز در موقعیکه باوج اقتدار رسیده بود از مدیترانه نیز تجاوز کرده و پرچم اقتدارش حتی بر قسمتی از آسیا و آفریقا نیز سایه افکنده و سفاینش از دریای آدریاتیک که مرکز ساطع اقتصادی آن دولت بود باین نواحی روانه میشد . این حال باقی بود تا آنکه از طرفی راه بحری هند از دماغه جنوبی آفریقا کشف شد و امریکا معلوم متمدنین گردید و از طرفی دیگر مصر بحال هرج و مرج افتاد و قسطنطنیه از کف مردم ونیز بیرون رفت ، حادث شدن این وقایع در حکم اعلان ختم دوره اقتدار ونیز بود چه از آن تاریخ ب بعد تجارت دریای مدیترانه و ممالك شرقی بدست عثمانیها و یونانیها افتاد و « ترست » و « ژن » و « ماری » و بنادر پر فعال و اسپانیا جای آن مملکت را در این مرحله گرفتند .

بنایارت بخیال افتاد بار دیگر قدرت سابقه مملکت ونیز را در

(۱) رجوع شود بکاغذی که بنایارت در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۸۹۸ (۱۲۱۲) بوزیر مختار فرانسه دروینه موسوم به ویلتار Viltar نوشته و عین آن در مجموعه مراسلات ناپلئون تحت نمرة (۲۳۱۸) ضبط است .

(۲) مراسلات ناپلئون نمرة ۱۰۵۳۶ و ۱۰۴۴۸ .

تجارت و سلطه بر مدیترانه و ممالک شرقی تجدید کند و برای آنکه باین مقصود نائل آید مصمم حفر برزخ سویس شد و شخصاً بالویر (۱) مهندس و «مونتر» و «برتوله» و کافارلی (۲) برای معاینه محل و تهیه نقشه ای که بدون زحمت فوق العاده کار حفر آنرا ممکن سازد بآن نقطه رفت.

استیلای بر مدیترانه بشکلی که بنایارت میخواست مستلزم آن بود که بر تمام تکیه گاههای ساحلی و جزایر داخلی آن دریا سلطه پیدا کند و جمیع خطوط بین اروپا و شرق را تحت اختیار بگیرد و عموم صاحبان نفوذ در آن دریا و اراضی اطراف آن را محکوم حکم خود کند بعلاوه داشتن بحریه ای قوی و سفاین متعدد و تحصیل شرکت قوای بحری ممالک ساحلی مدیترانه از لوازم اولیه اینکار بود.

برای رسیدن باین مقاصد ناچار بایستی انگلیس را از دریای مدیترانه بیرون کرد و اختیار راههای شرق را از کف او بدر برد و روسیه را نیز از عطف توجه باین دریا منصرف ساخته وسیله ای فراهم نمود که در صورت امکان با فرانسه از در اتحاد در آید بهمین وجه اطیش را هم باید با خود متحد کرد تا اگر روزی مصالح وقت مقتضی تجزیه ممالک عثمانی اروپا و آسیا شد بآنها سهمی بآن دولت اورا ساکت و راضی نگاه داشت.

در صورتیکه روسها سلطه بحری فرانسه را در مدیترانه بشناسند وزیر این بار بروند که از طریق بحر سیاه بمدیترانه بکممک بحریه فرانسه بیایند و همین حق را ببحریه فرانسه و دریای سیاه بدهند اول نتیجه ای که خواهد داد برطرف کردن انگلیسها و جلوگیری از بسط نفوذ ایشان است در آن دریا و این همان خیالی است که همیشه «کاترین» امپراطور روسیه در سر داشت.

تهیه بحریه باسانی قشون نیست بلکه امری سخت و مشکل است
 بذل مساعی و صرف زمان و پول را در آن چندان مدخلیت نیست. چندین
 سال متوالی از روی دستور اشخاص آزموده و نقشه های صحیح کار کردن
 و داشتن پرگرام جامع و وسائل مادی و پولی عظیم و عده کافی ملاحان کار
 آگاه و دریا نوردیهای پی در پی و از همه مهمتر مرد توانائی که از این
 مقدمات نتیجه درست بگیرد و آنها را بکار بیندازد در فراهم ساختن بحریه
 جنگی از ضروریات اولیه است.

ناپلئون خود گفته است که « در تمام دوره اقتدار خویش نتوانسته
 است یکنفر را که بتواند بحریه او را در کف کفایت بگیرد پیدا کند
 و کسی که در بحریه او خود را از رتبه پست بمقام عالی برساند و در این
 فن صاحب رأی و نظر شود بوجود نیامده ».

عقیده این امپراطور آن بوده که اگر قادر بتحصول سیادت بحری
 شده بود زمام اختیار مشرق را نیز میتوانست در دست بگیرد. (۱)
 در این مسئله که تسلط بر دریا مقدمه تسلط بر خشکی است شکی
 نیست قوای بحریه انگلیس بواسطه تفوق بر قوای بحریه ما فرانسوی ها
 بالاخره ما را از پا در آورد و دولت بریتانیا بهمین مناسبت دست داشتن
 بر دریاها و خطوط ارتباطیه عالم تمام اراضی را که ناپلئون تسخیر کرده
 بود بار دیگر بدست آورد.

مجاهدات و تهیات احتیاطی آلمان های دوره حاضر در این زمینه
 و نتایج عظیمی که بدست آورده اند باینکه وسائل بحری ما را در دست
 نداشته اند شاهی قوی است بر صحت نظریه بنیاد است که در سال ۱۷۹۷
 اهمیت این نکته را دریافته بود چنانکه ویلهلم ثانی حالیه باین امر پی برده

(۱) نمره ۱۸۰۸ از مراسلاتی که ناپلئون در ۱۸ اکتبر ۱۷۹۷ (۱۲۱۲)
 و ۲۶ فوریه ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) به (مترنخ) نوشته .

و شخصاً در این طریق از هیچگونه مجاهده خودداری ندارد .

طرح کلی که بنیاد دربارت درباری امر ریخته و عموم عملیات بعد او نتیجه جدوجدهای وی برای اجرای آن بوده است تهیه مقدمات دست اندازی برعالم و بسط قدرت و نفوذ خویش در دنیای متمدن آن عصر بوده چنانکه هر يك از اقدامات او را که تحت مطالعه بیاوریم سهولت بکشف این نظریه میرسیم مثلاً ایجاد جمهوری پیشکوه آلپ و الحاق «ونیز» بآن و پافشاری شخص او در عقد معاهده کامپو فرميو (۱) باین نظر بود که متصرفات سابقه دولت ونیز قدیم یعنی جزایر کرفو (۲) و جزایر هفتگانه و زانت (۳) و سفالونی (۴) و غیره را تسخیر نماید و بآن وسیله بر ولایت آلبانی و دریای آدریاتیک دست یابد و مثل دولت ونیز قدیم در دریا های مجاور سلطه پیدا کند .

تأسیس جمهوری لیگوری (۵) و «ژن» و اسپدیزیا (۶) و «تارانت» و «لیوورن» و دست اندازی بدالماسی (۷) و ایلیری (۸) و مره (۹) و مجمع الجزایر و مصر و شام و قسطنطنیه و ممالک عثمانی و جزیره «مالت» و ولایت تونس و الجزایر و مراکش و مصر و توجه به هندوستان و اسپانیا و پرتغال و روسیه نیز بهمین قصد و بخیال اجرای طرح مذکور در فوق بوده است .

ناپلئون غیر از عملیات جنگی و اقداماتی که بر اثر آن جنگها میکرده برای تهیه و تدارك عملیات نظامی بجمع آوری اطلاعات و معلومات از هر جنس و بهر مقدار که ممکن میشده اهمیت فوق العاده میداده و برای این کار هیئت های متعدد مکرر در مکرر بنقاط مختلفه میفرستاده .

مطالعه تحقیقات علمائی مثل «منثر» و «برتوله» و «آرنو» و با کلمه
 از اهالی آلب (۱) و اوژن از مردم بوهارنه (۲) و سولکوسکی (۳) و
 فورکاد (۴) و ولنه ویک مراجعه براپورتهای بارون دوتوت (۵) و
 ماتیودوما (۶) و سن پیریر (۷) و لازوسکی (۸) و ماگالن (۹) و
 دوبوواتنویل (۱۰) و تالی ران (۱۱) و ژان تیلی (۱۲) و لاولت (۱۳)
 و یوسیلک (۱۴) و سباستیانی (۱۵) و ژویر (۱۶) و برژ (۱۷) و دورک (۱۸)
 و سگور (۱۹) و کولنکور (۲۰) و دوریشلیو (۲۱) و بوزناخ (۲۲) و
 باکری (۲۳) و دویر (۲۴) و پیرون (۲۵) و بوانین (۲۶) و ریمون (۲۷)
 و ریو (۲۸) و کرسی (۲۹) و کوین سن سیر (۳۰) و بوتن (۳۱) و مورا (۳۲)
 سکو (۳۳) و هوده تو (۳۴) و مالارنیک (۳۵) و بوک (۳۶) و او بر دوپایه (۳۷)
 ولورستن (۳۸) و «مولیتور» و ماتیودولسپس (۳۹) و درودتی (۴۰) و
 اسکالن (۴۱) و «روسو» و رومیو (۴۲) و ژوانن (۴۳) و غیره حاکی از
 اهمیت فوق العاده ای است که ناپلیون بتحصیل و جمع آوری اطلاعات
 برای طرح وسیعی که انجام آنرا منظور خود قرار داده بوده میداده است.

(۱) Bacler d'Albe (۲) Eugène de Beauharnais (۳) Sulkowski (۴) Fourcade (۵) Baron de Tout (۶) Mathieu-Dumas (۷) St-Priert (۸) Lazewski (۹) Magallon (۱۰) Duboi-Tainville (۱۱) Talleyrand (۱۲) Gentilli (۱۳) de Lavalette (۱۴) Poussielgue (۱۵) Sébastiani (۱۶) Jaubert (۱۷) Berge (۱۸) Duroc (۱۹) Ségur (۲۰) Caulaincourt (۲۱) Duc de Richelieu (۲۲) Bnsnach (۲۳) Bacry (۲۴) Duvier (۲۵) Perrun (۲۶) Baogno (۲۷) Raymond (۲۸) Reppault (۲۹) Crécy (۳۰) Gouvion St. Cyr (۳۱) Button (۳۲) Murat (۳۳) Sécot (۳۴) Hudetot (۳۵) Malarnique (۳۶) Buc (۳۷) Dupailly (۳۸) Loriston (۳۹) Romieau (۴۰) Drovetti (۴۱) Escalon (۴۲) Mathien de Lesseps (۴۳) Joinin

اتحاد باروسیه در عهد پل اول — اختلاف پیدا کردن با الکساندر
جنگهای اوسترلیتز و فریدلند

ناپلئون در ایامیکه بکار جنگ مشغول نبوده و در حال صلح میزیسته
و یا در ضمن عملیات نظامی هر وقت مجالی می یافته فوراً طرحهای منظوره
خود را بخاطر می آورده و برای انجام آنها و توسعه دائره انتشار قدرت
خویش بتهیه زمینه و عملیات احتیاطی مشغول میشده است .

بنایارت که در هوش بی نظیر و دائم بیدار و هوشیار بوده طرحهای
خود را بمقتضای اوضاع و احوال زمانه تغییر صورت میداده و با سلیقه و
مهارت خاصی خیالات خویش را بروفق حوائج روز و اقتضای حوادث
بر میگردانده و از هر نوع پیش آمد تازه ای برای انجام مقاصد خویش
استفاده میکرد .

کمی بعد از واقعه « مارنگو » (۱) بنایارت که در آن موقع سمت
کنسولی اول را داشت در صدد فراهم آوردن زمینه ای برای عقد اتحادی
با « پل اول » امپراطور روسیه که از رفتار متحدین خود و انگلستان ناراضی
بود برآمد (۲) .

(۱) Marengo (۲) بموجب نقشه ای که بنایارت و « پل اول » در نتیجه
اتحاد بایکدیگر کشیدند مقرر شد که قشونی از فرانسویان از طریق شط « دانوب »
بجنوب روسیه حرکت کند و از راه دریای سیاه و نهر بریستن Borysten بشط
(ولگا) برسد سپس بمد آن شط خود را بهشترخان برساند بعد بمعیت ۵۰/۰۰۰
روسی دریای مازندران را طی کرده در خلیج استراباد پیاده شوند . این اردو
بنا بود بسرمداری ماسنا Masséna داخل ولایات شرقی ایران شده از راه هرات
و قندهار بدره سند وارد شوند و از نقاطی بگذرند که بمناسبت شکست های انگلیسها
از افغانه در آن ایام در اروپا شهرت خاصی پیدا کرده بود . (این شرح منقول از
کاغذ های تره زل است) برای شرح تاریخ این موضوع و جنگهای روسها در ایران
(۱۷۹۶ - ۱۷۹۷ مطابق ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱) و خیالات کاترین دوم و پل اول
درباب قشونکشی بهند رجوع بجلد سوم یادداشت های (ژنرال بنیکسن) Bennigsen
ضمیمه ۵۳ ص ۳۷۷ که آنرا کازالاس Cazalas در جزء انتشارات شعبه تاریخ
ارکانحرب کل قشون فرانسه منتشر کرده .

درمراسله ای که ناپلئون پیل نوشته میگوید: «غرض من ازتحریر این کلمات بحث درباب حقوق بشریت و افراد ذیحق مملکت نیست زیرا که هر مملکتی بوضع‌ای که میل دارد برای خود اختیار سبک حکومت مینماید بلکه منظورم این است که باشما طرح اتحاد بریزم وباین وسیله بعملیات بیرویه وظالمائه دولت انگلیس خاتمه بدهم .»

بنایارت ابتدا «دورك» بعد «کولنکور» را بدربار روسیه فرستاد ، این دونفر موفق شدندکه برای تجارت و بحریه فرانسه بتحصول امتیازاتی نائل آیند ولی مرك ناگهانی پل اول وحوادثی که پس از فوت او در روسیه حادث شد بکلی نقشه ای را که بنایارت درباب استیلای بردریای مدیترانه بكمك روسیه کشیده بود بهم زد . توضیح آنکه الکساندر اول که پرورده دست لاهارپ (۱) ویرونقشه تربیتی کاترین دوم بود چندان بطرزفکری که در آن ایام در فرانسه شایع بود آشنائی نداشت و نمیتوانست فوایدی را که عملی شدن طرح بنایارت برای روسیه داشت بفهمد مخصوصاًجنبه جنگ جوئی شخصی وبدی نیت وعدم ثبات او مانع هر نوع اتحاد بود که باید بنفع مشترك طرفین تمام شود .

ناپلیون در یکی از مراسلاتی که به «تالی ران» نوشته میگوید: «بستن اتحادی باروسیه بسیار مفید است ولی با این دربار بی اعتبار علی العجاله اقدام باین امر مضحك بنظر میآید ...»

«عقداتحاد باطریش لااقل مفیداین فایده است که موجب تحصیل فی الجمله آرامشی میگردد تخلیه آلمان نیز امری سهل و ساده است و بهیچ جا برنمیخورد مگر تخلیه سواحل آن مملکت که از لحاظ جنگی که بین من و دولت انگلیس در کار است امکان ندارد .»

بعد از فتوحاتی که در جنگهای اوسترلیتز (۱) و فریدلند (۲) نصیب ناپلئون شد این امپراطور بقوه توپ و سرنیزه قدرت نظامی حریفان خود را در هم شکست ولی برای تحصیل فتح اقتصادی و شکست واقعی رقبا لازم آمد که در میدان سیاست نیز غالب آید و کاملاً بفتح خود اطمینان حاصل کند.

دولت فرانسه در این ایام مالک ولایات « وینزی » و « ایستری » و « دالماسی » و « ناپل » شده و با دولت عثمانی که مورد تهدید روسیه و متحدین دیروزی خود انگلیسها و ولایات یاغی بود همسایه شده بود.

در سال ۱۸۰۱ (۱۲۱۵) یعنی موقع انعقاد عهدنامه پاریس معاهده کنندگان مصر را بسلطان وا گذاشتند و قرار شد که از جزایر هفتگانه ایونی جمهوری کوچکی تشکیل و در تحت حمایت دولتی روسیه و عثمانی قرار داده شود. بنایارت از جانب خود « سباستیانی » را بدربار قسطنطنیه فرستاد تا بگفته خود دوستی دیرینه‌ای را که از چندین قرن قبل شروع شده و همه وقت بحال فرانسه و عثمانی هر دو مفید بوده تجدید کند.

در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۱) سباستیانی بار دیگر بعنوان سفارت بقسطنطنیه رفت و این دفعه مأمور بود که بابعالی را از جانب ناپلئون آسوده خاطر و مطمئن بنماید (۳) چنانکه از جانب ناپلئون بسلطان گفت که من از دولت عثمانی هیچ توقع ندارم حتی اگر بخواهند سه ربع از خاک آنرا بمن ببخشند طالب وجبی از آن نیستم بلکه منظورم بخشیدن آرامش و اسقرار بمملکت عظیم الشانی است که حتی در حال ضعف نیز قادر بمضطرب داشتن روسیه و جلو گیری از تجاوزات آن دولت است. منظور

اصلی من در ریاست جز ایجاد اتحاد مثلثی از فرانسه و باب‌عالی و ایران
برضد روسیه چیز دیگری نیست ، سیاست من ساده است و شامل يك ماده
بیش نیست و آن اتفاق‌جزم باعثمانی است و میل قلبی من این است که این
ارتباط پیش چشم روسیه و انگلیس و عموم اروپا علنی شود و همه از وجود
یافتن آن مسبوق گردند . موضوع مأموریت اخیر من تحصیل دشمنی با
روسیه است (۱)

مسئله عثمانی - قسطنطنیه - انگلیسها و سباستیانی

در این ایام دولت عثمانی در بدترین احوال سر میکرد چه ممالك
وسیعۀ متعلق بسلطان در این موقع مطمح طمع و میدان تحریکات خارجیان
قرار گرفته و رعایای عثمانی نیز بتحریرك ایشان سربشورش برداشته دعوی
استقلال طلبی می کردند .

سربستان و قره‌طاغ بتحصیل استقلال نایل آمده و مردم در ولایت
ملداوی « افلاق » و والاشی « بغدان » نیز با غوای روسها علم طغیان
برافراشته بعنوان پیشقراول دولت تزاری اسباب زحمت سلطان بودند .
در بلغارستان نیز فرانسه « پسوان اوغلو » را مجهز کرده و از او برای
روسها و سربها متحد ایشان دشمن پرزوری تراشیده بود و خیال این
شخص آن بود که دولت بزرگی از بلغارها درست کند .

روسها عده ای قوی بنبر « کما تارو » پیاده کرده و بكمك اهلی
قره‌طاغ در محل را گوز (۲) به « لریستن » سردار بنایارت حمله ور شده
واز « مولیتور » شکست سختی یافته بودند .

دریای سیاه که سابقاً تمام بسواحل آن تعلق بدولت عثمانی داشت از بعد از

(۱) مطالعه کتاب « آلبانی و ناپلئون » تألیف بپ Bopp که در سال ۱۹۱۴ بطبع
رسیده برای این باب بغایت نافع است چه مؤلف مزبور تاریخ روابط ناپلئون را با (علی
پاشا تبه‌دلن لی) پاشای (یانینا) در آن کتاب بخوبی تشریح کرده .
(۲) Raguse

قشونکشیهای کاترین دوم و فتوحات پوتمکین (۱) در تحت استیلای روس قرار یافت و اگرچه باز بواسطه متصرفاتی که عثمانی در دوطرف بوغاز داردانل و بوسفر داشت مدخل آن بروی روسها مسدود بود ولی از این تاریخ قضیه بوغازها و مسئله ورود روسها بآنجا و دست اندازی انگلیسها باراضی اطراف آن و نتایجی که از این امر بحصول پیوست مطرح شد و قسطنطنیه در خطر افتاد.

معاهدهایکه باروسیه انعقاد یافت و بارون دوبریل (۲) آترایپاریس آووده در ۲۰ ژوئیه بامضا رسانید بزودی ازطرف دربار سن پترزبورگ مورد انکار واقع شد و امیدواریهایی که ناپلئون داشت بعلت قطع رشته مذاکرات با انگلیس و تشکیل اتحادیه چهارم از دول پروس و روسیه و انگلیس برضد او یکباره برهم خورد.

باوجود شکستی که روسها در محل ینا (۳) از بنایارت خوردند باز آنقدرها قدرت داشتند که قشونی بطرف بخارست بفرستند و بسربوها که شورش کرده بودند کمک نمایند. دولت عثمانی چون خود را مستأصل میدید دست اتحاد بروسیه و انگلیس داد و بوغاز بوسفر را بروی سفاین روس گشود. انگلیسها نیز لوئیس (۴) امیرالبحر را بادو کشتی بقسطنطنیه فرستادند و او در مقابل آن شهر لنگر انداخت. اما سلطان سلیم خان بالاخره بر اثر تأکیدات ناپلئون و فشارهای سفیر او «سباستیانی» در ۷ ژانویه ۱۰۸۷ (۱۲۲۲) بدولت روسیه اعلان جنگ داده تمام قوای خود را در اروپا بسمت شط دانوب و درآسیا بطرف گرجستان مأمور کرد و باین نقاط حمله ور شد.

باتمام این احوال ناپلئون بردریاها نتوانست دست یابد و انگلیس

علاوه بر حفظ سیادت بحری تصمیم گرفت که قسطنطنیه را که موضوع عمده کشمکش بود بتصرف خود درآورد و بهمین عزم دوك ورت (۱) امیرالبحر را با بحریه انگلیس مقیم بوغاز داردانل و كمك سفاین روس بجانب قسطنطنیه فرستاد و این قوی پس از سوختن دوازده کشتی عثمانی بطرف آن شهر عزیمت کردند.

قسطنطنیه در این تاریخ هیچگونه دفاعی از خود نمیتوانست و منتظر مختصر حمله ای برای تسلیم بود چه از یکطرف برج و باروهای آن مستحفظ و تجهیزاتی نداشت و فقط مالك يك آتشبار نیمه تمام بود و از طرفی دیگر بقیه سفاین عثمانی در آبهای دور دست از شهر اقامت داشت و نمیتوانست کاری از پیش ببرد.

کسی که زمام دفاع قسطنطنیه را دست گرفت «سباستیانی» بود و این مرد هم حکم میداد و هم شخصاً کار میکرد مخصوصاً بسلطان سلیم که نزدیک بود سفیر فرانسه را از قسطنطنیه بیرون کند و از اتحاد با بنایارت صرف نظر نماید فهماند که عملیات چند کشتی بی قشون متضمن خطر چندانی نیست. گرفتن قسطنطنیه برای ایشان امکان ندارد بلکه اگر مدافعین بوغاز داردانل راه مراجعت آنها را سد کنند کشتیهای مزبور خود گرفتار خطر عظیمی خواهند گردید. «تره زل» در مراسله ای که ب«سرتیپ» «سانسون» نوشته و چند هفته بعد از این واقعه از قسطنطنیه گذشته باین نکته اشاره کرده و گفته: «انگلیسها هر قدر کشتی که دلشان میخواهد بقسطنطنیه بیاورند. تنها کاری که از پیش ایشان خواهد رفت سوختن چندخانه است، سوختن چندخانه آن هم در شهری که هر ماه چندین هزار خانه آن طعمه حریق میشود عظم چندانی ندارد.»

«سباستیانی» بکمک چند نفر صاحب منصب فرانسوی که آنها را امارمون (۱) از ولایت «دالماسی» فرستاده بود و دستیاری ارکان اداری خود و منشیان سفارتخانه مسلمین و عیسویان و یونانیها و خارجیان را بکار واداشت حتی سلطان سلیم و پوته کولان (۲) از اعضای مجلس سنا را هم که عبورش بر قسطنطنیه افتاده بود دست بکار نمود و جماعت مزبور در تحت اداره سباستیانی شب و روز بکندن زمین و حمل و نقل مصالح و توپ و قورخانه و آذوقه مشغول بودند.

ترکها هم که از نا جوانمردی متحدین سابق خود یعنی روسها و انگلیسها خاطره های ناخوشی در ذهن داشتند بیاد شوکت و قدرت گذشته و مفاخر اجدادی خود افتاده با جدوجهد تمام کار میکردند.

«سباستیانی» از این قوه فعالیت و استقامت عثمانیها که بر اثر نفس ناپلئون ایجاد شده بود مسرت بسیار داشت بخصوص که تمام مملکت عثمانی متفق الکلمه در این کار شرکت داشتند. سلطان با عساکر و رعایای خود دائماً محصور بود و با سعه صدر و لطف تمام قدرت شخصی و نفوذ و جان خویش را در این راه بکار میبرد.

نتیجه این مجاهدات آن شد که در ظرف ظرف پنج روز قریب ۶۵۰ توپ را بیرجها حمل و سوار کردند و از حسن اتفاق سفاین انگلیس هم بواسطه مذاکراتی که در جریان بود و بر اثر باد های مخالف و جریانهای بحری نامساعد نتوانستند بزودی دست بکار جنگ و حمله به قسطنطنیه شوند. بالاخره انگلیسها فهمیدند که اقدام باین امر بی نتیجه است مخصوصاً چون عثمانیها تهیات کامل دیده بودند دانستند که دیگر حصول نتیجه مساعد چندان آسان نیست بهمین علت از تعقیب قصد سابق

خود دست کشیدند و سلطان سلیم چشم بسته خود را در آغوش فرانسه افکند و بطرد انگلیسها پرداخت و اموال ایشانرا ضبط نمود و از حاکم الجزایر هم خواست که بایشان بهمین طریق معامله نماید و بفرانسه نیز پیشنهاد کرد که که ۲۵۰۰۰ نفر از قوای مقیم دالماسی را برای جنگ باروسها بخاک عثمانی بفرستد.

سفاین روس جزیره تندوس (۱) را که برمدخل بوغاز داردانل حاکم است گرفتند و بدان وسیله راه بوغاز را بستند. انگلیسها هم ۵۰۰۰ سپاهی ببندر «مسین» آورده مصمم حمله بسلطان در مصر و تسخیر اسکندریه گردیدند ولی محمد علی پاشا که فریفته ناپلئون بود و خود را پیرو افکار و عملیات او میدانست بکمک «ماتیودولسپس» و «درووتی» قنسولهای فرانسه در محل «رشید» شکست سختی بانگلیسها وارد آورد و ایشانرا بتخلیه اسکندریه مجبور نمود.

با تمام این مراتب باز دریا در دست انگلیس بود و ناپلئون خود بضعف خویش در این باب اقرار می نماید و در یکی از مراسلات چنین مینویسد:

«ار این تاریخ (۲) تا ماه اکتبر هیچیک از کشتی های من نتوانست از بنادر فرانسه خارج شود چه خروج آنها همان بود و بدست دشمن افتادن همان.»

دولت انگلیس در این ایام همه وقت مترصد آن بود که از کمین بیرون دیدودر صورتیکه فاتحه عثمانی خوانده شود مطالبه سهم خود را بنماید ولی ناپلئون بعملی شدن این طرح رضا نمیداد و در آن وقت مایل

بحفظ استقلال تمام عثمانی بود ولی خیال داشت که در موقع مناسب عثمانی را مطابق دلخواه و مصلحت شخصی تجزیه و در صورت مقتضی دولی را هم بکوری چشم انگلیس با خود همدست نماید (۱)

انگلیس و روسیه - هندوستان و ایران و مصر - عکا و مسکو

ناپلئون موقعیکه در سنت هلن محبوس بود روزی بیاد ایام گذشته افتاده میگفت :

« توجهی که من بایران کرده بودم چقدر درست و بجا بود برای عملیاتی که در نظر داشتم اعم از تهدید روسیه یا حمله بهند و انگلیس از این نقطه انکا بهتر و مناسب تر محلی نمیشد بدست آورد. برای افتتاح باب مرارده با این مملکت با اقداماتی شروع کردم و امیدواری داشتم که ایران را هم مثل عثمانی در حلقه دوستان خود بیاورم و تصور میکردم که این حیوانات (یعنی ایرانیها و عثمانیها) بمنافع حقیقی خود پی برده اند ولی درست در موقع مقتضی هر دو از اختیار من بیرون رفتند و واضح شد که پول دولت انگلیس از جمیع مساعی من پرزور تر است. »

در آخر سال ۱۸۰۴ (۱۲۱۹) پادشاه ایران فتحعلی شاه در صد تحصیل کمک و یاری ناپلئون در مقابل روسها برآمد و این در موقع بود که روسها بگرجستان ایران حمله کرده و عباس میرزا ولیعهد شاه را چندین مرتبه شکست داده بودند و داغستان و باکو را به تصرف خود آورده .

فتحعلی شاه ابتدا متوجه همسایگان شرقی مملکت خود شد و دست توقع بدامن انگلیسها دراز نمود ولی انگلیسها در مقابل این کمک شرایطی پیشنهاد کردند و امتیازاتی از او خواستند که شاه خود را برد کمک ایشان ناچار دید یعنی چون انگلیسها تسلیم جزیره هرمز و بنادر بحر

(۳) یادداشتهای مترنخ مراسلات خطاب به استاد یون Stadion و مذاکرات (تالی ران) و تولستوی سال ۱۸۰۸

خزر و بندر بوشهر را در خلیج فارس خواسته بودند فتحعلی شاه زیر بار تکالیف ایشان نرفت. بعد از رد این پیشنهاد باب یک رشته مراسلات منظم بین ایران و فرانسه مفتوح گردید.

احوال این مملکت در آن ایام بر فرانسویان بکلی مجهول بود. اسکالن (۱) تاجر فرانسوی که در اسلامبول اقامت داشت و «روسو» که پدرش در سال ۱۷۶۹ (۱۱۸۳) از طرف مستعمرات فرانسه در هند بمأموریتی پیش شاه ایران آمده بودند توجه ناپلئون را باین مملکت و سهولتی که ممکن است برای او در حمله به هندوستان از طریق ایران حاصل شود جلب کردند.

انقلاباتی که در مدت یک قرن در ایران پیش آمد سبب شد که تا تاریخ ۱۷۶۰ (۱۱۷۴) بین اروپا و این مملکت مراودات سیاسی قطع گردد، در این تاریخ اخیر فقط روسها و انگلیسها و پرتغالیها و هلندیها بایران آمدند و برای خود بتأسیس چند دارالتجاره پرداختند ولی انقلاباتی که بعد حادث شد ایشانرا از ایران برانداخت و باز احوال یک قرن قبل تجدید گردید.

در سال ۱۸۱۵ (۱۲۲۰) ناپلئون برای کسب اطلاع مترجمی بنام «آمده ژوبر» ویاوری از آجودان های خود یعنی «رومیو» را بایران روانه داشت، رومیو راپرت جامع نفیسی بیاریس فرستاد (۲) ولی کمی بعد در

(۱) Escalon

(۲) عنوان کتابی که ژوبر نوشته این است: «مسافرت بایران و ارمنستان در سال ۱۸۰۵ و ۱۸۱۶» (۱۲۲۰-۱۲۲۱) تألیف آمده ژوبر یکی از منشیان پادشاه و مترجم السنه شرقیه و معلم زبان ترکی در اداره کتابخانه شخصی اعلیحضرت، مقاله ای در باب گیلان و مازندران بقلم سرهنک «ترهزل» و نقشه ای متضمن ممالک واقع بین اسلامبول و طهران ترسیم لاپی Lapie رئیس بهادران سوار، و این کتاب در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۷) در کتابخانه نیویولیسه Neyveu Pellissier چاپ شده.

طهران مرد، ژوبر رامدتی در بایزید پاشای آن شهر حبس کرد، عاقبت در ژون ۱۸۰۶ (۱۲۲۱) بطهران رسید و در اوایل سال ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) باروفا برگشت و اطلاعات ذیقیمتی همراه آورد و باب روابط حسنه ایرا با شاه ایران گشود که بعدها بوسیله چند نفر قنصل رسمی یعنی «ژوانن» و «بن تان» و «دلابلانش» برادرزاده «تالی ران» دنباله آن کشیده شد.

از ماه ژانویه تا مه ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) ناپلئون مشغول فرستادن مراسلات و تهیه یادداشتها و طرحها و صدور فرمانهای متعدد راجع بایران بوده. کثرت مراسلات او در این ایام و فعالیتی که در آن تاریخ ظاهر میکرد نماینده اهمیت است که او بایران و استفاده هائی که از راه تحصیل نفوذ در این مملکت ممکن بوده میداده و امید هائی که بوسیله ایران در آزار رساندن بروس و انگلیس و تهدید هند داشته است.

ناپلئون در تاریخ ۱۳ مه ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) قدم فرترانهاده تصمیم گرفت که بخیالات سابقه خود صورت جدی تری بدهد بهمین جهت به دکره (۱) وزیر بحریه امر کرد که بمطالعه ترتیب فرستادن چند هیئت بحری بپردازد و ببیند که بچه طریق روانه داشتن ۱۸۰۰۰ نفر از فرامه به «ایل دو فرانس» و هندوستان و ۲۰۰۰۰ نفر بمدد ملا حان ناپلی و لیگوری و اسپانیائی و پرتغالی از بندر «لوریان» و «برست» و «تولن» و «قاس» و «لیسبون» بمصر ممکن است مخصوصاً فرمان داد که فرستادن این قوی را از بنادر فوق بانمایشاتی در بنادر «بولونی» و فلسینک (۲) توأم کنند تا نظار متوجه هندوستان و خیالات واقعی ناپلئون نشود.

ناپلئون در مراسله ایکه بوزیر بحریه در این باب نوشته میگوید:

« قبل از هر کار فرمان تجهیز بدهید و این مراسله مرا بجای آنکه یادداشتی تصور کنید بمنزله حکم قطعی بشمارید .

« بعد پیشنهاد جامعی برای من بفرستید . این پیشنهاد نباید موانع را زیاد کند بلکه باید حلال مشکلات باشد . تمام مشکلات را خود باید رفع کنید و با جلب اراده من که قوی و پا برجاست دائم بابتدر « برست » در رابطه و مکاتبه باشید . »

این فرمان درست تکلیف زیر دستانرا معین کرد و طریقی بهتر از این نیز ممکن نبود اندیشید زیرا که مأمورین زیر دست بامنتهای جد و جهد بمطالعه جزئیات کار پرداختند و چون مجبور بودند بفوریت دستور بنایارت را بمورد اجرا بگذارند خود بشخصه مشکلات موجوده را حل میکردند و با وسایل مخصوص براه انداختن چرخ کارها و احتراز از موانع موفق میشدند ولی اگر برخلاف بنایارت قبل از صدور فرمان شروع بعمل ، از هر يك از زیردستان رأی ایشانرا در باب طریقه اقدام میخواست لابد هر کدام پس از مدتی مطالعه راپرتی شامل مشکلات کار و موانع و ایرادات چند و یا راههای غیر عملی بی اساس تقدیم میداشتند که هم اجرای آنها امکان نداشت و هم کار را مدتها بتأخیری انداخت بعلاوه عامه مردم با حاکمی ایمان میورزیدند که از روی کمال عقل و پختگی صادر شود و امضاء کننده آن در اجرای آنها تعلل و تردید نشان ندهد .

فکر حمله بقدرت انگلیس از طریق هندوستان و یا در خود هند فکری تازه نبود چه بنایارت از مدتی پیش خیال عملی کردن این طرح را در مخیله خود می پخت و حمله بمصر مقدمه اجرای این نقشه بود .

قبل از پیش آمد این واقعه حکومت مدیره انقلاب کبیر برای انجام همین منظور مقدار زیادی راپرت و طرحهای قدیم و جدید پیش بنایارت

فرستاده بود که دادن صورت آنها موجب تطویل است (۱).

از این طرحها از همه مهمتر طرحهای بود که از طرف «تالی ران» و ماگلن (۲) تهیه شده و مبنی بر این اصل بود که بنای پارت عملیات اردو کشی را از مصر شروع نماید. برای اجرای این نقشه هیئت مسدیره در دوم آوریل ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) فرمانی برای تمرکز قوی در محل «سوئز» جهت فرستادن بهندوستان صادر نمود و کشتیهای جنگی و نقلیه از جزایر «رئونین» و «ایل دوفرانس» بآن عزم مأموریت یافتند نقشه دیگر حمله بهندوستان طرح مشروحی بود مبنی بر این اساس که با جلب رضای خاطر عثمانی مقدار خیلی از قوای بنای پارت از خاک عثمانی و ایران بگذرند و بهند رهسپار شوند (۳).

این قشون بنا بود از ۱۸۰۰۰ الی ۲۰۰۰۰ نفر باشد و از صنوف پیاده و سواره و توپچی مرکب شوند و در حین عبور از خاک عثمانی و ایران از مردم بومی این دو مملکت هم نفراتی را بعنوان مدد استخدام نمایند. در سال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶) و تاریخ ۱۳ مارس (مراسلات بنای پارت نمره ۵۴۶۰) حکمی از طرف بنای پارت بعنوان سرتیپ دودتو (۴) و دو یاسه نفر صاحب منصب دیگر صادر شد که باتفاق بیندر روشفور (۵)

(۱) در ۵ آوریل ۱۷۹۸ ۱۲۱۳ بنای پارت از اداره انبار وزارت جنگ فرانسه

تقاضا کرد که اطلس جغرافیائی بنگاله تألیف یاور رنل Renel و نقشه های شط کک را که انگلیسها ترتیب داده بودند برای او بفرستند. چنین بنظر میرسید که در این تاریخ بنای پارت از رساله ای که عالم معرف آلمانی « لایب نیتز » بلوئی چهاردهم نوشته بوده اطلاعی نداشته و قریب یقین است که این رساله را اول بار در سال ۱۸۰۳ (۱۲۱۸) فرمانده اردوی فرانسه در شهر « هانور » در کتابخانه این شهر بدست آورد و آنرا برای بنای پارت فرستاد.

(۲) Magalon (۲) اسناد وزارت جنگ (۴) Rochefort (۵) d'Houdetot

بروند و انظار عموم را بطرحیکه در باب قشونگشی بهند تهیه شده بود متوجه سازند .

چون بناپارت مردی عملی بوده و کمتر دستخوش خواب و خیال میگردد با اینکه با این قبیل نقشه ها نظر عامه را جلب و وحشت دشمنان را سبب میشد ولی در اینکه بناپارت در اجرای آنها هم واقعاً جازم بوده شك کلی است ، بانداشتن بحریه ای قوی و تسلط بر دریا ها عملی شدن اینگونه طرحها از حد امکان خارج بوده بنابراین باید گفت که نمایش های مزبور غالباً برای حصول نتایج سیاسی و بسط نفوذ و تحصیل طرفدار و این قبیل فوایدی است که در عصر حاضر بیش از همه وقت بنظایر آن توجه می شود .

بعد از تسخیر مصر با وجود اشکالی که در گرفتن عکاپیش آمده بود رسیدن بهند از طریق آسیای صغیر و قسطنطنیه و ایران منظور نظر ها قرار گرفت ولی نیل باین سعادت در همان اوان کار بناپارت چنانکه خود او در مراسله ای که بلوئی بناپارت در تاریخ ۱۸۵۷ (۱۲۲۲) نوشته صورت امکان نیافت .

چون این توفیق فراهم نشد توجه امپراطور فرانسه معطوف بمسکو و روسیه گردید و ایران آخرین مرحله ای بود که بناپارت طی آنرا در عالم تصور برای رسیدن بهند وسیله حصول مقصود می پنداشت . « مترنخ » در مراسله ای که بتاريخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) به « استادیون » نگاشته میگوید : داستان رسیدن بناپارت بهند بقصه شبیه تر بوده است تا بحقیقت چه بادت نداشتن بدریا و وسعت بی پایان اراضی و عدم اختیار بر ممالك سر راه عملاً وصول باین منظور ممکن نبود ولی یقیناً خیال آن در اذهان و افکار مردم تأثیرات عمیق داشت

بناپارت خود میگوید: «عشقی که من بتسخیر ممالك شرق داشتم بیش از آنچه گمان میکردم توجه مرا از اروپا منصرف نمود و عملیات من دستخوش اوهام گردید، در قضیه عکا ملتفت خیال پرستی خود شدم دیگر هم نخواهم گذاشت زمام اختیار در کف توهم بیفتد، خیال میکردم که باتسخیر شرق قطعه را در زیر اختیار خواهم گرفت و سرزمین عموم وقایع تاریخی را زیر پای خود لگدکوب خواهم نمود و قدرت انگلیس را درهند درهم خواهم شکست، این ایام را چون در سایه احساسات و تخیلات زندگی میکردم خوشترین دوره های زندگانی خود میشمارم».

« مترنخ » میگفت: «مصر برای بناپارت در حکم رساله اجتهاد بود که در تمام دوره اقتدار خود سعی داشت در مقابل مدعیان آنرا دفاع کند و رأی خود را در آن باب بر کرسی قبول بنشانند».

« تالی ران » يك شب قبل از آنکه در ایام هیئت مدیره از وزارت کناره بگیرد با وجود اینکه خود یکی از محرکین قشون کشی مصر بود گفت باید از عملیات دورودرازی که سابقاً اجرای آنها را خود او پیشنهاد نموده بوده دست برداشت زیرا که بناپارت بعد از آنکه از شام رانده و از قوای بحری خود محروم شده است بعوض اینکه بطرف هند هم پیشرفتی حاصل نماید بمناسبت نداشتن ارتباط بافرانسه در مصر محصور خواهد گردید و مورد حمله عثمانیها و اعراب و انگلیسها قرار خواهد گرفت نتیجه این امر این خواهد شد که دشمنان او را از پا در خواهند آورد و چون خصمان او قدرت رفع نواقص و جبران خسارات خود را دارند باو مجال جنبش نخواهند داد، تنها فایده ای که عاید او خواهد شد رفتن بهند است ولی قبل از آنکه قدم در این مرحله بگذارد باید یقین داشت که با مشکلات عظیمی مواجه خواهد گردید، خود بناپارت چندی بعد می گفت که هر قشونی

که نتواند جای تلفات خود را پر کند قدری زودتر یا اندکی دیر تر محو خواهد شد.

« رنهار » (۱) جانشین « تالی ران » که در بی احتیاطی نظیر او بود در ابتدا گرفتار همان دیوانگی شد و بدون آنکه قبلا رضای خاطر باب عالی را جلب نماید با وجود موانع مذکور در فوق تصمیم گرفت بناپارت را دعوت به تحقیقات عمیق جهت فرستادن ۸۰۰۰۰ نفر از راه خشکی یا دریا بهند نماید و با مرای هندو که بر ضد انگلیس برخاسته بودند کمک برساند و نگذارد که ایشان راقوای انگلیسی از پا در آورند.

بناپارت هم بمحض اینکه بقاهره رسید با « تیپو صاحب » پسر « حیدر علی » که سابقاً بر اثر معاونت دولت فرانسه حکومت ولایت « میسور » را بدست آورده بود داخل مکاتبه شد.

چند سال قبل از این تاریخ کنت دوبواین (۲) و کمی بعد از او سرتیپ پیرون (۳) برای راجه « سندباه » قشونی مرکب از ۴۰/۰۰۰ نفر درست کرده و دو نفر دیگر از فرانسویان یعنی ریموند (۴) و لابوردنه (۵) هم برای نظام دکن سپاهیانی از ۶۰/۰۰۰ نفر اروپائی بیکار ترتیب داده بودند.

انگلیسها در نتیجه مساعی بسیار موفق گردیده بودند که این ممالك را بجان یکدیگر بیندازند و بعضی از آنها را نیز بزور پول در اطاعت خود بیاورند و سربازان آنها را از خدمت مرخص و سران ایشان را تحت الحمايه خود بنمایند.

شهر « سرین گاپاتام » از طرف قوای انگلیسی مسخر گردید و تیپو صاحب نیز بقتل رسید و درست در تاریخی که انگلیسها بناپارت را مجبور

برداشتن محاصره بندر عکا کردند نفوذ فرانسه را در هند نیز بهیچ مبدل ساختند و هندوستان را در پنجه قدرت خود گرفتند .

لا بورده فاتیح مدرس و اداره کننده جزیره « بوربن » بحسب باستیل افتادولالی تولندال (۱) مدافع « پندیشری » بعنوان جرم بدارآویخته شد بوسی (۲) نیز پس از فتح دکن مقصر بقلم رفت و ذویلکس (۳) که ما فرانسویان از برکت هوش و تدبیر او بتصرف مملکتی دارای ۳۵ ملیون نفر موفق آمدیم آخر الامر بفقر و مسکنت مبتلا گردید ، این عملیات سوء که از آنها میتوان بخودکشی تعبیر کرد از مدتی قبل مقدمات نکبت و خرابی کار ما را در هندوستان فراهم نموده بود .

مأموریت (گاردان) — ترمزل منشی سفارت و کمک نظامی گاردان

در ۱۲ آوریل ۱۸۵۷ (۱۲۲۲) ناپلئون مراسله مهمی بعنوان «تالی ران» در باب هیئتی که باید بایران عزیمت کنند و مأموریتی که انجام دهند فرستاد . بموجب این مراسله باید بترتیب « گاردان » دستور داده شود که ایران را از لحاظ نظامی و اقتصادی تحت مطالعه بیاورد و منابع آن مملکت را تحقیق کند و طرق داخلی و معابر سرزمین مزبور را بطرف هند مشخص سازد .

قبل از آنکه باین تحقیقات صورت قطعی داده شود و نواقص کار ایران از این جهات رفع گردد لازم بود که در باب انجام يك منظور معین که فرستادن ۴۰/۰۰۰ نفر از قوای فرانسوی بوده بهندوستان با کمک باب عالی و دربار طهران سعی بعمل آید و راه عملی شدن این طرح صاف شود و این طرح نیز صورت عمل بخود نمیگرفت مگر آنکه قشون ایران کامل گردد .

چون ایران از طرفی در مقابل روسیه و از طرفی دیگر همسایه

انگلیس بود ملاحظه روابط آن دولت با این دو همسایه نیز لازم بود بعلاوه ایجاد حس اتحاد بین عثمانی و ایران نیز از لوازم اولیه این کار محسوب میشد .

خیال ناپلئون را در باب ایران از این عبارات میتوان فهمید ناپلئون به «تالی ران» مینویسد :

« لابد ملتفت هستید که جلب مساعدت ایران تا چه حد برای من مفید است ، با فرستادن ۱۵۰۰ نفر بایران در ماه اکتبر بمعیت یکعده صاحبمنصب ارشد و صاحبمنصبان جزء من میتوانم نظر روسیه را از اروپا منحرف نمایم بلکه میخواهم هیئتی را که از ۱۰/۰۰۰ الی ۱۲/۰۰۰ نفر مرکب باشد باجماعتی از صاحبمنصبان بایران بفرستم تا عده خود را در آن مملکت کامل کنند . گاردان برای فرماندهی این سپاه بسیار مناسب است ، لازم بیاد آوری نیست که سه ماه بعد از حضور قشون در ایران دولت انگلیس و روسیه تاچه پایه دچار وحشت و اضطراب خواهندشد . »

از این بیانات خوب معلوم میشود که ناپلئون استفاده ایرا که از ایران توقع داشته همان منحرف ساختن توجه روسیه بوده است از اروپا و وسیله قرار دادن آن جهت پیش بردن نقشه هائی که در قطعه مزبور طرح میریخته و او راهی را که برای نیل باین مقصود مفید می پنداشت اصلاح قشون ایران و درست گرفتن زمام سیاست آن بود .

نتایجی که از عملیات «لابوردنه» و «لالی» و «بوسی» و «دوپلکس» و «کننت دوبواین» و سرتیب «پیرون» یا مارکی دوولزلی (۱) در هندوستان گرفته شده بود و عملیات «سبا ستیانی» در قسطنطنیه و یا دگارهای

فیلیپو (۱) و عکا و وقایع ایام بعد برای اثبات اینکه نظریات بناپارت چندان بی اساس و مبنی بر توهم نبوده کافی است فقط لازم بود که مردی برای اجرای این طرحها پیدا شود و مثل سفرای انگلیس « ملکم » در سال ۱۸۰۰ (۱۱۱۵) و جونز (۲) در ۱۸۰۹ (۱۱۱۴) اسباب لازم کار را بحد کفایت در دست داشته باشد و حوادث روزگار و مقتضیات زمانه نیز با او از در مساعدت درآید بعلاوه پشتیبان اوسیاستی باشد که درحین عمل نسبت بروسیه تغییر رویه ندهد.

از این مراتب گذشته ایران بر ما خیلی مجهول بود و بمناسبت بعد فاصله فرانسه چندان دسترسی بآن نداشت در صورتیکه انگلیس از برکت خلیج فارس و مجاورت هندوستان و بواسطه روابط تجارتی متعدد با ایران کاملاً مربوط بود و روسیه با این مملکت از انگلیس هم بیشتر ارتباط داشت.

با تمام این احوال نباید تصور کرد که اقدامات بناپارت برای جلب مساعدت ایران و اتحاد با آن مملکت بی قدر و قیمت شد، اضطراب دولت انگلیس در آن تاریخ بهترین معرف فایده این سیاست است در ۴ مه ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) معاهده اتحادی در محل فینک اشتاین (۳) بین ناپلئون و فتحعلی شاه برقرار گردید و این معاهده در آن واحد برضد روسیه و انگلیس هر دو بود زیرا از طرفی ناپلئون قبول کرد که دولت ایران را در پس گرفتن گرجستان از روسیه مساعدت نماید و از طرفی دیگر فتحعلی شاه متعهد شد که با انگلیس روابط خود را مقطوع ساخته بآن دولت اعلان جنگ دهد بعلاوه پادشاه ایران تعهد کرد که بکمک افغانه بهند حمله ببرد و بقشون فرانسه برای رفتن بهند از راه

ایران اجازه عبور صادر نماید و نقل و انتقال و تهیه وسایل و آذوقه و قشون چریک محلی بایشان از بذل مساعی کوتاهی نکند در عوض فرانسه هم برای قشون ایران توپ و تفنگ و مهندس و صاحب منصب برای صنوف مختلفه نظام بفرستد .

در دهم ماه مه همان سال ناپلئون به گاردان در باب وظایف هیئت نظامی فرانسوی مأمور ایران دستور هائی داد و باو گفت که در ابرتهای خود قبل از همه امپراطور را بر اوضاع جغرافیائی و ساختمان ارضی ایران و بنادر و سواحل و محلهها و راهها و نقشه ها و تذکره های احوال بلاد و احصائیه ها و وضع مالی و فلاح و منابع طبیعی و جمعیت و اسب و نظام و آب و هوا و فصول آن مسبق سازد و بعد راجع باین مملکت مجهول کتابها تألیف کند .

از لحاظ سیاسی ایران دشمن طبیعی روسیه بود زیرا که این مملکت گرجستان را از ایران منتزع کرده و بهترین ولایات آنرا تهدید و از خصومت دائمی با آن خودداری نمی نمود . برای پیشرفت منظور خود ناپلئون باینستى این دشمن را تقویت نماید و ایران نیز بیشتر از پیشتر در حدود شمالی مجاهدت بخرج دهد تا روسیه قسمتی از قوای اروپائی خود را باین سمت بکشاند و در آن میدان ضعیفتر شود .

گذشته از این ایران از ترقیات و پیشرفتهای روز افزون انگلیسها در هندوستان خشنود نبود و می خواست حدود خود را از این طرف نیز حفظ نماید زیرا که خود را در این تاریخ از طرف حدود شرقی و جنوبی مورد تهدید میدید و البته بقبول حکومت انگلیسها نیز راضی نمیشد .

« گاردان » بهمین مناسبت دستور داشت که باطایفه « مهراتها »

در هند داخل ارتباط شود و نفوذ فرانسه را که قریب ده سال بود از میان رفته مجدداً در آن دیار برقرار نماید و از امرا و سلاطین محلی هند کمکها و متحدین برای فرانسه تحصیل کند.

گاردان علاوه بر این مسائل مأمور بود که موضوع تجارت و محصولات و بازارهای دادوستد و اقسام معاملات را مورد تحقیق قرار دهد و در خصوص عقد معاهده تجارتي داخل مذاکره شود و « ایل دوفرانس » را که باید منزل اول راه تجارتي بین خلیج فارس و فرانسه قرار گیرد برای انجام این منظور اختیار نماید (۱)

خلاصه مطلب اینکه منظور بنای پارت از مأموریت گاردان تحصیل سه نتیجه ذیل بود :

- ۱ - برقرار کردن اتحاد واقعی بین فرانسه و ایران و عثمانی ،
- ۲ - تحصیل معین و یاور در جنگ با روسیه ،
- ۳ - تولید وحشت در سرحدات آسیائی این مملکت اخیر و برداشتن ثمره آن در اروپا .

ترهزل در اسلامبول - اتحاد با روسیه - قشون دالماسی و کرفو

سر نفسه امپراطور - نفوذ او در اسلامبول

(ترهزل) بمحض ورود بوینه آلات و کتب و نقشه ها و لوازمی را

که برای انجام کارهای هیئت مأمورین لازم میشد در آن شهر تهیه

(۱) در ۱۸۰۶ (۱۲۱۸) متعاقب انعقاد معاهده « آمین » سر تیپ دکائن از از طرف فرانسه بحکومت آخرین متصرفات این مملکت در هندوستان منصوب شد ولی چون موقعی که بشهر « پندیشری » رسید جنگ مجدداً بین انگلیس و فرانسه شروع شده بود به « ایل دوفرانس » پناه برد و آن جزیره را برای دفاع مستحکم کرد ، تجارت آنرا بسط داد و روابط آنرا با خارج بر اساس متین مقرر نمود و بحریه آنرا ترقی کافی بخشیده ایل دوفرانس را در نتیجه یکی از مراکز مهم نفوذ سیاسی فرانسه نمود.

نمود و چون معلومات علمی او در این باب بحکمکال بود بخوبی از عهده انتخاب ضروریات کار برآمد.

بعد از انجام این کار «گاردان» و او بمحل ارسوا (۱) ابتدای خاک عثمانی رسیدند و امتداد شط دانوب را گرفته از میان عثمانیها و روسها و متحدین این دسته اخیر یعنی سربها که در ساحل شط مزبور و جزایر داخلی آن بشدت تمام بکشتار یکدیگر مشغول بودند عبور کردند و بشهر «روسچوق» آمدند، در این محل اخیر از خطر جنگ آسوده شدند و «ترهزل» در این شهر بملاقات سرهنگ «کیومینو» صاحب منصب معاون «مورو» که از جانب ناپلئون مأمور «ادرنه» شده بود موفق گردید.

موقعیکه گاردان و ترهزل باسلامبول رسیدند شنیدند که انقلابی در عثمانی بروز کرده و در نتیجه آن سلطان سلیم خان که بدوستی خارجیان مخصوصاً فرانسویها و عیسویان مشهور و باصلاح طلبی معروف بود بدست سربازان و متعصبین معزول شده و دیگری بجای او منصوب گردیده است. بروز این انقلاب بضرر کلی عثمانی تمام شد زیرا که مقارن ظهور آن قشون این دولت بهدایت «سباستیانی» و دمریاژ (۲) روسها را شکست داده بتخلیه «بخارست» مجبور نموده بودند. رسیدن خبر انقلاب نظم قشون را از هم گسیخت و سردار روس میلورادویچ (۳) موفق شد که از شط دانوب بگذرد و اتصال قشون خود را با سپاهیان سرب برقرار نماید. صلح کردن ناپلئون با روسیه و ملاقات او با امپراطور این مملکت در کنار «نیمن» و عهدنامه «تیلست» نقشه های او را در باب مشرق تغییر داد و قضایای اسلامبول هم چنانکه خود بناپارت در یکی از مراسلات خویش متعرض آن شده (مراسله نمره ۱۲/۸۸۶) بنیان طرح سابق

را که مبنی بر جنگ عثمانی با روسیه بود سست کرد.

دولت فرانسه اگر استقلال عثمانی را ضمانت نکرده بود میتوانست در این تاریخ اراضی بسیاری را بتصرف خود بگیرد ولی در عوض تحصیل این نتیجه عثمانی و روسیه را بختم جنگ واداشت و عثمانی با پس گرفتن دو ولایت «والاشی» و «ملداوی» بترك مخاصمه با روسیه رضا داد و بین دولتیین معاهده منعقد گشت.

بموجب این معاهده بندر «کاتارو» و «جزایر هفتگانه» از همه جهت مثل ولایت «دالماسی» بتصرف فرانسه داده شد و عثمانی از این تاریخ ببعد طرف تهدیدقشون فرانسه که در «دالماسی» بودند قرار گرفت چه فرانسه هروقت میخواست از جزیره «کرفو» که مثل «ونیز» در ایام کدشته انبار ذخیره و قورخانه بنایارت بود میتواند به جهت ۵۰/۰۰۰ نفر سرباز اسلحه و قورخانه بگیرد و قشون مقیم دالماسی را بخاك عثمانی بفرستد.

«مارمون» مأموریت داشت که در تعقیب راههای ارتباط متعددی که خود سابقاً آنها را ایجاد کرده بود طرق لازمه و معا بری را که برای دست یافتن باسلامبول لازم است مورد تحقیق قرار دهد تا اگر موقعی لازم شود که قشون فرانسه بآن سمت حرکت نمایند مقدمات کار فراهم باشد.

نایلتون در مراسله ای که در تاریخ فوریه ۱۸۰۸ (ذیحجه ۱۲۲۲) بژوزف برادر خود که پادشاه ناپل بود نوشته میگوید:

«جزیره کرفو بقدری برای من اهمیت دارد که اگر از دست برود بانجام خیالات من لطمه و خیمی وارد خواهد شد. شما باید در حفظ این جزیره اهتمام مخصوصی نمائید و وجود آنرا از جزیره سیسیل لازم تر بشمارید زیرا که موضوع این جزیره معین و مشخص است در صورتیکه قضیه

جزیره کرفوبکلی لاینحل و غیر معلوم مانده. همه وقت این نکته را بخاطر بسیاری که در حال حالیه اروپا بزرگترین نکبتی که ممکن است بمن برسد از دست رفتن جزیره کرفو است «.

از این بیانات بخوبی سر نقشه امپراطور معلوم میشود و آن چنانکه دیدیم تهیه زمینه تسلط بر قسطنطنیه بوده.

دست اندازی بردریای آدریاتیک ابتداء راه ارتباط تجارتی فرانسه را با مشرق مفتوح و بحال سابق بر قرار کرد و روسیه بکلی از خیال اعمال نفوذ در دریای مدیترانه دست برداشت و در قرار داد سرّی که بین فرانسه و روسیه منعقد گردیده بود طرفین بر ضد انگلیس اتحاد بسته و قرار کرده بودند که اگر عثمانی هم وساطت فرانسه را نپذیرد و بحمايت فرانسه و روس از ولایت اروپائی خود رضا ندهد بدولت مشارالیهام اعلان جنگ بدهند.

باوجود این فرانسه ظاهراً از ادامه روابط حسنه با عثمانی دست برنداشت و سلطان مصطفی خان جانشین سلطان سلیم هم با اقبال تمام در حفظ این روابط که ظاهر آن بیش از حقیقت بود میکوشید.

قرارداد متارکه جنگی که بوساطت « گیمینو » در محل اسلوبود زیه (۱) بتاريخ ۲۴ اوت ۱۸۰۷ (۱۸ جمادی الثانیه ۱۲۲۲) منعقد گشت جنگ عثمانی و روس را خاتمه بخشید ولی روسها بزودی زیر این قرارداد زدند و ولایت عثمانی را که تحت تصرف داشتند تخلیه نکردند و در آنجا مقیم ماندند.

اما در باب ایران ناپلئون راجع بقطع ارتباط با این مملکت که با روسیه در حال جنگ بود هیچگونه تعهدی نکرده و چنانکه از متمم دستوری

که بتاريخ ۱۲ نوامبر ۱۸۰۷ (۱۱ رمضان ۱۲۲۲) به کولنکور (۱) داده بر می آید باز در فکر لشکر کشی بهند بوده منتهی میگفت هر قدر این نقشه خیالی تر باشد وحشت انگلیس ها از آن بیشتر خواهد شد بهمین علت هیئت همراهان « گاردان » را از مسافرت ایران منع نکرد و دستور هائی را که سابقاً داده بود بهمان حال پیش باقی گذارد .

گاردان بمعیت « تره زل » و برنار (۲) که عنوان مهندس جغرافیا و سمت صاحب منصب آجودان او را داشت در تاریخ ۲۴ اوت ۱۸۰۷ (۱۷ جمادی الثانیه ۱۲۲۲) بقسطنطنیه رسید و در سفارت فرانسه سرهنک فوای (۳) و سه نفر نایب قابویه (۴) و دستوت (۵) و تراسی (۶) که دونفر اول بعدها از سرداران نامی شدند و سومی بمقام وزارت فلاحت رسید بهیئت مأمورین ملحق گردیدند بعلاوه بعضی از صاحب منصبان قشون دالماسی هم که « مارمون » آنها را سابقاً با هزار نفر توپچی فرانسوی بخدمت سلطان سلیم فرستاد و جانشین او سلطان مصطفی خان ایشانرا خارج کرده بود بهمراهان گاردان پیوستند .

هیئت همراهان گاردان که در اسلامبول عده آن تکمیل گردید از اشخاص ذیل مرکب بود :

« آنژ دو گاردان » برادر رئیس هیئت ، « روسو » قنصل سابق فرانسه در ازمیر که در این تاریخ در بغداد اقامت داشت ، لاژار (۷) از علمای علم آثار عتیقه ، ژوانن (۸) از علمای مستشرق ، آندره آدونرسیا (۹) مترجم که در این ایام همراه بن تان (۱۰) در اردوی عباس میرزا بود « اسکالن » ، دوپره (۱۱) پسر قنصل طرابوزان ، سالواتوری (۱۲) جراح دونفر از مبلغین

(۱) Caulaincourt (۲) Bernard (۳) Foy (۴) Fabvier (۵) Destut

(۶) Tracy (۷) Lajard (۸) Joinin (۹) Andréa de Nerciat

(۱۰) Salvatori (۱۱) Dupré (۱۲) Bontemp

مذهبی صومعه سن بنوا (۱) واقع در محله غلته اسلامبول صا حیمنصان این هیئت عبارت بودند از «ترهزل» و «برنار» هردو نایب و از مهندسین قلعه سازی، این شخص اخیر بعدها صا حیمنصب آجودان لوئی فیلیپ شد و بمقام سرتیپی و وکالت ولایت دردنی (۲) رسید؛ «بن تان» ویانخی دادا (۳) «فابویه» و ربول (۴) هردو نایب توپخانه، وردیه (۵) سلطان پیاده نظام و چند نفر صاحبمنصب جزء. در جزء قافله این ما مورین يك عده نیز کارگر و مستخدم وجود داشت و مجموع عده آن به پنجاه نفر سواره میرسید و قریب صد رأس اسب و استر بارکش نیز همراه ایشان بود جماعت مزبور در ۱۰ سپتامبر (۶ رجب) از شهر «اسکوتاری» داخل آسیای صغیر شدند تا از راه آنقوره و ارزنة الروم و بایزید (۶) خود را بسرحد ایران برسانند، طول راه از اسکوتاری تا سرحد ایران دو ماه و تا طهران سه ماه بود، از این عده فقط (تروی لیه) با چند نفر دیگر از اعضای هیئت راه شام و حلب را پیش گرفته از آن طریق عازم بغداد شدند.

مأموریت «ترهزل»

اما ترهزل دو روز زودتر از دیگران با «دوپره» پسر قنصل طرابوزان حرکت نمود و لباس نظامی را ترك گفته در زی مضحك چرکهای مأمور باب عالی در آمد و از طریق اسکوتاری و آسیای صغیر را بغداد را پیش گرفت.

«ترهزل» دستور داشت که از آسیای صغیر ببغداد و از آنجا بساحل خلیج فارس برود و راههایی را که از ولایات ایران بسواحل شط سند

Bianchi d'Adda (۳) Dordogne (۲) St. Benoît (۱)

Verdier (۵) Reboul (۴)

(۶) خیال گاردان ابتدا این بود که از راه «قونیه» و «قرمانی» سفر کند

ولی بعد تغییر تصمیم داد.

میرود تحت مطالعه در آورد، مأموریت این شخص رسیدن بطهران نبود و اجازه نداشت باین شهر بیاید مگر در صورت اجبار بعلاوه باید تحقیقات اوقبل از معلوم شدن تصمیم فتحعلی شاه در قبول یا رد پیشنهادی بنایارت بانجام برسد چه ممکن بود شاه ایران در باب جدی بودن خیالات فرانسویان شك و تردید کند و یا آنها را مقرون بصلاح خود نداند و از رفت و آمد و نقل و انتقال صاحبمنصبان فرانسوی در ایران جلوگیری نماید و امبری که این احتیاط را ایجاب میکرد سوء ظنی بود که عموم حکام ایران کم و بیش از مسافرین خارجی داشتند و غالب ایشان این گونه مسافرین را بطهران هدایت میکردند و آنان را از راه واقعی خود منحرف میساختند «ترمزل» نیز گرفتار همین مخمصه شد ولی او همینکه از بلا میجست گریبان مأمور مواظب را میگرفت و او را بتغییر راه و امیداشت و یا اساساً از خیر او میگذشت و بكمك معلومات جغرافیائی که از نقشه دانویل (۱) بدست می آمد و بمدد قطب نما بمحللهائی که منظور او بود میرسید و جلو میرفت.

خلاصه «ترمزل» بعد از نه ماه تحقیقات در باب راههای کاروانی هرات و قندهار و سواحل سند بطهران آمد و خیال داشت بلباس مبدل تاجران منی بمبئی برود و از آنجا از طریق مسقط و مصر بفرانسه مراجعت نماید ولی چون «گاردان» همکاری و وجود او را برای عملی کردن نقشه های فوری و گرفتن دنباله عملیات سابق سخت لازم می شمرد مانع انجام قصد او شد و او را مأمور کرد که با فتحعلی شاه بقزوین و سلطانیه برود و «ترمزل» در این مأموریت سواحل ناسازگار بحر خزر را دید و ولایات گیلان و مازندران را نیز تحت دقت آورد.

تحقیقاتی که این مهندس جوان با پشت کار و جدیت فوق العاد

انجام داده بقدری کامل است که حقیقهٔ تصور آن مشکل و تحصیل آن از حد قدرت یک نفر عادی خارج است چه مهندس مزبور علاوه بر معلومات جغرافیائی و نقشه برداری و راه شناسی و احصائیه و نکات نظامی، اطلاعات نجومی و سیاسی و تجارتی و مالی نیز بدست داده که تحصیل بعضی از آنها بنهایت درجه اش کال داشته و از تمام مراتب گذشته نقشه هائی را که مسافرین قبل از او برداشته بودند تصحیح و محلّهای آنها را با اماکن تطبیق کرده است؛ یک نظر بدفترهای راه و روزنامهٔ ایام مسافرت او و شرحهای مفصلی که از راهها داده و تحقیقات محلی و راپرتهای کلی که تنظیم نموده میفهماند که مهندس مزبور چه اندازه کار کرده و تا چه حد در کار چابک و ورزیده بوده است.

شرح عملیات و تحقیقات « ترمزل » یکی از جمله مجلداتی است که ناپلئون تألیف آنها را بمأمورین خود دستور میداد و از ایشان در این مورد سرعت عملی میخواست که چندان باین جنس کار و حال اشخاص و ممالکی که باید موضوع مطالعه قرار گیرند تناسب نداشت، خود او می گفت:

« در همین اروپا میبینیم که اطلاعاتی که مثلاً مردم آلمان در باب مملکت خود بما دادماند تمام بی اساس و غیر قابل استفاده است، ژنرال گاردان همراه خود مهندسین نظامی و بحری و صاحبمنصبان توپخانه دارد که باید راهها را طی کنند و امکانه را در تحت نظر دقت بیاورند و بنادر خلیج فارس و بحر خزر را بازدید نمایند و از آنها نقشه ها بر دارند و در چهار ماه یادداشتهای مشروح و قابل اعتماد در باب اماکن و نقاطی که دیده اند بفرستند و برای رعایت احتیاط و احتیاج یادداشتهای مزبور را در دو نسخه ارسال دارند. بعلاوه فن نظام اروپائی را بایرانیها بیاموزند و ایشانرا در تهیهٔ لوازم و وسایل دفاع قلاع خود کمک نمایند. »

راپورت ۳۰۰ صفحه ای که بتوسط «ترهزل» تنظیم شده و شامل نتایج اصلی و عمده مسافرتهاى اولیه او در طول ۶۰۰ کیلومتر راه (شش برابر طول فرانسه) بود و مطالعات و اطلاعات نفیسی را که در ظرف ۸ ماه زحمت و نقل و انتقال فراهم کرده در برداشت در تاریخ ۲۸ اوت ۱۸۰۸ (۵ رجب ۱۲۲۳) در سلطانیه باتمام رساند و قبل از انجام آن در ۱۸ مه (۱۰ ربیع الثانی) بطهران آمده و در ۲۹ ژون (۲۲ جمادى الاولى) مجبور شده بود که دنباله مسافرتهاى خود را بگیرد و او در این تاریخ اخیر خلاصه ای از گردشهای خود و نتایج سیاسى و نظامى که گرفته و اطلاعات ذیقیمتى را که در سواحل خلیج فارس جمع آورده و ناپلئون علاقه مخصوصى بآنها داشت برای این امپراطور فرستاد.

این اسناد که خط سیر های مشروح «ترهزل» و بعضى دیگر از اعضاى هیئت مأمورین مثل «ترویلیه» و «قابویه» و «دوپره» و «لامی» و «برنار» و «بیانخی دادا» را نیز متضمن بود در باب جغرافیا و شناختن اراضى ایران از بهترین منابع است.

بدون آنکه بخواهیم در جزئیات این یادداشتها و خط سیر های «ترهزل» که یکی از جمله تألیفات کامل و دقیق و نفیس و در پاره ای موارد نیز خوشمزه و شگفت آور است داخل شویم چون تفصیل آن از موضوع مطالعه ما خارج است بذکر بعضى اطلاعات مختصر راجع بمسافرت های او میپردازیم.

مسافرت از قسطنطنیه بیغداد

راههائی را که «ترهزل» طی کرده و مورد مطالعه خود قرار داده بود قبل از آنکه بایران برسد عبارت بود از «توربالی» و «توسیه» و «اماسیه» و «توقات» و «سیواس» و معادن شهر «معدن» و «دیاربکر» و «ماردین» از این نقطه اخیر ببعد ترهزل باخطرات عمده مواجه شد مخصوصاً در موصل

وبغداد ودر تاریخ ۲۱ اکتبر (۱۷ شعبان) باین شهر رسید و از آنجا
مراسله ذیل را بگاردان نوشت :

از بغداد ۲۴ اکتبر ۱۸۰۷ (۲۱ شعبان ۱۲۲۲)

بژنرال گاردان در طهران

باوجود تمام دقتهایی که من و « دویره » برای جلوگیری از تأخیر کردیم باز
ممکن نشد که زودتر از ۲۱ اکتبر (۱۷ شعبان) ببغداد برسیم ، در بعضی نقاط
مجبور میشدیم يك روز یا دویروز معطل شویم و معطلی ما در «ماردین» بشصت
ساعت کشید در مجاورت کوههای سنجار راهها بقدری خطرناک بود که نوکرچرکس
من مرا مجبور کرد که سه روز در انتظار کاروان بزرگی که عازم موصل بود
در آنجا بمانم ، سواران همراه دوازده یا ۱۵ و یا بیست نفری که /مأمور حفظ ما
میشدند برای گذشتن از اینقسمت از بینالنهرین کفایت نمیکرد بهمین نظر تصمیم
گرفتم که با کاروانی که سیصد شتر و دو برابر آن اسب و استر و چهار صد نفر
مسافرا داشت همراه شوم ، با وجود این کثرت عدد باز اعراب و کردها از تعرض
قافله خودداری نمیکردند و هر وقت موقع را مناسب میدیدند بدستبرد میپرداختند
و بارها را بغارت میردند ، عاقبت چون از بی انضباطی و ناشایستگی کاروانیان
بتنک آمدم از یکی از شیوخ قبایل تقاضا کردم که يك دسته سوار همراه ما
کند ، او نیز قبول کرده ۲۰ نفر سوار چابک را با برادر خود بمصاحبت
ما فرستاد و ما بكمك این عده در ظرف ۲۴ ساعت از این قسمت از صحرا
گذشتیم و در طی طریق بهیچ كس بر نخوردیم و جز ستارگان آسمان و
بعضی بوته های خار که گاه گاهی در این طرف و آن طرف بنظر میرسید
رهنمایی نداشتیم .

رهنمای ما بعد از گذشتن از صحرا ما را بچادر یکی از برادران خود
که در نزدیکی موصل و جنب خرابه های نینوا در دو ساحل دجله قرار داشت آورد
از اینجا ببغداد خطری درپیش نیست ، ما نیز مصادف با مشکلی نشدیم جز آنکه
در ۴۰ فرسخی بغداد یکی از مأمورین ما را سی ساعت حبس کرد و منظور او از
اینحرکت که نسبت بهموم مسافرین میشد آن بود که ببیند از بابت انتصاب پاشای جدید
بغداد خبری هست یا نه .

از بغداد ۵۰ نوامبر ۱۸۰۷ (۳ رمضان ۱۲۲۲)

از جانب « ترمزل » یکی از رفقای خود مقیم طهران که معلوم نیست کیست .

..... نظر بتأخیری که در ضمن راه حاصل شده بود با وجود این

که بدون استراحت شب و روز راه رفته بودیم مجبور بودیم همینکه اسب بدست می آوردیم حرکت کنیم ، بعد از چند روز پاهایم پر از میخچه و بدنم سراسر از جوش های درد ناک پوشیده شد ، تمام این زخمها با چهار نعل رفتن معالجه شد وقتی که به بغداد رسیدیم با اینکه لاغر شده بودم حالت مزاجیم بد نبود .

بعضی اینکه من و دوپره از اسب پیاده شدیم مثل سرب بزمین افتادیم ، یک ربع ساعت بعد مارا برای صرف هندوانه و قطعه پنیر بیدار کردند ولی چه سود که بلافاصله بایستی بر اسب سوار شویم .

از خوشبختی هیچوقت بجماعتی که از جهت عده بر ما فزونی داشته باشند بر نخوردیم مگر در موقع بیرون آمدن از دیار بکر چه در این وقت با ۱۶ نفر کرد مسلح روبرو واقع شدیم ، همراه ما ۹ نفر سوار بود ولی از قبیله که بااکراد مزبور خصومت دیرینه داشتند چند دقیقه سرا پای یکدیگر را بدقت تحت ملاحظه آوردیم و بعد از آنکه مختصر گفتگوئی مابین دو دسته بعمل آمد کرد ها دانستند که ما از جهت اسلحه بر ایشان برتری داریم بهمین جهت هر کدام راه خود را گرفتیم . این جماعت وقتی که دیدند کسی از قیل و قال و صدا های نیزه های ایشان نمی ترسد بیشتر احتیاط میکنند مهارت و چابکدستی طایفه مزبور در بکار بردن این نیزه ها فوق العاده زیاد است و اسبانشان نیز در سبکروی و طاقت نظیر ندارد .

تصور اینکه با اسبهای معمولی چپاری بتوان از چنگ آن طایفه رست احمقی است مگر اینکه قبلا انسان مقداری از ایشان جلوتر باشد و یا بچادر های آن گروه نزدیک نشود . عجب اینست که همان جماعتی که یک ربع ساعت پیش شما را تعقیب میکردند با کمال گشاده روئی بپذیرائی قیام مینمایند ، برای شما چادر مخصوص میزنند و میوه و پلو بحضور می آورند و بقدری صمیمیت و صفا بخرج میدهند که انسان بفراغت تمام میتواند در میان يك دسته دزد بخوابد و از همه جهت خاطر جمع باشد .

فردای آن روز در مقابل وجهی جمعی از سواران خود را باشا همراه میکنند تا شما را بر سر حد قلمرو قبیله ای که دشمن ایشانست برسانند سپس از شما خدا حافظی میکنند و بمقر اولی خود برمیگردند .

راه بصره قابل عبور و مرور نیست ، قبایل عرب صحاری هر کشتی را که از این خط بگذرد غارت میکنند و با مسافرینی که از خشکی سفر میکنند نیز همین معامله را معمول مبدارند ، اگر از قضایای اتفاق کسی از گیر این طوایف

خلاص یابد در بصره بچنگ « مانستی » (۱) عامل انگلیس می افتد و بعنوان جاسوسی و یاعناوین دیگر از طرف اومحبوس میشود .
 راه بغداد بکرمانشاه و همدان و خلیج فارس

« ترهزل » گویا در نظر داشت که با قایق در روی دجله سفر کرده از راه بصره خود را بیندر بوشهر برساند ولی چون پاشای بغداد بقتل رسیده و سلیمان بیك پاشای جدید هم وزیر خود را بجرم خیانت خفه نموده و از طرف سلطان نیز هنوز فرمان تصویب حکومت او نرسیده بود این پاشای جدید برای دفع هرکس دیگر که باین مقام منصوب شود خود را مهیا میکرد ، و هابیها و کرد هادرشرف ریختن بیغداد و غارت آن شهر بودند و راه شط نیز بهمین علل فوق العاده خطرناک بود .

اگرچه از « ترهزل » و « دوپره » بخوبی پذیرائی شد ولی چون مأمورینی را که بآنها برای همراهی و رهنمائی وعده بودند نمیدادند و امروز و فردا میکردند این دو مسافر بتنگ آمده تصمیم گرفتند از راه خشکی عزیمت نمایند ، بهمین عزم از معابر جبال غربی ایران گذشته بکرمانشاه و از آنجا بهمدان رسیدند و از طریق اصفهان و اصطخر و از آنجا بهمدان رسیدند و از طریق اصفهان و اصطخر و شیراز و طارم خود را بتاریخ ۵ فوریه ۱۸۰۸ (۲۳ ذی حجه ۱۲۲۲) بیندر عباس رساندند .

سلطان سعید حاکم بندر عباس که از جانب امام مسقط حکومت میکرد برای دیدن جزیره و قلعه هرمرز تمام وسایل کار ایشانرا فراهم نمود شیخ جزیره قشم (طویله) نیز با لطف تمام با ایشان بهمین طرز معامله نمود و بالنتیجه « ترهزل » موفق شد که مقدار کثیری اطلاعات مهم از جنس معلوماتی که ناپلئون میخواست فراهم نماید بعد از راه دیگر جهت

شمال را گرفت و ۱۸ روز پس از ترك بندر عباس از طریق لار و جهرم بشیراز وارد شد.

از شیراز « تره زل » بار دیگر بساحل خلیج برگشت ولی این دفعه راه کازرون بیندر بوشهر را اختیار نمود و در آنجا تحقیقات کامل در باب بندر و کشتی رانی و استحکامات و اسلحه و آب و آذوقه و تجارت و دار-التجاره انگلیسها و جزیره خارک کرد و عامل تجارتي انگلیسها چون سر گرم شکار بود بعملیات او پی نبرد .

تمام سواحل غربی خلیج در این تاریخ در دست وهاییها بود، سواحل شرقی هم با پنج بندر آن اگر چه تبعیت از ایران داشتند و جزء فارس بشمار میرفتند ولی از اعراب سنی مسکون بودند و این جماعت فقط خراجی بایران میدادند و ایران جز بندر بوشهر بر نقاط دیگر تسلط صحیحی نداشت. بندرکنگان قریب ۲۰۰۰۰ فرانک خراج میداد و میناب و بندر عباس و قسمتی از قشم نیز بهمچنین .

قشم در مقابل مبلغی نزدیک به ۴۰۰۰۰ فرانک باعام مسقط و اگذار شده بود و هاییها هم قسمتی از این جزیره را با بندر لفت در تصرف داشتند .

بنا برین مقدمات می بینم که خلیج فارس در دست سه طایفه بود که دشمن خونی یکدیگر محسوب میشدند مخصوصاً ایرانیها از اعراب نفرت غریبی داشتند و علت آزاد گذاشتن ایشان هم در سواحل و بنادر خلیج این بود که ایرانیها بشخصه نمیتوانستند آنها را اداره کنند . « تره زل » در راپرت خود مینویسد :

« ... بر اثر این کیفیات زمینه برای بر قرار کردن ساخلوی از فرانسویان در این حدود بسیار مساعد است ، شاه ایران باسانی حاضر است جزایری را که بهیچوجه از آنها استفاده نمیکند و گذارد و در نتیجه

میتوان در ساحل تکیه گاه خوبی تهیه دید، برای اینکار عباسی و کنگان و بوشهر با جزایر اطراف هر سه مناسب است، بوشهر تنها بندر تجارتی خلیج و هوای آن نیز سازگار است.

اگر بخواهند در این حدود بریختن اساسی اقدام کنند تصرف هرمز و قشم هر دو ضروری است، امام مسقط فایده چندانى از این نقاط بر نمیدارد و کمتر محتمل است که از تسلیم آنها امتناع ورزد.

در خصوص وهابیه که سواحل غربی جزیره طویله و بندر لفت را در تصرف دارند بیرون کردن ایشان مشکل نیست زیرا که در این اقدام تمام اعراب ساحل ایران مساعدت خواهند نمود، حتی میتوان بهمان تصرف بندر لفت هم قناعت کرد و در این صورت فرانسه دوبندر از بهترین بنادر خلیج و مداخل سهره راه از راههای ایران را در دست خواهد داشت. « تره زل » از راه جنوب و فیروز آباد بشیراز برگشت بعد از طریق ده بید و ابرقو و علی آباد بیزد که از منازل عمده سر راه است رفت و در آنجا از چارپادارانی که از هند آمده بودند اطلاعاتی در باب راه بین هرات و قندها و کابل و پیشاور و طرقي که بیزد منتهی میشود بدست آورد و خود او مینویسد: « وقتی که از یزد بطرف اصفهان میروید خیال میکنید که دیگر بهیچوجه روی زراعت را را نخواهید دید، منظره این ناحیه حزن آور و غم افرا است، خود شهر در حکم قبرستان وسیعی است که اجساد مردم چندین دوره از زندگانی بشر را قرنهایست در زیر خود پوشانده، دیوارهای محزوب آنرا از بیابانی که دورا دور آن است بخوبی نمیتوان تشخیص داد، نه درختی پیدا است نه علفی، منتهی الیه افق در همه جا جز کوههای لخت جسیم چیز دیگر نیست.

شهر یزد مابین دو رشته کوه واقع است که از شمال شمال غربی بجنوب جنوب شرقی متمدند و فاصله مابین آنها است شش هفت فرسخ

بیشتر نیست، سلسهٔ اول را موقعیکه از شیراز می آمدیم گذشتیم، آنوقت هنوز در قله‌های آن برف وجود داشت رشتهٔ دوم هم سر راه مسافرین یزد بهرات است.

بقیهٔ اراضی دریای وسیعی است از شن و مستور از نمك سفید. گاه گاهی چشمه‌هائی از آب شیرین پیدا میشود ولی این چشمه‌ها عاقبه الامر در ریگهای روانی که باد از این طرف بآن طرف و گاهی تا صد فرسخ فاصله می‌برد فرو می‌روند. بعضی اوقات قراء بزرگ در زیر این ریگها مدفون میگردند، مزارع و درختستانها و منازل در این صحرای متحرك مواج در حکم امواج ضعیفی بیش نیست سکنهٔ این نواحی با دقت تمام زمین را برای جستن چشمه‌ای تازه می‌کاوند و عموم سراسیب هائی را که ظن جمع شدن آب در آن برود مورد استفاده قرار میدهند، قنات‌هائی که در زیر زمین می‌کنند قطرات قلیل آب را از میان شن‌ها جمع آورده بالاخره بسطح زمین میرساند، آن وقت دیگر منظرهٔ خارج تغییر می‌یابد و واحه‌ای وجود حاصل می‌کند و آبادی‌های قشنگ‌تر در روی شن‌ها لم‌یزرع ایجاد می‌شود، لباس و غذای مردم بهتر و بوضع سکنهٔ ولایات حاصلخیز ایران مرتب میگردد. در این نواحی غم انگیز مردم وسایل معیشت خود را در مقابل عوارض طبیعت بهتر میتوانند حفظ کنند تا از دستبرد کسانی که زمام حکومت این جماعت را بدست گرفته‌اند.

اصفهان — توپهای «فابویه» و ربول

«ترمزل» و «دوپره» در ۲۷ آوریل (غرة ربیع الاول) بمنزل «فابویه» و «ربول» صاحب‌منصبان توپخانه که رتبهٔ نایب داشتند وارد شدند و «ترمزل» در این باب چنین می‌نویسد:

«در مدتی کمتر از دو ماه در اصفهان قورخانه‌ای بوجود آمد.

«فابویه» و «ربول» بدون آنکه بتوانند کارگرانی را که حتی از مقدمات توپخانه اطلاعاتی داشته باشند بدست بیاورند وبا داشتن کتبی که در اروپا برای انجام این گونه عملیات از لوازم حتمی کار است بیست و چهار قالب توپ ریزی توپ های کوهستانی درست کرده بودند، نه قطعه توپ ریخته و چند عدد قنداق برای آنها تهیه نموده و يك كوره و يك دستگاه توپ سوراخ کنی ترتیب داده و منتظر سرد شدن توپهای ریخته شده بودند . این دو صاحب منصب بمن اطمینان می دادند که اگر باشکالانی که برخوردی بودند مصادف نمیشدند بیشتر از این نیز کار میکردند .

اصفهان ۶ مه ۱۸۰۸ (۲۱ ربیع الاول)

از جانب (ترهزل) بخواهر خود

.... از تاخیری که در ارسال مراسلات شده نباید پریشانی خاطر بخودراه دهید سرمای سخت زمستان کوههای «دلیقه» و گرمای خلیج فارس را بهر شکل بود گذراندم و در این نقطه اخیر در اواسط زمستان با رغبت تمام آب تنی میکردم ، بقدری بخوردن خربوزه و هندوانه و میوه و ماست خو گرفته ام که این نوع خوردنیا را بر هر غذای دیگری ترجیح میدهم اما این زمستان چندین بار گرفتار تب شدم و علت آن این بود که هنوز باین شکل زندگی عادت نکرده بودم ، غالباً بخوردن یاره های هندوانه که مثل خرده یخ بود مجبور میشدم و بشرب شرتهای نارنج و لیمو ترش یا سرکه ، با اینکه خوب هضم نمیشد ، میرداختم با تمام این احوال باز خوب پایداری کردم و از این گرداب سلامت بیرون جستم .

ایرانها از ترکها بمراتب لطیف پوستترند و همین مزیت کوچک در آسیا برای فراسویان و عموم اروپائیان که همین حال را دارند خالی از اهمیت نیست راهزنی و دزدی در جاده های بزرگ اینجا معمول نیست و بدون مستحفظ میتوان سراسر ایرانرا گشت فقط بعضی طوایف بدوی ترکمن گاهی از دستبرد مضایقه نمی نمایند و این جماعت هم هیچوقت از سرحدات جنوب شرقی خراسان جلوتر نیآیند . برای اینکه خاطر شما را از بابت خطرات مسافرتهاى خود مطمئن نمایم باطلاع شما میرسانم که در تمام منازل یکنفر صاحب منصب از جانب حکمران ولایت با من همراه میشود و در باب خطرات ممکنه از سر خود التزام میدهد .

بعلاوه یکنفر رفین فرانسوی و سه نفر خادم بامن همراهند و همه برای دست و پنجه نرم کردن با بدویان حاضریم و بغلبه خود نیز اطمینان داریم زیرا که این جماعت همه در سست عنصری و بی‌غیرتی نظیر ندارند و از داشتن اسلحه آتشین نیز بی‌نصیبند. سفر من هرروز باآرامی انجام میگردد و وقتی که بقریه مسکونی میرسیم رهنمای من که او را مهمان دار میگویند فرمان حکمران ولایت را بکدخدا نشان میدهد ، کدخدا آنرا میبوسد و روی سر خود میگذارد بعد میرزای خود را برای قرائت مندرجات آن بخدمت میخواند ، این حکم دستوری است در باب منزل دادن و پذیرائی مجانی از مأمورین فرانسوی و همراهان ایشان . جزئیات لوازمی که باید تهیه شود با دقت تمام در این حکم مسطور است و اگر استتساخ آن موجب تطویل نمیشد برای شما آنرا مینوشتم مثلاً فلان مقدارجو و گوسفند و جوجه و غیره و غیره . . حتی مقدار قند و نفت چراغ را نیز در آن قید مینمایند .

بهرجا که میرسیم بزودی مارا دربهترین منازل خود که معمولاً دروینجره ندارد جا میدهند . اثاثیه منحصر بفرد منازل ایرانی از قصر گرفته تا کلبه فرش قالی است . بعد از چند ساعت توقف غذائی میآورند مرکب از چهار عدد تخم مرغ و قدری عسل و ماست . مهماندار مواظب مصارف ماست ، چه وجه هرچه را که از مقدار معین شده در حکم کمتر صرف کنیم از کدخدا میگیرد و گاهی مباحثه برسر این موضوع بطول می‌انجامد و غالباً مداخله من برای آنکه کار بحث بنزاع نکشد لازم میشود من شخصاً کاروانسرا ها را براین منازل ترجیح میدهم زیرا که انسان در آنها راحت است و بایرداختن وجهی مایحتاج خود را فوراً تهیه مینماید ، منزل مسافر در زیر طاقی است ، در این طرف خود اوست و در طرف دیگر اسبهای او ، یکی از نوکر ها با سب خوراک میدهد ، دیگری از چاه آب میکشد و یکی دیگر بفراهم ساختن یلوی اعلائی مشغول میشود که براتب بر یلوی خوانین و وزرا برتری دارد ، بعد از صرف غذا در زیر پوستینی که از پوست گوسفند درست شده جمع میشوم و سر خود را در زیر آن پنهان کرده تانصف شب میخوابم ، در این موقع کاروانیان بیار کردن مالهای خود مشغول میشوند و چنان فریاد میزنند که راحت را از انسان سلب مینماید . صدای زنگله قاطر ها هنگامه ای برپا میکند که بیش از يك ساعت بطول می‌انجامد ، بعد از رفتن کاروان من نیز بر اسب سوار میشوم و یا برای گرم کردن دست و پای خود نافروختن آتش میپردازم ، در موقع طلوع آفتاب برفتن راهی که نظیر راه روز قبل است مشغول میشویم . من معمولاً روز حرکت میکنم و اگر موقعی مجبور شوم که با کاروان حرکت کنم از خستگی و سرمای فوق العاده ای که از

دو ساعت قبل از در آمدن آفتاب تا موقع طلوع شدت دارد طاقتم طاق میشود . خواب در روی اسب بسیار پرزحمت و مشکل است ، روزها نیز آفتاب و حشرات مانع استراحتند و من در عجبم که ایرانیها چگونه نمی از عمر خود را باین وضع میگذرانند . در زمستانها غالباً در راهها نقش قاطر مرده بسیار دیده میشود و گاهی اجساد مردمی نیز هست که از سرما جان سپرده اند .

وقتیکه بمقر حکومت حاکم یا شاهزاده ای میرسم مرا در منزل وزیر او منزل میدهند ابهت و جلال مخصوص مشرق را در موقع چنین ملاقاتها میتوان بخوبی دید وزیر با رجال عمده خود شما را با احترام تمام میپذیرد ، خادمین قلیان می آورند و با نی بیج طولبی که انتهای آن از بلور یا عنبر است دود را از قلیان بدشان وارد مینمایند . صحبت این گونه مجالس بیشتر یا در باب مدت ایامی است که در سفر صرف شده و یا در باب بزرگی اسلامبول است نسبت باصفهان و پاریس یکی از رجال که از امریکا حرفهائی شنیده بود سؤال میکرد که امریکا بزرگتر است یا اصفهان . بعد از صحبتهای از این قبیل ، قهوه و شیرینی و شربتهای سرد صرف میشود ، سپس قلیان می آورند ، همینکه کشیدن قلیان تمام شد مجلس ملاقات بهم میخورد آنوقت باید از میان جمعیت کثیری پیشخدمت و مردمی که برای تماشا دم دراطاق کرد آمده اند گذشت . من بملاقات شاهزاده حکمران شیراز سرافراز گردیدم و مشار الیه اسبی نیز بمن بخشید ، پاشای بغداد در موقع عبور از آنجا پوستین قشنگی بمن هدیه کرد ، باوجود حق شناسی که من نسبت بایرانیها دارم باز حق نعمت چشم حقیقت بین مرا نمیتواند کور کند ؛ عظمت عثمانیها براتب بیشتر از ایرانیهاست . در اینجا بمناسبت یافتن دو دوست واقعی خیالم بکلی راحت شده ، یکی « فابویه » نایب فوج دوم توپخانه است که در پنت آموسون (۱) مقیمند ، دیگری رفیق او « ربول » از مردم شهر کارکاسون (۲) ؛

اسامی این دونفر را باین جهت نوشتم که با اشخاصی که این دو صاحب منصب را میشناسند از ایشان صحبت بدارید ، در مدتی کمتر از دوماه صاحب منصب فوق در اصفهان کارخانه توپ ریزی و توپ سوراخ کنی و دستگاه لوازم دیگر این اسلحه را درست کرده اند در صورتیکه در اینجا هیچیک از وسایلی که در اروپا برای اینگونه اقدامات از لوازم

ضروری است بدست نمی آید « فابویه » بخصوص جوان بسیار قابلی است .
از طهران ۲۲ مه ۱۸۰۸ (۲۵ ربیع الاول ۱۲۲۳)

از جانب تره زل بمادام لردن

... در نتیجه تجربیاتی که حاصل شده عقیده پیدا کرده ام که
زندگانی بدوی زندگانی است که طبیعت مقدر انسان نموده ، در مدت پنج
سال بهیچوجه کسالتی عارض من نشد مگر در فواصل کوتاهی که در بعضی
نقاط مقیم ماندم ، اگر بیش از آنکه در اسلامبول ماندم در آن شهر اقامت
میکردم عارضه کسالتی که در چند روز مرا حاصل شد احتمال داشت بتب
منظم مبدل گردد . از این تاریخ بیحد قریب دوست روز در حرکت بودم
و پی در پی در روی برف و سنک و شوره خوابیدم گاهی خیس رطوبت می-
شدم ، ولی جز چند نوبت تب کوتاه دیگر بمرضی دوچار نگردیدم در هیچ
جا جز در اقامتگاه ها ناخوش ندیدم ، کرد ها و اعراب و ایلات فارس
و نقاط دیگر که جز چادر های ایشان در نقاط جنوب ایران محل مسکونی
دیگر وجود ندارد غیر از زخم و ضربت از ناخوشی دیگری اطلاع ندارند
در صورتیکه مسکن غالب ایلات مزبور بخصوص سکنه سواحل خلیج
فارس نقاط بد آب و هوای متعفن است . لابد خواهید گفت که من فریفته
نوع زندگانی این اقوام شده دیگر میل مراجعت و زندانی شدن در خانه
کوچک خود را ندارم ...

اگر شما بجای من بودید در موقع عبور از نزدیکی خرابه های
نینوا مسکن قوم یزیدی که مردمنی کوه نشین و بت پرستند و بلای جان
قوافلند از ترس برخورد میلرزیدند ، هرکس از این نقاط میگذرد گوش
بزنگ است و در این بیابان بی آب و علف بانهایت سکوت بر سرعت سیر
مرکوب خود می افزاید و در پی جستن راه نجات روز ها بوسیله تپه های
کوچک که تنها رهنمای مسافرین همانهاست و شبها بمدد ستارگان می

کوشد . در این نقاط ایستادن خطاست مگر یکی دو ساعت در نواحی پست غیر مرئی ، مخصوصاً از روشن کردن آتش باید احتراز کلی داشت . بعد از سی روز مسافرت باین شکل در موصل بدیر یکی از رهبانیاں دمونیکی (۱) رسیدیم و راهب خوش قیافه و خوش معاشرتی از مردم « ونیز » از ما پذیرائی کرد و بهترین لذایذ دنیا را بما خوراند .

از اینجا راه دو تاست یا باید از طریق دجله بمدد کلکی که آن را بدو مشك پر از باد بسته اند پائین رفت و یا از راه خشکی . مسافرت با كلك بمناسبت آرامی مرکوب و خنکی آب بکلی از انسان رفع خستگی می کند .

اگر با ما بودید از این نقطه بزودی بیابل میرسیدیم و از دور مناره های طویل و باریك آنرا از میان نخلستان ها میدید و بمشاهده همه نوع مردم که بتماشای زنان فرنگستان می آمدند نایل می گردیدید و از دیدن اختلاف بین سپاهی « یگی چری » قد بلند و عرب بدوی نحیف تعجب میکردید . اعراب لباسی ساده بیش ندارند ، چشمان کو چکشان کانون آتش است ، سبکی لباس و اسلحه این قوم بهترین معرف جنس معیشت و حرص شدید ایشان بچپاول و غارتست .

طایفه وهابی دو روی شتر سبك سیری سوار میشوند و باسرعتی که تصور مثل آن از حد امکان خارج است از ساحل بحر احمر بسا حل خلیج فارس می آیند . زوار ایرانی را که باین نواحی می آیند از لباس نسوان ایشان میتوان شناخت . قدهای ایشان موزون و صورتشان باریك و ریشهایشان انبوه و سیاه و بمژگان پیوسته است ، کلاه پوست بره سیاه ایشان از همه مضحك تر و غریب تر است . آرامنه از همه خوش لباس تر و آراسته ترند لطف کلاه و زیندگی پارچهای گجرات که لباسهای زیر و کمر بند ایشان

از آن است از همه نمایان تر است و غالباً قطعه الماسی در دست دارند و در موقعی که دستان سفید لطیف خود را بچهره درخشان دلربای خود میکشند تالو آنرا ظاهر مینمایند.

اگر با ما بودید جاه و جلال دربار جا نشین خلفای بغداد را مشاهده میکردید و خدمه را با کلاههای پهن و مضحك و تنگچیان را که همه لباس های قیمتی در بر و فینه بر سر دارند و بیکها را با کلاه های پر و تبر های نقره میدیدید. جلال این دربار حقیقه عظیم و باشکوه است ولی درخشندگی آن غالباً با خونریزی توأم است.

پاشائی که من در اینجا دیدم چون جماعتی از مردم بغداد پاشای قبل از او را بقتل رسانده بودند تمام توطئه کنندگان را بسزای اعمالشان کشت. این مرد بعیت آنکه هنوز از اسلامبول حکم تصویب انتخا بش نرسیده بود از جان خویش اطمینان نداشت و در بین مرك و حیات اندیشه ناك ایام را بسر میبرد ولی عاقبت چون فرمان انتصاب رسمی او از سلطان مصطفی خان رسید مطمئن شد و مقامش مستحکم گردید.

طهران - رایرت کلی و استنباط های ترهزل - راه های هند

نهم ماه مه (۱۲ ربیع الاول) ترهزل و «دوپره» بمعیت «آندره آ» از مردم نرسیا (۱) که سمت مترجمی داشت از اصفهان خارج شدند و در ۱۸ آن ماه (۲۱ ربیع الاول) بطهران رسیدند.

از استنباط های کلی ترهزل حالت سیاسی ایران و احوال سکنه و اخلاق مردم و ایللیات این مملکت و اوضاع نظامی و تجارتی و مالی ایران واضح میشود. يك فصل از این راپورت راجع است براهها و وسایل نقلیه و ترهزل در این باب میگوید :

« ... در خود ایران رودخانه‌ای که قابل کشتی رانی باشد وجود ندارد و استعمال کالسکه سفری رانیز مردم نمیدانند، در این مملکت تهیه ۵۰۰۰۰ نفر قشون مشکل نیست ولی اشکال کلی در تنظیم این عده علی‌الخصوص در غذا رساندن بآنهاست زیرا که مملکت خالی از سکنه است و دولت نیز عادت بتهیه انبار غلات ندارد و چون این عده هر کدام مرکوبی نیز دارند حساب علوفه ۵۰/۰۰۰ اسب را نیز باید کرد و در ایران ولایتی که بتواند در عرض سه ماه متوالی علف ۵۰/۰۰۰ رأس اسب را بدهد نیست. •

ترتیبات نظامی ایران برای قشونکشیهای طولانی بنظر مساعد نمی آید، جنگ در این مملکت یا صورت یورشهای بزرگ را دارد و یا يك سلسله تعرض های مختصری است که هر سال سه چهار ماه بیشتر طول نمیکشد. از پائیز تقریباً سه ربع قشون بمحللهای خود میروند و پادشاه نیز بیاینتخت بر میگردد، با تمام این احوال تغییر این ترتیبات بنظر غیر ممکن نیست. ایرانیها که از این جهت با ترکها فرق فاحش دارند طالب چیز های تازه اند، بواسطه بی قیدی میتوان بهترین روشهای جدید را را بهایشان قبولاند بشرط آنکه قبلا میل قلبی مردم را بآن طرف جلب کرد. عیب کلی اعیان ایران که بر طرف کردن آن مشکل مینماید حرص ایشان است، پول در این مملکت معبود ملی است. بهترین طرحها اگر اندک معارضه با منفعت فلان وزیر داشته باشد زیر پا میرود پادشاه هم در این قبیل پیش آمد ها بهیچ ضرر آتی مصادف نخواهد گردید زیرا که اگر بخواهیم درست صحبت کنیم باید بگوئیم که در ایران هیئت وزرائی بشکل سایر ممالك وجود ندارد بلکه يك عده وزیرانی هستند که یکی بعد از دیگری روی کار می آید و عزل و نصب ایشان هم بسته بخواهش نفس پادشاه است و از روی هیچگونه ترتیبی نیست.

« ... همراهی قشون ایران با قشون فرانسه برای حملهٔ بهندظاهراً ضررش بیشتر از نفع آن است مگر آنکه این قشون را در همان قدم اول فرمانده کل تحت فرمان خود بگیرد. در صورتیکه غرور مشرقی و زور قشونی ایرانی ها نخواهد زیر بار این تکلیف برود بهتر آن است که ۱۵۰۰۰ الی ۲۰۰۰۰ از سربازان نخبهٔ ایشانرا کمک گرفت و بقیه را بتصرف هرات و حفاظت پشت سر قشون تا ساحل شط سند گماشت، این ترتیب بمراتب بهتر از آن است که ۵۰۰۰۰ نفر را در جلوی اعقاب سرخود برداریم و آنها را در اراضی که تا این حد آذوقه و حاصل کم است بغارت و تفرقه آزاد بگذاریم.

« ... مابین ایران و هند راه قابل عبور و مرور جز راه قندهار نیست. از عهد اسکندر ببعد هیچیک از لشکر کشان دیگر از راه مکران و ولایت سند (مابین هند و شط سند) بهند نرفته اند زیرا که آب و هوای این مملکت ناسازگار است در این راه قسمتی از سپاهیان اسکندر بھاك هلاك افتادند بعلاوه جمعیت و آبادی این نواحی حالیه بمراتب از عهد اسکندر کمتر است. باوجود این آرامنه که بکشمیر میروند از مسقط بشهر تته که در مصب سند است رهسپار میشوند و از آنجا ببعد راه خشکی را اختیار مینمایند. سابقاً هم قوافل از کرمان که در شصت فرسنگی مشرق شیراز است بته می آمدند ولی امروز دیگر این راه مستقیم بهیچوجه برای قشون قابل استفاده نیست. » بنابراین باید راههای شمالی را اختیار نمود و هرات را برای هر نوع قشون کشی اروپائی مرکز عملیات قرار داد، این شهر فقط در نوزده روز فاصله از قندهار واقع است و بداخلهٔ ایران دو راه دارد. اوّل راه مشهد و نیشابور بمازندران و بحر خزر که نظر بارتباط با هسترخان و تهیه و لوازمی که در ایران نیست از آن راه

اهمیت خاصی دارد ، فاصله استرabad بهرات یکماه است اگرچه راه دراین قسمت سرد و کم جمعیت است ولی درعوض با حفظ صحت موافقت دارد و هیزم و زوغال و آب ازمازندران بآن طرف کم پیدا میشود ، حساب کار تراکمه را که ممکن است بیارها دستبرد کنند نیز باید داشت ولی این جماعت چندان دزد خطرناکی نیستند .

» راه دوم راه یزد بهمدان است که جمعیت آن بیشتر و زحمت آن کمتر است ، از این راه تنها قسمتی که اشکال دارد قسمت بین هرات و یزد است (۲۱ روز) چه آبادی در این راه کم و جمعیت بندرت یافت میشود ، از همدان ۴۷ روز راه کاروانی یا سی منزل است و بعضی از مراحل را بمناسبت طول راه باید تندتر طی کرد ، راه مستقیم یزد بقندهار از طریق فراه امروز بکلی متروک مانده .

از همدان بهرات از طریق طهران و خراسان طول راه کمتر از ۵۵ روز نیست ولی خشکی و صعوبت کار بمراتب از راههای دیگر بیشتر است چون همدان در اطراف خود اراضی حاصلخیز دارد و راه ارتباط مستقیم آن نیز با طرابوزان و بغداد دایر است میتوان شهر مزبور را برای قوایی که از این دوراه بعزم یزد بیایند مرکز قرارداد .

» از اسکندرون بهمدان راه سی روز و طول آن از طرابوزان بهمدان زیادتر است . سیر از بین النهرین مستلزم آن است که از ۸۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ شتر از وهابها بگیریم و بوسیله آنها قشون را از اسکندرون ببغداد برسانیم ، هر یک از این شترها میتوانند دو نفر مسافر و آذوقه بیست روز آنها را با خود حمل کنند و در این مدت فاصله مزبور طی می شود . فرانسه تنها ممالکت اروپائی است که میتواند بوسیله حمایت خود از این طایفه تقویت نماید و مسلم است که بدون شترها و خدمت این

جماعت طی این راه مشکل و اشکالات آن زیاد تر از زحمات دوراه دیگر خواهد شد.

« بعلاوه راه طرابوزان مزایای دیگری دارد که اهم آنها بقرار

ذیل است :

« ۱ - يك ماه در راه صرفه میشود .

« ۲ - بگذاشتن مرضای خود در خاک عثمانی مجبور نخواهیم شد

« ۳ - مابین بایزید و طرابوزان ممکن است از مساعدت روسها

استفاده کرد .

« ۴ - از تمام مزایا بهتر اینکه از طرابوزان تا قندهار سروکار ما

با يك ملت واحد که خود نیز در کمک بما ذی نفعند خواهد بود ، برای قشون

در تبریز و زنجان و همدان و گلپایگان و یزد و طبس و جوین و هرات تأسیس

انبار آذوقه خواهیم کرد .

« قشونیکه از راه خلیج فارس حرکت میکنند باید همه از شیر ازبیزد

بیایند (۱) و شیراز محل تلاقی پنج راه است که از بنادر بوشهر و کنگکان

و عباسی و لنکه بآن شهر منتهی می شوند (فاصله دریا تا یزد ۲۷ روز

کاروانی است ۱۲ تا ۳۳ منزل تا شیراز و ۱۶ منزل تا یزد) راههای بندر

بوشهر کوتاه تر است ولی برای نقل توپخانه باید راه فیروز آباد را اختیار

نمود و این راه از بندر عباس و لار هشت روز نزدیکتر و خالی از

مشکلات است .

« در هريك از این دو راه باید لا اقل دوبار توپها را از هم جدا

کرد ، حرکت جز با دستجاتی قریب به ۳۰۰۰ نفر بعلت کمی آب ممکن

نیست ، قشون هائی که از بندر کنگکان بشیراز می آیند باید آذوقه تا شیراز

(۱) این راه اخیر از همه بیشتر توجه ناپلئون را جلب کرده بود .

خود را همراه داشته باشند، و طی این راه بدون تحمل زحمت و درغیراز ایام زمستان امکان ندارد زیرا که حرارت و بی آبی لارستان باعث صدمه کلی است.

« در لارستان ممکن است از ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ شتر از جنسهای خوب تهیه نمود، الاغ نیز کمال وفور را دارد و کمک بسیار خوبی است. »
 « در راه شیراز تا یزد لا اقل باید برای ۲۴ ساعت آب همراه برداشت زیرا که از ده پید بالاتر آب مشروب نادر و وجود آن در منازل نیز قلیل است.

» بنا بر این مقدمات مسافت راه بشرح ذیل باشد :

« از خلیج فارس بهرات ۷۵ منزل، از هرات بسند از طریق قندهار ۴۵ منزل که مجموعاً ۱۲۰ منزل می شود، در صورتیکه از هریک از سه محل طرابوزان یا بغداد یا خلیج فارس حرکت کنیم زودتر از شش ماه بسند نخواهیم رسید و تا دهلی این مدت شاید کمتر از هشت ماه نشود »

تره زل باین راپورت نفیس خود اطلاعاتی نیز در باب طرز معیشت و لباس و حفظ الصحه قشون در این ممالك ضمیمه کرده، زیرا که این نواحی غالباً بدآب و هوا و محل وزش باد سموم است و بقدری در ساحل خلیج حرارت غلبه و شدت دارد که اهالی آنجا را دالان جهنم میگویند در باب سواحل بحر خزر هم ذکر مثل : « اگر مرك میخواهی برو گیلان » کافی است و این قسم هوا قاتل بسیاری از اروپائیان شده است.

باتمام این احوال از مراسلاتی که « تره زل » بخانواده خود مینوشته معلوم میشود که مهندس جوان مزبور با وجود جمیع مشکلاتی که بآنها برمیخورده حرارت در کنار و اعتماد بنفس را از دست نمیداده و مراسله

ذیل که بخواهر خود نوشته یکی از آن جمله است :

از طهران بتاريخ ٩ فوریه ١٨٠٩ (٢١ ذیقعدہ ١٢٢٣)

« ... لابد از مراسلات سابق من دریافته اید که تمام این مخاطرات که از دور البته مہابت آنها بیشتر است و قتیکہ انسان بمقصود نزدیک میشود از میان برطرف می گردد ، ما در میان ملتسی هستیم کہ فوق آنچه تصور کنید مؤدبند ، بلکہ در این باب در افراط نیز افتاده اند ، برای خارجی در میان ایشان حقیقہً هیچگونہ خطری نیست ... شاید تو از این ترس داشته باشی کہ من فریقہ سفر های دور و دراز شدہ باشم حقیقت امر اینستکہ بقدری این مأموریتہای من بخوبی بتتیجہ رسیدہ کہ اگر مأموریتہای دیگری بمن رجوع کنند عذر من در قبول آنها پذیرفته است . تو میدانمی کہ من بر خود نخر کردہ ام کہ در طلب مأموریتہائی کہ پیش می آید زروم ولی این گفتہ لارشفوکل (١) را باید بخاطر داشت کہ میگوید « آئند کہ برای استفادہ از پیش آمدہا مرد کم است پیش آمد برای مرد کم نیست » در چنین موقعی کہ ہمہ چیز در تغییر و ہمہ کس در جنبش و حرکت است باید در حد امکان از تنبلی و راحت طلبی اجتناب نمود بہمین نظر من در تعقیب مأموریتی کہ پیش آمد آنرا بمن سپردہ خواہم کوشید و از عواقب و مشکلاتی کہ ممکن است پیش آید اندیشہ ای بخاطر راہ نخواہم داد اگر در این سنی کہ من ہستم در بی راحت بروم و نسبت بامپراطور عظیم الشان خود بانجام خدمتی موفق نیایم حقیقہً از شرمساری نخواہم توانست سر خود را بلند کنم . قطعہً اروپا کہ ہر دقیقہ میتوان بیاریس برگشت در حال حالہ در مقابل چشم من ہیچ شمرده می شود .

« ... پیشرفتہائی کہ در شرکونی نصیب تو شدہ مرا بر آن میدارد کہ شرح عملیاتی را برای تو بنویسم کہ بتواند موضوع آوازہ خوانی قرار گیرد . بیان سادہ مسافرت پرخطر من لیاقت ذوق شاعرانہ تو را ندارد ... »

اردوہا - سلطانیہ - گیلان و مازندران - دریای خزر

در ٤ ژون ١٨٠٨ (٧ ربیع الثانی ١٢٢٣) ترہ زل دوبارہ برای جمع آوری اطلاعات و مشاہدہ راہ های اطراف طهران و اردوگاہ های کمال آباد و صائین قلعه و سلطانیہ بہمراہ ہیئت مأمورین کہ با فتحعلی شاہ بودند از طهران حرکت کرد و در دو ماہ آخر تابستان گیلان و مازندران

وسواحل ناسازگار بحر خزر را از انزلی و اندی قلعه تارشت و بار فروش
مورد تحقیق قرارداد .

تره زل بعادت همیشگی روزنامه مسافرت خود را روز بروزمینوشت
و در هر روز در باب جزئیات احوال اراضی و سکنه و اخلاق و عادات ایشان
و قوای نظامی و اشخاص محترم و حوادث مهم یاد داشت بر میداشت مثلاً
از توپهای کوچک سبک و زنبور کھائی که آنها را روی زمین شتر سوار میکردند
و طرز استعمال و بیمصرفی آنها صحبت میدارد و میگوید : این توپخانه
برای راه انداختن صدا خوبست و مصرف دیگری ندارد و نگاهداری آن
فوق العاده گران تمام میشود .

در دوازدهم ژانویه (۱۸ جمادی الاولی) پپن (۱) صاحبمنصب توپخانه
که خدمت کرده و « ژوانار » مترجم سفارتخانه از زنجان به اردوی سلطانیه
آمدند و این دونفر عباس میرزا را در تبریز ملاقات کرده و بخیال اینکه
بقشون ایران تعلیمات سواره نظام فرانسه را بیاموزند بآذربایجان رفته بودند.
امان الله خان و کسان دیگری که در سواره نظام ایران فرماندهی
داشتند زیر بار این تعلیمات نرفتند و حاضر نشدند سواران خود را که
بهترین سواران دنیا میدانستند بسبک دیگری آشنا کنند
» در ۱۲ اوت (۱۹ جمادی الثانی) پپن باردوی میرزا بزرگ قائم
مقام وزیر عباس میرزا آمد و سلطان « وردیه » نیز با ۲۰۰ نفر از سربازان
دوفوجی که این صاحب در تبریز درست کرده بود همراه او بودند .
در ۲۱ اوت (۲۸ جمادی الاخری) فتحعلی شاه در ظرف دو
ساعت عملیات این نفر را که سلطان « وردیه » بطرز اروپائی بفنون
پیاده نظام آشنا نموده بود تماشا کرد ، صف بندی و عملیات آتش خانه

ایشان تمام حضار و شاه را بحیرت آورد و شاه علناً از این صاحبمنصب اظهار قدردانی نمود .

« در ۱۹ اوت (۲۶ جمادی الاخری) ملاقات با شاه بعمل آمد و از سواره نظام نمایی داده شد ، یکعهده از رؤسای قسمتهای مختلف سوار با یکدیگر بر سر جا و نزدیک تر نشستن بتختگاه فتحعلیشاه نزاع کردند ، شاه در تمام مدت جلوس این مطلب را بر روی خود نیاورد ولی وقتیکه « گاردان » رفت بدستگیری یازده نفر از این خوانین دستور داد و امر کرد ایشانرا بر زمین انداختند و باتیر هائی که یساولان حضور همراه دارند بیشت آنها زدند ، بعد از هر کدام امر داد يك چشم بکنند و فقط یکی را از هر دو چشم عاری کردند ، و ترتیب در آوردن چشم پیش ایرانیها باین شکل است که بانوك چاقوی منحنی که هر ایرانی یکی از آنها را بکمر خود میآویزد گوشه حلقه چشم را سوراخ میکنند بعد بيك حرکت چشم را از کاسه بیرون میآورند و مهارت ایشان در این کار بعینه مثل مهارتی است که مردم بعضی از ولایات ما در بیرون آورده حلزون پخته از غلاف آن دارند .

در ۲۰ اوت (۲۷ جمادی الاخری) بیاد تولد فتحعلیشاه در دامغان جشن و آتش بازی باشکوهی بعمل آمد ، روز تولد فتحعلی شاه معلوم نیست ولی ماه آن را میدانند . فتحعلیشاه به « بیانخی دادا » مقاصد خود را شفاهاً بیان کرد و از نوشتن آنها خود داری نمود و « بیانخی دادا » که عازم فرانسه بود مأمور شد که آنها را فقط به امپراطور فرانسه بگوید و چون بسختی مریض شد دیگر نتوانست شخصاً بحضور شاه برسد و بدون واسطه مطالب ملوکانه را اصفا نماید ناچار میرزا شفیع صدر اعظم یاد داشتی که انشاء و ترتیب مطالب آن مغشوش بود به « بیانخی دادا » داد و این یادداشت

که در باب تعیین تکلیف گرجستان بود از جهت پستی درجه انشاء از نوشتجات سیاسیون ما عقب نمی ماند .

از فیلهای اهلی اعلیحضرت نیز باید ذکر مختصری کرد ، فتحعلی - شاه چهار فیل دارد که گاهی بر آنها سوار میشود ، این فیلهای آداب ادای احترامات را آموخته اند ، فیلبانان آنان را ببلند کردن خرطوم ها در هوا و میدارند و حیوانات مزبور بعد از این حرکت سه یا چهار مرتبه متوالیاً نعره مهیبی میکشند و این در حکم سلام دادن است و بعد از این حرکت باحال خشنودی و غرور از پیش شاه میگذرند .

.

در ۳ سپتامبر (۱۲ رجب) زنبورکچی باشی باصفهان فرساده شد و غرض از مأموریت او تهیه و ساختن ۳۰۰۰ قبضه تفنگ بود بسایر ولایات هم قریب ۱۵۰۰۰ قبضه سفارش داده بودند و خیال فتحعلی شاه این بود که تمام جوانان درباری او مشق نظام سبک اروپائی را بیاموزند و در سال آینده ۳۰۰۰۰ نفر از سپاهیان او باینوضع آشنا شوند .

» در ولایات گیلان تمام مردم همیشه مسلحند و نسبت بعموم عیسویان مخصوصاً روسها کینه خاصی دارند و علت این مسئله این است که روسها بیش از همه باین ولایت نظر دارند و راه نفوذ خود را در ایران از این طریق میدانند کیفیت و طبیعت اهالی گیلان این ولایت را یکی از بهترین سرحدات ایران کرده .

معابری که بین رشت و جلگه قزوین قرار دارد در همه جاصعب العبور است . این راه که از دره تنک و پیچ در پیچ قزل اوزن و از میان جنگلهای انبوه و حاشیه بلندی های سر اشیب میگذرد برای عبور وسایل

نقلیه مفید نیست (۱).

از جهت حاصلخیزی و گیاه برای این اراضی نظیری نیست سرزمین این ولایت همه جا از انواع نباتات مستور است. سرخسهای بلند خارهای ضخیم، آقطنی و اقسام نهالها و درختان عظیم الجثه سرپا سبز، رازکهای وحشی و درختان موی که تا قله درختها بالا میروند و برگهای پهن سبز و خوشه های شنجرفی رنگ درختان انگور آنها نمایان است قدم بقدم دیده میشود. از بس علفهای هرزه دور اشجار را گرفته تمیز درختان بزرگ مثل زیزفون و بلوط و اقاقیا و چنار و نارون و کولسکن و افرا مشکل است ولی تشخیص انجیر وحشی و ازگیل و انار و سیب و گردو آسانتر و چندان زحمتی ندارد.

درختان توت غالباً کوتاه و آنها را بیشتر گرد یکدیگر میکارند و اراضی مابین آنها مزرع برنج است و برنج بتنهای غذایی است که بمزاج اهالی این ولایت مرطوب پردرخت میسازد حتی اسبها را هم بواسطه نداشتن جو با برنج تغذیه میکنند، زراعت شاهدانه نیز در گیلان معمول است کلبه های اهالی تمام از چوب و گل است و چون اغلب آنها بفاصله از یکدیگر در میان این جنگل حاصلخیز ناسازگار متفرقند کمتر نظربطرف آنها جلب میشود. فصل پائیز فصل ناخوشی گیلان است مخصوصاً نوبه غلبه دارد و غالباً مهلك نیز هست.

« سکنه گیلان از سایر مردم ایران بلاغری و رنگ زرد تیره خود شناخته میشوند، لباس ایشان فقط شلوار آبی پنبه ای و پیراهن کوتاهی است

(۱) ترهزل برای آنکه در سفر گیلان سبک بار باشد کتب ذیل را که همراه داشت بطهران برگرداند،

کلیات راسین — مطالعات نظامی (بارن دوتر اورس) — کلیات (کرم تنی) روح القوانین، هندسه تحلیلی (کوزن) — لگاریتم (بردا) — دستورهای (دلامبر) در هندسه تحلیلی، صرف و نحو لاتینی — نجوم (لالاند) جلد چهارم یادداشت های مخزن جنگ و ۱۶ جلد دیگر.

که از همان جنس روی آن میپوشند . تمام مردم کیلان شکارچند و هر کدام تفنگ و چاقوئی دارند که مثل گرجیها آن را بکمر خود می آویزند

« سفر ما در خلیج انزلی روی کشتی محکمی صورت گرفت و نه نفر از روس های هسترخان و غازان نیز با ما بودند ، چقدر بین این دونژاد اختلاف است ، ملاحان روسی همه رستم صولتند ، صورتشان پهن و مستور از ریش است ، ظاهر چهره ملایم و رنگ صورت خرمائی است در صورتی که ایرانی ها مردمی باریک اندام اند رنگ ایشان زرد تیره و ظاهر چهرشان موزی و شوخ است . »

اقامت در طهران - سکوت امپراطور - تحریکات انگلیسها

جنگهای باروسیه - مشکلات کار

در ۲۶ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳) ترمزل بطهران برگشت و در همین روز « لازار » منشی سفارت فرانسه برای ملاقات « فلدمارشال کنت گودویچ » فرمانده اردوی گرجستان بتفلیس حرکت کرد . ۲۷ اکتبر (۶ رمضان) میرزا شفیع صدر اعظم گاردان را بحضور پذیرفت و اسامی کسانی را که بفرانسه رفته اند بگاردان یادآوری کرد و گفت با وجود اینکه یقین است که ایشان بیاریس رسیده اند هنوز در باب هیچیک از تقاضاهای ایران جوابی واصل نشده .

در باب توپخانه ای که « فابویه » و « ربول » در اصفهان ترتیب داده بودند نیز صحبت شد و صدر اعظم گفت که فرمانی از طرف فتحعلی شاه صدور یافته دایر بر احضار این دونفر بطهران و وا گذاشتن کارهای توپخانه مزبور بتویچی باشی ، گاردان با این ترتیب اظهار مخالفت کرد و با این که ریاست صاحبمنصبان فوق با او بود گفت باید از طرف شاه فرمان دیگری صادر

وامر شود که «ربول» و «فابویه» تمام اسباب کار و توپخانه ایرا که در اصفهان ساخته و یاد ر کار ساختند بطهران منتقل کنند زیرا که حاکم اصفهان و پسرهای او تهمت های مضحك بصاحبمنصبان فرانسوی زده و گفته اند که این دونفر بهیچوجه از توپخانه سر رشته ندارند و بیشتر از ۶۰۰۰ فرانک تابحال پول مصرف کرده و هیچ چیز که بکار بخورد نساخته اند.

در ۳۱ اکتبر (۱۵ رمضان) صدراعظم مراسله ای از عباس میرزا بگاردان نشان داد در باب اینکه به «وردیه» و «لامی» مقیم تبریز اجازه داده شود که در جنگ باروسیه با عباس میرزا همراهی کنند «وردیه» و «لامی» چون مطیع گاردان بودند از مساعدت با عباس میرزا استنکاف کرده بودند، گاردان هم گفت از ناپلئون اجازه ندارد و باید در این باب دستور مخصوص تحصیل نماید.

در اول نوامبر (۱۱ رمضان) در ملاقاتی که با اسمعیل بیك بعمل آمد مشارالیه اظهار داشت که از رسیدن پول از طرف انگلیسها مخصوصاً ملکم فوق العاده متأسف است، خبر فوت پادشاه انگلیس و رسیدن «جونز» بعنوان سفارت ایران بیمبئی نیز در این ایام انتشار یافت.

در این گورو دارها «ترهزل» با قطب نما نقشه خرابه های ر را که در نیم فرسخی جنوب و جنوب شرقی طهران است بر میداشت و برداشتن این نقشه بخواهش باریه دبو کساژ (۱) بود و باریه دبو کساژ که سمت شاگردی «دانویل» داشت یکی از علمای جغرافیا و ادبیات یونانی و از اعضای انجمن علمی فرانسه و مؤلف نقشه جزیره «موره» بمقیاس $\frac{۱}{۵۰۰۰}$ (سال ۱۸۰۸ مطابق ۱۲۲۳) و کتاب اطلس مسافرت «آناگاریسیس جوان» یونان است.

در ۸ نوامبر (۱۹ رمضان) دولت ازسفير خود که بحضور ناپلئون رفته بود اطلاعاتی که تاريخ آن سه ماه قبل بود بدست آورد و معلوم شد که امپراطور هنوز بپاریس برنگشته و سفير ايران نتوانسته است او را ملاقات کند و انتظار دارد که تا ده روز دیگر بدیدن او موفق شود . صدر اعظم ايران بعد از دادن این اطلاعات با گاردان باحالی که بوی عدم رضامندی از آن می آمد گفت باتمام وعده هائی که داده شده هنوز جنگ در اطراف ایروان دوام دارد .

« فابویه » و « ربول » در شرف حرکت از اصفهان بطهران بودند و با خود سی عراده توپ سوار کرده داشتند ، بطور کلی توپهائی که بدست ایشان تهیه شده سی عدد لوله و قنداق بود .

این دو صاحب منصب از طرز معامله ایرانی ها خیلی شکایت داشتند مخصوصاً از بابت نرساندن آذوقه و تعویق پرداخت پولهای که مقرر شده بود دچار زحمت میشدند .

۱۶ نوامبر (۲۷ رمضان) بطهران خبر رسید که روسها بقلعه ایروان حمله برده اند و در ۲۱ نوامبر (۲ شوال) در موقع ملاقات صدر اعظم ايران با وضعی پریشان و شگفت انگیز از نرسیدن اخبار از فرانسه و طول کشیدن آن با گاردان صحبت داشت و این امر مصادف شد با موقعی که خبر رسیدن « جونز » نماینده انگلیس به بندر بوشهر واصل شده بود کمی بعد خبر تسخیر ایروان بدست روسها معلوم شد و در روز ۲۳ شوال در ملاقاتی که گاردان با فتح علی شاه کرد گفت که حاضر نیست در صورتیکه « جونز » بطهران بیاید در اینجا بماند ، فتح علی شاه دوماه باو مهلت داد تا شاید خبر قطعی از پاریس برسد و چون این مدت منقضی شد بالاخره شاه ايران تصمیم گرفت که « جونز » را بحضور پذیرد بخصوص که شهرت

پیدا کرده بود که انگلیسها میخواهند فارس را بتصرف خود بگیرند و یکی از فرزندان کریمخان زند را بتخت سلطنت بنشانند.

« روز یکشنبه ۲۷ نوامبر (۸ شوال) چهار نفر از اسرای روس را کت بسته دهانه توپ گذاشته قطعه قطعه نمودند و قبلاً بانها تکلیف قبول اسلام کردند ولی سربازان رشید روسی در مقابل هر تکلیفی که بانها میشد روی بدن خود علامت صلیب می کشیدند و از عیسی استمداد می کردند. این حرکت فجیع از یک ساعت ونیم بعد از ظهر تا دو ساعت و ربع طول کشید، من وقتی که صدای توپ شنیدم خیال کردم شاه میگردد و بعنوان سلام توپ می اندازند. گاردان فوراً یاد داشتی بصدر اعظم نوشت و چون میخواست که باو بگوید که اگر دیگر اسرای روس را باین وضع بکشند طهران را ترك خواهد گفت من از او جلوگیری کردم. مترجمین اقرار کردند که قبل از برخاستن صدای توپ از تصمیم کشتن اسرای روس مسبوق بودند ولی بجای آنکه خود این قضیه را با اطلاع گاردان برسانند یکی از نوکرها مأموریت ابلاغ آن را داده بودند و اولین در رساندن اطلاع کوتاهی کرده بود. گاردان از اینکه چرا قبلاً از تصمیم شاه در باب اسرای روس اطلاع حاصل ننموده تأسف بسیار میخورد.

« شهرت داشت که « جونز » سفیر انگلیس با دو کشتی جنگی و چند کشتی مسافری پراز قشون بساحل ایران آمده، گاردان و « ریموند » از خدا میخواستند که انگلیسها در ظرف يك ماه ایران را زیر و زیر کنند... در ۲۸ (۹ شوال) عقیده ایشان برگشت و اوضاع بهتر شد... شب آتروز چهار نفر اسیر روسی و سی سربریده بطهران آوردند...

« در ۲۵ نوامبر (۱۱ شوال) قاصدی از جانب سرتیپ « دکائن »

حاکم کل « ایل دو فرانس » رسید...

« در ۷ دسامبر (۱۸ شوال) شاه اطلاع داد که روسها میخواستند بایران شبیخون بزنند و آنجارا بحمله بگیرند با تلفات بسیار عقب رانده شده اند و ۳۰۰ شمشیر متعلق بصاحبمنصبان ایشان بزمین ریخته بوده و بدست ایرانیان افتاده است و شاه امیدوار است که عنقریب سر گودویچ (۱) را گوی چوکان خود قرار دهد .

« در ۱۵ دسامبر (۲۶ شوال) شاه مارا بحضور پذیرفت و شاد و خرم بود پیوسته يك مطلب را تکرار میکرد و دیگر سخنی از رجعت هیئت مأمورین فرانسه و آمدن سفیر انگلیس بمیان نمی آمد و این ملاقات گویا برای خنثی کردن صحبت هائی بود که مردم در باب مراجعت مأمورین فرانسوی میکردند .

در ۱۶ دسامبر (۲۷ شوال) در ساعت ۴ و ۲۴ دقیقه زلزله شدیدی حادث شد . امتداد آن از جنوب شرقی بشمال غربی بود . هوا گرفتگی و تیرکی نداشت و باد ملایمی از جنوب جنوب شرقی میوزید . تا ساعت هشت پنج مرتبه زلزله شد ...

در ۱۸ دسامبر (۱۹ شوال) مقارن غروب « فابویه » رسید و گفت که توپهارا در (آلارت ؟) گذاشته و در این محل آئینه های بزرگی را که « جوتز » برای تقدیم بشاه آورده برای حرکت دادن هر جفت آنها قریب ۴۰۰ نفر حمال کار می کنند دیده است ...

« در ۲۶ دسامبر (۸ ذیقعد) نوکرهای اسمعیل بك طباطبائی وزیر جنك و نوکرهای نوروزخان باچوب یکی از نوکرهای مرا مجروح کردند و مردم بسیار جمعیت نمودند و اگر مداخله دیگران نبود محتمل بود کشته شود ... اگر من هم بموقع مسبوق شده بودم نمیتوانستم او را از جنك

ایشان رهائی دهم . . . يك نفر میرزا را که بمن درس میداد نیز کتک مفصل زدند و میرزای بیچاره سرو دست خونین بمنزل من آمد
 يك نفر ایرانی که برای منزل من آب می آورد نیز چندین مرتبه کتک خورد . . .
 شب همان روز یکی از نوکر های مرا مردم در کوچه شناخته او را سنک باران کردند و فریاد میکشیدند که این نوکر یکی از آن فرانسویان پدرسک است . بکشیش سفارت هم در کوچه سنک زدند .

در ۲۷ دسامبر (۱۹ ذیقعه) ساعت ده شب زلزله شدیدی واقع شد (۱) . . . آئینه های بزرگ بطهران رسید و این علامت نزدیک شدن ورود سفیر انگلیس بود .

در ۲۸ (۱۰ ذیقعه) خبر های سخت از اسلامبول رسید و معلوم شد که انقلابی در آنجا بروز کرده و سلطان مصطفی خان و صدراعظم او بقتل آمده و پس از چهار روز جنک سلطان محمود خان بر تخت مستقر مانده است .

در ۳۱ دسامبر (۱۳ ذیقعه) سلطان « فابویه » با توپها رسید و قبل از آنکه بطهران ورود کند از هر يك هشت توپی که همراه داشت بعنوان اطلاع تیری خالی کرد .

مردم طهران در موقع عبور دادن این توپخانه اظهار خوشنودی نمی کردند و هیچیک از سران ایشان حاضر نبودند که آنها را بر توپهای بد ریخت و سخت خود ترجیح دهند توپخانه فابویه را داخل قصر سلطنتی

(۱) (تره زل) این زلزله هارا بدقت یاد داشت و تعریف کرده تحقیق این گونه حرکات برای رسیدن بقانون زلزله که هنوز نیز موضوع مطالعه است لازم بوده است .

جا دادند (۱) . .

«در ۲۴ ژانویه ۱۸۰۹ (۶ ذیحجه ۱۲۲۳) شاه گاردان را بحضور پذیرفت و گاردان از او رسماً در باب سفیر انگلیس تقاضای جواب قطعی کرد. شاه گفت که تا پانزده روز بعد از نوروز (اول اعتدال ربیعی در ۲۱ مارس ۱۸۰۹ سه ساعت و ۳۶ دقیقه و ۴۵ ثانیه و ۸ ثلثه بحساب تره زل) نیز میتواند سفیر انگلیس را سر بدواند گاردان اظهار کرد که بمحض اینکه « جونز » متوجه طهران شود او از این شهر بیرون خواهد رفت. صدر اعظم از این مسئله اظهار تعجب نمود و ملاقات دو ساعت ونیم بطول انجامید، فتحعلی شاه با لهجه خوشی گفت که چون گاردان خدمتکار صدیق شاه بوده باو اجازه رفتن نخواهد داد . . .

در ۲۹ ژانویه (۱۱ ذی حجه) نوکر های حا کم طهران و وزیر جنك مهتر های سلطان « تروی لیه » را كتك زدند و هر يك از دو دسته اسب های يككد یگر را تا نزدیک دروازه های طهران دنبال کردند

« در ۴ ژانویه (۱۷ ذی حجه) در موقعی که فابویه و ربول باما پیش گاردان بودند اسبهای ایشانرا که دم در گذاشته بودند مردم سوار شدند. این شوخی زشت علامت دیگری بود از خیالات بد دولت و مردم نسبت به بیئت مامورین فرانسوی

« در ۶ فوریه (۱۹ ذی حجه) يك دسته از مردم « ربول » را که با ماو گاردان حرکت میکرد بیاد فحش گرفتند و « ربول » باشمشیر دو

(۱) کتایرا که سرهنك کاربوچیا Carbuccia راجع بزبورکخانه نوشته است همه میشناسند مطالعات کامل سرهنك کلمباری Colombari که يك سلسله مقالات راجع بزبورکخانه و توپخانه ایران در مجله اسپکاتور میلیتر Spectateur Militaire در سال ۱۸۵۳ (۱۲۷۰) نوشته نیز بسیار جالب و نافع است .

نفر آن جماعت را ضربت زد و بینی یکی از ایشان که از کسان صدراعظم بود بریده شد برای حفاظت « گاردان » چهار نفر قراول مسلح فرستادند گاردان از صدراعظم عذر خواست و بنوکر مجروح او يك ساعت داده شد . . .

« . . . در ۸ فوریه (۲۱ ذیحجه) باشاه ملاقات بعمل آمد و هیئت مأمورین فرانسوی روز دوشنبه سیزدهم فوریه (۲۶ ذیحجه) را روز حرکت خود از طهران تعیین کردند .

« . . . روز یازدهم (۲۴ ذی حجه) بار دیگر با فتحعلی شاه ملاقات دست داد . . . بعد از آنکه داخل قصر شدیم چند عدد صندلی آوردند و صاحب منصبی آمد و با صدر اعظم صحبتی کرد صدر اعظم هم بگاردان رو نموده گفت شاه میخواهد هیئت مأمورین فرانسوی را در نقطه ای پذیرائی کند که تا کنون پای هیچ خارجی بآنجا نرسیده کمی بعد ما را بحیاط کوچکی بردند و قبلاً چند صندلی در آنجا مرتب چیده بودند .

« پادشاه در اطاق کوچکی نشسته بود و مردم دیگر بیرون در مقابل برف فراوانی ایستاده بودند شاه مطلبی نگفت که لا اقل ده مرتبه آنها را بگوش ما نکشیده باشد مخصوصاً در باب علاقه ای که نسبت بنا پلئون دارد با لهجه شدیدی صحبت داشت گاردان بعد از سه ربع ساعت بیرون رفت و وقتی که بحیاط اول رسید بصدراعظم گفت که بنا بر مراسم معموله ما این جلسه بهیچوجه حکم جلسه اجازه مرخصی نداشت بلکه مجلس خطابه ای بیش نبود، صدر اعظم با و قول داد که فردا وسیله ملاقات دیگری را فراهم نماید .

در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (ذی حجه ۲۲۳) فتحعلی شاه مأمورین فرانسوی را در عمارت سرپوشیده ای بحضور پذیرفت و خود بر روی تخت

کوچکی جلوس کرده بود. نطق شاه این دفعه از روزپیش مختصر تر و مفید تر. اعلیحضرت بسلطان «تروی لیه» که مأمور رساندن مراسلات شاه بناپلئون بود گفت که اگر در جواب اخبار خوبی از فرانسه باز بیاورد شاه بدست خود بر سر او اشرفی نثار خواهد نمود (عادت ایرانیها این است که در مواقع فوق العاده پادشاه بر سر کسی که می خواهد او را مورد مرحمت قرار دهد زر نثار میکند و کسیکه مورد این عنایت واقع میشود روی قطعه شالی که بر زمین گسترده شده می نشیند و شاه بر سر او زرمی بارد).

عزیمت اعضای سفارت از طهران - تبریز و خوء و اچمپازین - حرکت از ایران

«... روز سیزدهم فوریه (۲۸ ذیحجه) ساعت ۱۱ و ربع صبح اعضای سفارت فرانسه از طهران حرکت کردند. سلطان «تروی لیه» که قدری عقب مانده بود از دست یکی از مہترانی که اسبان شاهی را می گردانند شلاقی خورد، مہتر مزبور بعد از این حرکت چون به سرعت دو اسب خود اطمینان داشت پا بفرار گذاشت چنانکه «تروی لیه» که متعاقب او شتافت باو نرسید و شاید همین عدم موفقیت «تروی لیه» برای او بخیر تمام شد زیرا که ممکن بود در حال غضب او را بکشد و از این راه مشکلاتی تولید گردد...»

۹ مارس (۲۲ محرم ۱۲۲۴) هیئت مأمورین فرانسوی تبریز رسیدند و از طرف شاهزاده عباس میرزا فرزند دوم شاه (از میان پنجاه یا شصت پسر او) که فرماندهی اردوی ایرانرا در مقابل روسها داشت پذیرائی شدند. عباس میرزا چون مثل خود فرزند یکی از خانم های طایفه قاجاریه بود بسمت ولایت عهد انتخاب شده و جانشین فتحعلی شاه محسوب میشود.

ترهزل در باب عباس میرزا چنین مینویسد :

« قامتی بالنسبه کوتاه داشت ولی متناسب اندام بود و جنبه چابکی او بر قوه بدنیش غلبه داشت و جنات او نماینده بشاشت بود و چشمان سیاه و بیدار او از نجابت و لطف او حکایت میکرد و وقتی که صحبت می کرد اگر چه تند حرف میزد آثار بزرگی از کلام او هویدا بود . نایب - السلطنه ابتدا ما را بسر دی پذیرفت ولی بعد قدری گرم گرفت و اظهار محبت نمود .. »

روز ۱۳ مارس (۲۶ محرم) میرزا بزرگ قائم مقام درخواست کرد که « ربول » و « ریموند » برای اصلاح توپخانه تبریز در این شهر بمانند و « ربول » بدو منزلی تبریز بمحل قره دز برای ساختن گلوله و ترتیب استخراج آهن برود .

« ترهزل » در روزنامه سفر خود نوشته است که از گاردان خواهش کردم که از قبول این تقاضا استنکاف کند . همین روز قاصدی از بغداد رسید و خبر آورد که در روز ۱۵ ژانویه (۲۷ ذیقعه) بین انگلیس و عثمانی صلح برقرار گردیده است گاردان از عباس میرزا تقاضای ملاقات کرد و از شاهزاده خواست که « وردیه » را با اولتیماتومی بطهران بفرستد و با اطلاع شاه برساند که اگر دولت ایران سفیر انگلیس و همراهان او را در دربار نگاه دارد او و ما مورین فرانسوی تا بیست روز دیگر از تبریز خارج خواهند شد . مباحثات گاردان و عباس میرزا خیلی سخت و تند بود روز اول سه ساعت طول کشید و فردای آن مدت سه ساعت گاردان با میرزا بزرگ صحبت میکرد . میرزا بزرگ بگاردان میگفت که احتیاجی بفرستادن صاحب منصب بطهران نیست شخص او متعهد میشود که بوسیله ارسال مراسلات در ظرف ۱۵ روز جواب مساعدی از طهران بگیرد .

اینگونه مجالس طویل و مذاکرات و صرف غذاها که غالباً با نقل حکایات و امثال همراه بود هر روز هشت نه ساعت طول میکشید و موضوع آنها قضیه آمدن انگلیسها و مبالغه عظیمی بود که اعضای سفارت فرانسه و صاحبمنصبان و معلمین ایشان از دولت ایران مطالبه میکردند .

در ۲۳ مارس (۵ صفر) لامی که بسیاحت بکنار ارس و نخجوان رفته بود و « فابویه » که در تاریخ ۱۹ فوریه (۳ محرم) در قزوین از جمعیت اعضای سفارت جدا شده بود بکرمانشاه عزیمت کرده هر دوه تبریز آمدند و « فابویه » نقشه کرمانشاه را که سابقاً « ترهزل » برداشته بود از خط دیگری برداشت .

« ۲ آوریل (۱۵ صفر) میرزا بزرگ در طی یکی از آن مجالس ملاقات طویل اظهار داشت که او قبلاً از جواب طهران اطلاع دارد و آن اینکه « . . . انگلیسها را دولت ایران مثل يك قطعه سیر زیر سرپوش در طهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویها نشود اگر هم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهش دولت ایران این است که فرانسویان این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند ، هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویان بغنف فرو کند ایشان حق هرگونه مخالفت شدید را خواهند داشت . »

روز ۹ آوریل (۲۲ صفر) میرزا بزرگ از کاردان خواست که جواب سؤال ذیل را همان روز بآورد . « اگر دولت ایران انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور بجنک با ایشان شود آیا امپراطور فرانسه حاضر بکمک با ایران هست یا خیر ؟ آیا ناپلئون می تواند در صورت بروز جنک بین ایران و انگلیس دولت روسیه را بحال بی طرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند بیا ری ایران قیام

نماید؟ « و در این جلسه غیر از کاردان تره‌زل و لامی و یکی از منشیان شاه نیز حضور داشتند.

در همین روز نوکر «تره‌زل» را که بی‌بازار برای خریدن نان رفته بود مردم کتک زدند و بضرب چاقو مجروح کردند و بسر دو نفر از نوکران کاردان هم همین بلارا آوردند.

در روز ۱۲ آوریل (۲۵ صفر) از شاه امر رسید که مبلغ ۳۳۰۰۰ فرانک برسم علی الحساب بهیئت مأمورین فرانسوی پیردازند و نایب السلطنه وعده داد که در ظرف چند روز از کیسه شخصی خود بقیه مطالبات ایشانرا هم پرداخت نماید (۱)

فردای آنروز میرزا حسن اطلاع داد که اخبار مهمی باو رسیده و یکی از صاحبمنصبان را خواست که آن ها را باو بگوید. تره‌زل روز ۱۴ (۲۷ صفر) با حضور اشخاص مذکور در فوق پیش او رفت و از او درخواست احکامی راجع براه و بقیه مطالبات و یکنفر رهنما کرد و ضمناً خواست که دولت ایران قول بدهد که از یکنفر صاحبمنصب فرانسوی که باید بهمین زودی، از طرف اداره ایلخی فرانسه بایران بیاید حمایت کند.

در ۱۵ آوریل (۲۸ صفر) فابویه و تره‌زل بحضور رفتند و از طرف سفارتخانه یادداشتی رسمی در باب تصمیم ایشان بحرکت در تاریخ ۱۷ آوریل (۲ ربیع الاول) تقدیم کردند، تاریخ خدا حافظی را روز ۱۶

(۱) در این موقع باز هم «تره‌زل» از ۳۷۰۰۰ فرانک مخارج مسافرت تا (تبریز) ۱۶۰۰۰ فرانک دیگر طلب داشت و این مبلغ در تاریخ ۹ مه (۲۶ ربیع الاول) در قره کلیسا بین تبریز و ایروان باو داده شد. مسافرت او از قسطنطنیه به طهران از طریق آسیای صغیر و بغداد و همدان و خلیج فارس و شیراز و یزد و اصفهان مبلغ ۱۸۰۰۰ فرانک تمام شده و سفر گیلان و مازندران

(اول ربیع اول) تعیین نمودند و در این مجلس از طرفین تعارفات گرم رد و بدل شد و گاردان در مقابل اصرار های تازه ای که در باب تمديد اقامت او بعمل آمد از ماندن امتناع شدید ورزید، همان روز ۲۲۰۰۰ فرانك بقیه مطالبات سفارت تأدیه گردید و حقوق عقب افتاده صاحبمنصبان جزء پرداخته شد

در ۱۷ آوریل (۲ ربیع الاول) در ساعت ۲ و ۲۵ دقیقه با لآخره هیئت مأمورین فرانسوی از تبریز حرکت و قریب سی نفر سوار و یکی از خوانین قاجاریه و مقدم السفرا ایشانرا تا قلعه « آجیوال » در کنار « آجی سو » مشایعت نمودند و تره زل مینویسد که : « در این نقطه طرفین از یکدیگر جدا شدیم و هیچگونه امید یا میل تجدید دیدار از هیچیک دو طرف ظاهر نبود » .

در ۲۲ آوریل (۷ ربیع الاول) فتحعلی خان نوری که او را عباس میرزا مخصوصا فرستاده بود در خوی بفرانسیویان رسید و اظهار داشت که چاپار مخصوصی از طهران آمده و حامل پیشنهادهایی است که باعث جلب رضامندی فرانسویان و مراجعت ایشان بطهران خواهد شد ولی فرانسویان چون حرکت کرده بودند راضی ببرگشتن نشدند . در ۲۶ آوریل (۱۱ ربیع الاول) بایروان و ۲ مه (۱۷ ربیع الاول) بنخجوان که در دامنه جبال آرات است رسیدند و در اینجا گاردان بملاقات حسین خان سردار

هم ۱۸۰۰ فرانك خرج برداشته بود، علاوه تره زل ماهی ۴۵۰ فرانك خرج علوفه و کرایه منزل و منزلی ۷۵۰ فرانك حق دریافت مواجب داشت وقتی که بایروان رسید پس از حساب معلوم شد ۶۲۵۰ کیلو متر و ۱۱۸۲ منزل راه رفته و این حساب بوسیله مستشار سفارت ترتیب داده شد؛ ازایروان بتفلیس و مسکواسمولنسک و ورشو و کراکوی و الموتر و وینه مجموع راههایی که تره زل رفته بود بر ۱۲۰۰۰ کیلومتر بالغ گردید و تره زل تمام این خط را تا کراکوی مشروحاً نقشه برداشته و جزئیات راجع بآنها را یاد داشت کرده است .

بیکلریکی ایروان والکسندر میرزا ولیعهد گرجستان ولئون میرزا و خلیفه داود نایل گردید، روز ۶ (۲۱ ربیع الاول) اعضای سفارت بزیارت چهار کلیسای آرامنه در دیر اچمیا زین رفتند و تره زل در باب این دیسر چنین مینویسد:

« رؤسای ارمنی دیر باستقبال گاردان آمدند و او را ینای مخصوصی که در محوطه مربعی واقع و از اطاقهای قشنگی که دارای سنگهای تراش زیبا و کچ بریهای معلق بود بردند. روحانین بایرقهای گسترده در خارج مدخل بنا از ما پذیرائی کردند و با ما سرود گویان داخل شدند در این محوطه محصور قریب ۲۰ خانه بدساختمان قرار گرفته و بعد از گذشتن از آنها دروازه محکمی است که مدخل کلیسای بالنسبه زیبائی است. کلیسای اصلی در میان حیاط وسیعی مستور از چمن واقع شده و در چهار گوشه آن بعضی ابنیه فرعی و ناهار خوریهای است که قریب صد نفر میتوانند در آنجا باهم غذا بخورند.

این کلیسا از جهت شکل با کلیسا های دیگر فرق ندارد ولی خارج بنای آن براتب آراسته تر است و از جهت حجاری و کچ بری و ستونها امتیاز خاص دارد.

« در موقع عبور از ضلع جنوبی بحیاط مستطیلی برخوردیم که درختان زیبا در آن کاشته شده و حوضی دارد که آب جاری صافی از آن می گردد و باغچه های کوچک گل در اطراف آن قرار گرفته و موجب مزید زیبائی آن شده است.

« منازل اسقفهای بزرگ و کوچک که اعضای این هیئت روحانی اند و منزل خلیفه در اطراف حیاط فوق است و در جلوی آنها یک ردیف خیابان مشجر و مفروش از سنگ ترتیب داده اند. داخل اطاقها منقش و مستور از مجالس نقاشی است و هر کدام از این مجالس نماینده شرح عذاب هائی است که بشهدای راه مسیحیت وارد آمد:

«... مقام خلافت انتخابی است و انتخاب خلیفه از طرف اعضای هیئت شوروی کلیسا بعمل می آید و بعد از آنکه کسی باین مقام برگزیده شد باید انتخاب او از طرف امپراطور روسیه و پاپ و پادشاه ایران که خلیفه رعیت او است برسمیت شناخته شود.

« در موقع گذشتن ما از ایروان در این کلیسا شش اسقف بزرگ و دوازده اسقف بیشتر نبود در صورتیکه معمولاً شماره اسقفهای بزرگ شانزده و عدد اسقفها دو است و هیئت شوروی کلیسا از چهل و هشت الی پنجاه روحانی مرکب بود .

« مطبوعه کلیسا در دوسه اطاق از بی نظمی و بیکاری در حال خراب شدن است ؛ در اجبازین چهار کلیسا است نه سه کلیسا و تاریخ بنای هر کدام از آنها بادیگری تفاوت دارد . »

گرجستان و قفقازیه — مراجعت وینه از راه مسکو — اسمولنسک و ورشو

و کراکوی

در ۹ مه (۲۴ ربیع الاول) قبل از آنکه بمنزل « قرق کلیسا » برسیم بیک دسته از قزاقان روسی و سرهنک پوپف (۱) فرمانده فوج پیاده ساراتوفسکی (۲) برخوردیم و او ما را بصرف ناهار به چادر خود دعوت نمود .

در تاریخ ۱۵ مه (سلخ ربیع الاول) بتفلیس وارد شدیم ، اردوی گرجستان و قفقازیه در این تاریخ در تحت فرماندهی کنت تورماسوف (۳) حاکم سابق « کیف » و « ریگا » بود و او ۵۵ سال داشت و با اینکه دوباره او را عمل سنک مثانه کرده بودند قوی البنیه بنظر می آمد و اردوی قفقازیه باو بیشتر اظهار اعتماد میکردند تا بسلف او « گودویچ » قوای روس در این خط عبارت بود از ۳۵ گروهان پیاده و سه فوج سواره و ۵ فوج قزاق که مجموعاً ۳۰/۰۰۰ نفر میشدند تره زل میگوید :

« من افواج ساراتوفسکی و تفلیسکی و کافکاسکی (بمب انداز) و کروسکی (۴) (بمب انداز) و کاباردینسکی (۵) (تفنگدار) را که هر کدام

از سه گردان مرکب بود دیدم و این افواج باد و فوج سوار نارواسکی (۱) و واریوسگله (۲) مجموعاً افراد منظم اردوی قفقاز را تشکیل میدهند. نفرات افواج پیاده هر کدام از ۱۸۰۰ نفر حاضر السلاح بیشتر نیست افواج سوار از ۳۵۰ رأس اسب بیشتر ندارند و افراد افواج قزاق ها هم که باید هر فوجی ۵۰۰ رأس اسب داشته باشد جز سوارها هیچکدام مالک اسب نیستند. توپخانه در مرکز ارکان حرب یعنی تفلیس فقط دارای ۴۵ عراده توپ است که قطر گلوله آنها از ۱۱ تا ۳ سانتی متر میباشد، اگر بخواهند ساخلوها را بکلی احضار کنند حاضر کردن بیش از ۱۷ گردان و ۲ فوج سواره و نصف قزاق ها که مجموعاً ۱۲۰۰۰ میشود ممکن نیست.

ترهزل مینویسد: «... عقیده صاحبمنصبان عالیمقام در باب بعضی از فرماندهان روسی بقرار ذیل است:

استرمان (۳) و پالهن (۴) آجودان سابق آلکساندر اول از مردان جلیل القدرند. کامینسکی جوان (۵) و شاهزاده باگراتیون (۶) هر دو از نظامیان خوبند ولی شخص دوم مردی با سخط و تند است؛ بوکسودن (۷) که اصلاً از مردم لیونی (۶) است از جهت مقام درجه متوسط را داراست و بنیکسن (۸) از او بهتر است، کوتوسوف (۹) از بعد از جنک «اوستر-لیتز» از نظر افتاده، سرتیپ یوولیتز (۱۱) ملقب بکنت اسلویچی (۱۲) که در بندر «کاتارو» متولد شده بواسطه حرکات و طرز رفتار از نیل به مقامات عمده محروم مانده، سرهنک پویوف فرمانده فوج ساراتوفسکی و شاهزاده اوراکین (۱۳) فرمانده فوج تفلیسکی هر دو متوسطند، تی توف (۱۴)

(۱) Narwasky (۲) Varioseglé (۳) Osterman (۴) Palhen (۵) Kaminsky (۶) Bagration (۷) Bukshoveden (۸) Livonie (۹) Bennigsen (۱۰) Kutusof (۱۱) Yuelitz (۱۲) Slevtehy (۱۳) Ourakin (۱۴) Titof

فرمانده فوج « کروسکی » را میگویند مردی از کار افتاده و بیحال است
 پارت نای گن (۱) فرمانده فوج سوار « نارواسکی » خوب است ، دیش
 تی رف (۲) فرمانده فوج سوار « واری زگله » از درجه خود تنزل یافته ،
 اشتاهل (۳) بسیار خوبست . رئیس ارکان حرب کل سرتیپ « پیرپاولوچی »
 معروف به پاولوفسکی (۴) است که اصلاً ایتالیائی است و مرد بسیار پیرگوئی
 است و من اتفاقاً با او مواجه شدم و بصحت این مدعا پی بردم .

در سر میز شام مخصوص که « تورماسوف » بافتخار مأمورین فرانسوی
 داده بود « ترمل » باملكه سابق ایمرتی (۵) که عازم مسافرت پترزبورگ
 بود آشنائی پیدا کرد و این زن قصد داشت که پسر خود شاهزاده « آتوان »
 که بلباس جاثلیق ملبس بود و دختر خویش یعنی فرزندان هراکلیوس
 آخرین والی کرجستانرا برای سپردن بمدرسه ای بسنپترزبورگ ببرد .
 تره زل میگوید :

« تفلیس اولین شهری بود که ما در آنجا بشبخی از اخلاق و عادات اروپائی
 برخوردیم و ما که دو سال بود بواسطه زیستن در میان اجتماعات بی سرو صدای آسیا
 و کوچه های تنگ و خالی ازسکنه و پرگرد و خاک افسرده خاطر شده بودیم از مشاهده
 این شهر یرجمعت و هزار چیز دیگر که سابقاً یا نظر ما را بهیچوجه جلب نمیکرد و
 یا اسباب آزار ما بود باحرصی تمام لذت میبرد مخصوصاً دیدن حرکت ارا به های
 پراز غلات و ذخائر جنگی و درشکه های زیبای شخصی و شنیدن صدا های کلیسا
 های متعدد و داد و فریاد کسبه و تجار گرجی و ارمنی و ایرانی بازارها و مشاهده
 عبور و مرور قشون روس ، آواز موزیکهای نظامی و هیجان مردم و ترکیب عموم
 این اشیاء و مناظر بایکدیگر ما را متذکر تمدن و مملکت خود مینمود و احساس میکردیم
 که بمالك اروپا و فرانسه نزدیک میشویم و از این بابت شور و هیجان کلی دسرهای
 ما تولید میکردید .

(۱) Partneigen (۲) Dichtirof (۳) Stahl (۴) Paulucci-Powlowsy

رجوع شود بکتاب جنگ و صلح تألیف تولستوی Tolstoï و چند صفحه

بعد از همین کتاب

(۵) Iméretie

در ۲۸ ماه مه (۱۳ ربیع الثانی) تا ساعت چهار شب انتظار آنرا کشیدیم تا هوا آرام شود برای آنکه بتوانیم براحتی از گردنه (قزلبك) که بعد از قله البرز ارفع نقاط سلسله قفقاز است عبور نمائیم . از اینجا ببعد راه متوجه جهت شمال شرقی است و نشیب های تند دارد و اراضی مرطوب و از علفهای هرزه سختی مستور است .

ساعت يك بعد از نصف شب در محل (كاشور) بگرده ای رسیدیم و این گرده در فصول خشك سهل العبور است ولی وقتی که برفهای آن خوب یخ نبندد و سخت نشود عبور از آن بی نهایت دشوار میشود .

در این فصل برفها بر اثر حرارت سطح زمین در بسیاری جاها ذوب و نرم شده بود ؛ اسبهای ما غفلت دوسه قدم در برف فرو رفتند و آنها که از راه دور تر بودند تا گوش در برف فرو شدند . پشت این گرده نشیب بالسنه تندی است که عبور از آن خالی از اشکال نیست و اراضی آن غالباً از گل قرمز است از شکاف آنها چشمه های آب معدنی جاریست و این چشمه ها گرد یکدیگر جمع می آیند و تشکیل نهری می دهند که دریاچه ای قسمتها از مجرای خود در زیر خروارها برف که ضخامت آن از سی قدم کمتر نیست پنهان میگردند »

بعد از گذشتن از « استپانس مین » و « داریال » آخرین آبادیهای گرجستان قبل از رسیدن بولادیققاز « ترمزل » متوجه طرز معامله سخت مردم اینجا با روسهای اصلی شده و میگویند که روسها علاوه بر آنکه بر سکنه این نواحی حکومتی ندارند کسی بشأن ایشان هیچگونه توجهی نیز نمی نماید و طایفه « هوزها » همه آن حاضرند که در صورت قدرت بر سر سربازان روسی بریزند و آنها را بقتل برسانند ، یکی از ایشانرا خود دیدم که از دست یکنفر از صاحبمنصبان روسی تر که ای را که او از در تر که ای باغی بیرون کشیده بود گرفت ، یکی دیگر از ایشان با اینکه اکیداً ممنوع بود بداخل توپخانه دهکده « لارس » داخل شد و از بیرون رفتن امتناع کرد ، عاقبت یکنفر از صاحبمنصبان روسی با التماس و تدایر بسیار او را نرم نموده از آنجا خارج کرد

« مابین « لارس » و « ولادیققاز » روز ۳۰ مه (۱۵ ربیع الثانی)

علاوه بر قراولان مستحفظ یکعده از سواران رئیس طایفه « هوز » که بزبان ایشان به « مخا » ملقب است و خود او و چند نفر از کسانش نیز باها همراه بودند و علت این همراهی این بود که تصور میکردند عبور از محل مزبور بی داشتن همراهان مسلح زیاد ممکن نیست ، این رئیس بر اسب بالنسبه خوبی سوار بود ولی لباس مضحك او چندان بالباس وحشیانی که در رکاب او حرکت میکردند تفاوت نداشت ، مثل دیگران خنجری بکمر آویخته بود و قبای دراز جیب داری از ماهوت یا نمد سیاه نیز دزبرداشت که تا بند پا روی شلوار تنگی پائین می آمد . کفیش يك جفت چارق از چرم نرم سبکی بود که گویا آنرا برای زوجه اش دوخته بودند ، کلاه این جماعت را معمولا از پوست روباه یا بیدستر و یا خز درست باندازه سر میسازند و در موقع برسر گذاشتن « هوزها » پشم آنرا در داخل قرار میدهند و لبه های آنرا بسمت خارج تامیزند و منظره آن بی شباهت بعرقچینه های لبه دار کلفت نیست .

« از مشاهدۀ احترامات نظامی که باین رئیس میشد و بی اعتنائی که او باین گونه مسائل ظاهر میساخت سخت متعجب شدیم و علت آنرا از صاحب منصبان روسی پرسیدیم ، ایشان با شرمساری گفتند که رئیس مزبور در قشون روس رتبه نایب سرهنگی دارد .

» در موقعیکه دسته ما حرکت کرد ، منظره ای را دیدیم که حکایت از میزان اقتدار روسها نسبت باین طایفه میکرد ، فرماندهان پست های نظامی راه میخواستند ما پی بضعف اقتدار ایشان در این راه نبریم و نفهمیم که بی مواظبت و حمایت « هوزها » عبور از راه ممکن نیست ولی ما بحقیقت مطلب پی بردیم باین شکل که در موقع حرکت ما چند نفر ارمنی برای آنکه سلامت از « کیسلر » بگذرند موقع را مغتنم شمرده خود را در

کاروان ماداخل کردند، رئیس بزودی فهمید که شماره همراهان او زیادتزاعده ایست که قبلاباو گفته بودند، کسان اوبدون آنکه قبلاکسی بایشان نشانی مسافرین خارجی را بدهد بزودی ارامنه را که بما پیوسته بودند وبآرامی درعقب قافله مامی آمدند شناختند و یکی ازآن وحشیان که بیش از ۱۳ یا ۱۴ سال نداشت با وقاحت تمامی خراجی را که معمولاً مسافرین تأدیه می کردند از ایشان مطالبه نمود. ارامنه بیچاره از دادن این خراج استنکاف کردند و سایرین را بمدد طلبیدند، چون این انکار فایده ای نبخشید خواستند او را که یکنفر بیشتر نبود کنار کرده بگذرند ولی طفل مزبور بسرعت خود را بسوار پیش آهنگ ارامنه رسانده دهانه اسب او را گرفت وبقدری در نگاهداشتن آن مقاومت بخرج داد و داد و بیداد کرد که تمام قافله ایستادند و تا او را راضی نکردند بارامنه اجازه عبور نداد و در تمام مدتی که این طفل باین کار مشغول بود احدی دیگر از همراهان رئیس طایفه از جای خود حرکت نکرد و در کاراو خود را داخل ننمود.

« فرمانده روسی » لارس » از این پیش آمد ظاهراً خیلی اظهار عدم رضامندی میکرد زیرا بیم آنرا داشت که مبدا خیال کنند اوبنظری بر رئیس طایفه « هوز » دست یکی کرده است. بعد از آنکه این مرافعه بآخر رسید راه خود را ادامه دادیم. چند نفر قزاق روسی بدیده بانی دوجلوی کاروان ما حرکت میکردند ولی فاصله ایشان با يك دسته پیاده نظام که جلوی ما در تمام عرض جاده حرکت میکردند چند قدمی بیش نبود، پشت سر این عده بارو بنه ها بود و نوکهای ما با اسلحه از آنها مواظبت میکردند، بعد از آن رؤساء و رئیس طایفه « هوز » و پشت سر کاروان هم یکدسته پیاده نظام روسی بودند که بی قر اول قافله بشمار میرفتند.

در حرکت این قافله نظم کامل برقرار و هیچ چیز باعث عدم انتظام آن نمیشد مگر ده دوازده نفر از همراهان رئیس طایفه « هوز » که گاهی بمیل شخصی خود را بقافله نزدیک و یا از آن دور میکردند شناختن ملل متنوعه‌ای که این کاروان از آنها ترکیب یافته بود هیچ اشکالی نداشت زیرا که هم عادات و اخلاق ایشان باهم متفاوت بود و لباسهایشان بایکدیگر فرق کلی داشت .

« فرانسویان این کاروان با امید افتخار فتح جدیدی که امپراطور ایشان بعزم تحصیل آن تازه داخل در جنگ با اطیش شده بود حرارتی داشتند و روز بروز منازل بین مونیخ و وینه را حساب میکردند و بخیال اینکه قبل از ختم جنگ باردوی ناپلئون برسند بدون اختیار سعی میکردند خود را از پیش آهنگان قافله جلو بیندازند فقط گاهی در نتیجه محاوره با صاحب منصبان آرام طبع روسی قدری از این خیالات انصراف حاصل میکردند . روسها برعکس از خدمت در گرجستان متنفر بودند و امیدی جز آن نداشتند که زود یا دیر بخدمتگذاری در یکی از افواج اروپائی دعوت شوند .

« صخره‌های جبال قفقاز سرودهای منظم و موزون و آرام‌سربازان روسی را که در طی این مراحل فقط بهم‌انها دلگرم بودند منعکس میکرد ، آهنگ يك نواخت این سرودها گویا مظهر اطاعت محض و نماینده حال خوش غفلتی است که این سربازان را گرفته ، یونانیها و ارمنه و ایرانیها بمختصر صدائی که بشنوند گوش فرا داده با اضطراب آشکاری در صدد تحقیق و تفحص برمی‌آیند ولی « هوزها » برخلاف از جانی‌جنبد در حرکت یکی روی اسب خوابست و یکی دیگر در طی طریق در میان درختها بچیدن ریشه بعضی نباتات مأکول مثل سیرجنگلی که نسبتاً فراوانست

اشتغال دارد، دیگری لاینقطع بنواختن نی يك سوراخه خود مشغول است و دائم يكصدا از آن بیرون می آورد.

رئیس ایشان غالباً پهلوی ماحرکت میکند ولی بشکلی که اسباب تحريك حس کنجکاوى او را ما فراهم نکرده باشیم. چون من بیشتر از رفقای دیگر با او صحبت میداشتم بخیال خود خواست مرا بر دیگران برتری دهد و گفت که حاضر است یکی از غلامان همراه خود را بمبلغ شصت تومان بفروشد. من بزحمت باو فهماندم که مذهب و قوانین مملکت من اجازه خریدن زن را نمیدهد تاچه رسد بمرد....

« از ولادی قفقاز بمعد تا قلعه « الیزابت » راه ما در میان جلگه علفزاری بود که برای تربیت گله های زیاد استعداد خوب داشت ولی در تمام این ناحیه که بین انهار « ترك » و « قوبان » و سلسله قفقاز واقع است هیچکس جرأت گوسفند آوردن را ندارد زیرا که این سرزمین میدان غارتگری طوایف کوهستانی است و طوایف مزبور هرچه را در این ناحیه بیابند یکسره بغارت میبرند. ایلات ساحل یسار نهر ترك از قبایل ساحل یمین این رودخانه هم از جهت عدد بیشترند و هم کینه و دشمنی ایشان نسبت بروسها زیادتر است. سه هفته قبل از اینکه ما از این خط بگذریم يك دسته از طایفه « قباردی » چندین بار آرد را که از مزدك (۱) می آوردند زده و هشت نه نفر از کاروانیان را بقتل رسانده بودند.

« این طایفه پیاده یا سواره بعابرین حمله میبرند و اسلحه ایشان تفنگ و شلول یا نیزه و خنجر است. عادت همیشگی ایشان این است که از میان خود کسانی را که سخت زخم برداشته اند سرمیبرند تا بدست دشمن اسیر نشوند و وقتی که گرفتاری خود را در دست دشمن مسلم می بینند

همدیگر را میکشند و این کشته شدن را بر تسلیم بخصم ترجیح میدهند . عقیده این جماعت این است که کفارهٔ جمیع گناهان کشتن یکتفر عیسوی است . جمیع افراد طایفهٔ مزبور در تیراندازی استادند و در موقع جنگ تمام همّ ایشان متوجه آنست که خود را بر رئیس یا صاحب منصب دستهٔ خصم برسانند و او را بامید گرفتن مبلغ گرافتی فدیة زنده دستگیر نمایند و همین امر یکی از موجبات تنفر صاحب منصبان روسی از جنگ با طوایف است .»

بعد از گذشتن از قلعهٔ الیزابت در اول ژوئن (۱۶ ربیع الثانی) بیک عده مسافر بخوردیم که دو دسته نظامی پیاده و دو عراده توپ نیز همراه آنها کرده بود . در « مزدك » که محوطه ایست از چندین طرف محصور بین حصار های سنگی درهٔ نهر « ترك » بی آنكه کسی بكار زراعت قیام نماید بقدری علف طبیعی بلند دارد كه قامت بلند كاو های روسیه صغیر را كه در آنجا می چرند در میان آنها نمیتوان تمیز داد .

روستائیان و دهقانان این سرزمین كه اصلا از مردم پولتاوا (۱) یا از طایفهٔ قزاق و یا از سربازان مهاجرند بغیر از این جماعت اخیر با آنكه چندان زحمتی نیز نمی كشند در خصب و نعمت زیست میکنند . سربازان مهاجر كه امپراطور پل اول آنها را باین ناحیه آورده چون همه پیر و مست و تنبل و لاابالیند بكار و زحمت علاقه ای ندارند و فرزندان ایشان هم بهمین معایب گرفتارند و ساختمان بدنیشان نیز بداست .

« تره زل » در این نقطه بملاقات اسمعیل بیک یکی از رؤسای طایفهٔ مشرك « قباردی » كه خدمت روسیه و مذهب تسنن را قبول کرده و از طرف كاترین بنشان « سن ژرژ » مفتخر گردیده بود نایل آمد .

«گاردان» و «تره زل» از این نقطه از طریق استاوروپول (۱) و آژائیسک (۲) و نووچرگاسک (۳) و پاولوسک (۴) و وزونچ (۵) و تولا (۶) بمسکو آمدند و در تاریخ اول ژویه (۱۷ جمادی الاولی) باین شهر رسیدند.

در شهر «نووچرگاسک» سرتیپ مارتینوف (۷) که خواهر پلاتوف (۸) امیر ولایت اوکراین را باز دواج خود آورده بود از ایشان پذیرائی کرد این سرتیب قریب دوست رأس گوسفند از جنس گوسفند های اسپانیا خریده بود و بیشتر اوقات خود را باصلاح صنعت پارچه بافی و تربیت کرم ابریشم و زراعت مو میگذراند و از ده پانزده سال قبل چند نفر نماینده برای آموختن این فنون باروینا فرستاده بود. مقر اقامت او نهایت درجه ترقی علمی را داشت و در صدد آن بودند که مدرسه بزرگی در آنجا بسازند و دارالعلم قدیم «نووچرگاسک» را بآنجا انتقال دهند، یکی از معلمین این مدرسه و معمار آن یعنی لاووانیر (۹) فرانسوی بودند.

«در تاریخ ۲۳ ژون (۹ جمادی الاولی) کمی قبل از آنکه بشهر «پاولوسک» برسیم درشکه ای را دیدیم که ایستاد و صاحب منصبی از آن پیاده شده نزد «گاردان» آمد و باو سلام داد، این شخص سرتیب «پاولوچی» صاحب منصب ایتالیائی بود که در خدمت روسیه سر می کرد و در این تاریخ ریاست کل ارکان حرب اردوی گرجستان را داشت و عازم آن صوب بود، این صاحب منصب بما اطلاعات تازه داد و با ایمان مخصوصی خطاهای ناپلئون را در جنگ اخیر تشریح می کرد و می گفت: قشون فرانسه - یا باصطلاح او قشون ما - ناحیه «تیروول» را دور زده و بجنگ بزرگی که هنوز جزئیات

آن معلوم نیست دست بکار شده اند و از قرائن بایستی که ناپلئون بعجله از شط دانوب گذشته و متوجه وینه شده باشد. میگفت اگر من بجای ناپلئون بودم خط عملیات خود را باین کوتاهی اختیار نمی کردم و با دلایلی سعی می کرد ثابت کند که خط عملیات باید بسیار طویل و نقطه ای که منظور سردار قرار می گیرد نیز باید در ۹۰ درجه مقابل او باشد.

«صاحب منصب مزبور چنین اظهار عقیده می کرد که پس از رسیدن بمحل مأموریت خود یعنی گرجستان بسیاری از خطوط جنگی و ترتیبات عملیات نظامی را عوض خواهد کرد و میگفت تمام سرّ جنگ در خطوط نظامی است و من غیر از این چیزی دیگر عقیده ندارم. طرز معامله ای که روسها بامردم گرجستان میکردند بنظر او صحیح نمی آمد و میگفت باقومی که چندین خانواده معتبر از میان ایشان برخاسته نباید باین شکل رفتار نمود و این قبیل صحبت ها.

«این حضرت اجل ۲۵ دقیقه باما صحبت کرد و نگذاشت که ماهم کلمه ای در جواب او بگوئیم. بعد از «گاردان» که باو درباب ایران و روابط با هندوستان اطلاعاتی داده بود تشکر کرده رفت و مثل این بود که بسرعت برق عازم تفلیس است و می خواهد هر چه زودتر افکار عالیّه خود را چنانکه تشریح کرده بود در سرزمین گرجستان بمعرض عمل بگذارد.»

در این قسمت از روسیه راهها قریب بشصت متر عرض داشت و علت این پهنای آن بود که اگر مسافریں بخواهند بتوانند در کنار جاده اوتراق کنند و حیوانات بارکش خود را بچرانند ولی بعلت عبور و مرور بی نظم ارايه ها علف جاده بکلی پامال شده بود و استفاده اخیر از آنها ممکن میگردد.

کارخانهٔ اسلحه سازی «تولا» را هیئت مأمورین فرانسه بدقت ملاحظه کردند و درباب آن تحقیقات مشروحی نمودند .

در موقع ورود بمسکو منظرهٔ شهر خالی از لطف و تماشا نبود ،
 عدّه زیادی دختر سراپا برهنه بشنامشغول بودند و با آزادی کامل که نمایندهٔ
 مادگی و بیگناهی آنها بود و ابداً بوی بی عفتی از آن نمیآمد باستحمام
 اشتغال داشتند .

مسکو شهر بزرگی است محصور بین باروها و قسمت عمدهٔ حصار آن
 تلپائی است که ارتفاع آنها از سه چهار قدم تجاوز نمیکند .

مسکو در وسط جلگهٔ وسیعی واقعست که در هر نقطه ای از آن
 تپه های کوچک و قشنگی قرار دارد و چون درختان سرو و کاج روی
 این تپه ها را پوشانده منظرهٔ اطراف شهر را قدری تیره کرده و اگر
 کثرت آبادیها و خانه های زیبای حوالی شهر نبود دیدن آن اسباب گرفتگی
 خاطر میشد .

نشانهٔ مسکو از دور فراوانی کلیساها و گنبد های متعدد
 مختلفه الشكل آن است و شهر از فاصلهٔ بعید چنین مینماید که در زیر این
 کلیساها و گنبد ها پنهان شده . تمام کلیسا های قدیمی شهر مسکو گنبد
 عظیمی دارند بشکل گلابی بزرگی که پنج یا شش گنبد کوچکتر دیگر
 بهمان وضع گنبد بزرگ دورا دور آن قرار گرفته و قبهٔ تمام آنها از طلاست
 رأس تمام گنبد های اطراف بوسیلهٔ زنجیر های طلائی بنوک گنبد اصلی
 مربوط است و باین وسیله مجموع گنبد ها که قبلهٔ حاجات مردم
 حومهٔ مسکو در موقع دعا و نذر همانهاست بصورت هیئت واحدی
 درمی آید .

مردم مسکو در هر نقطه که باشند چون آوای ناقوس کلیسای محلهٔ

خود را بخوبی از صدای ناقوسهای دیگر تمیز می دهند همینکه ناقوس کلیسای محله مسکونی خویش را شنیدند فوراً میایستادند و سه بار روی سینه خود بادت علامت صلیب میکشند و سه بار نیز زانو خم می کنند و بقرائت دعائی که حاوی مستدعیات ایشان است مشغول می شوند . اهالی مسکو این عادت مذهبی را حتی در سفر نیز رعایت می کنند و مکرر دیده میشود که دهقانان در مواقع معمول نماز بر سر جاده های بزرگ بطرف مشرق می ایستند و بذکر و نماز می پردازند .

بواسطه همین گونه عادت مشرق زمینی و اختلاف عظیم طبقات مختلفه مردم در لباس و تفاوت فاحش ابنیه از جهت شکل و عظمت میتوان مسکو را عجیب ترین بلاد اروپای عیسوی مذهب دانست .

با اینکه عرض جغرافیائی مسکو چهار درجه از پترزبورگ کمتر است دوام و شدت سرمای آن بمراتب زیاده تر میشود . کوچه ها با سنگ مفروش و بطور کلی بسیار عریض است و آنها را خوب ساخته و در آبادی های متصل بشهر در دو ردیف درخت نیز کاشته اند ، خانه ها همه بمحاذات یکدیگر ساخته شده و عموماً تمیز و بعضی از آنها بتزییناتی نیز مزین است غالب این منازل از چوب است و از آنجهت که ناهمواریهای تنه های درختان را رفع کرده و دیوارها را صاف نموده ، تخته ها را بمهارت یکدیگر متصل ساخته و آنها را بشکل ابنیه سنگی درآورده اند منظره خارجی این منازل بسیار زیباست .

حالی که بواسطه حریقهای پی در پی ساختن خانه بجز با سنگ و آجر ممنوع شده فقط اولیای امور کلیسا ها بساختن خانه با چوب مجازند زیرا که این جماعت بخانه های متعدد احتیاج دارند و اگر بخواهند آنها را با غیر چوب بسازند از عهده تحمل مخارج گراف آن بر نخواهند آمد بنای غالب این منازل منحصر بیک طبقه است که از سطح

زمین بیش از چند قدم ارتفاع ندارد، در بعضی دیگر يك طبقه هم روی قسمت سفلی ساخته شده و ابنیه ای که بیش از دوطبقه داشته باشد نادر است.

شهر مسکو با وجود وسعت زیاد بواسطه ترتیب ساختمان ابنیه و عرض زیاد کوچه ها و کثرت میدان های عمومی و باغهای فراوان و نواحی خالی از سکنه جمعیت چندانی ندارد و عدۀ سکنه آنرا که غالباً در محوطه های قدیمی شهر مجتمعند از ۲۰۰/۰۰۰ زیادتر نمیدانند. شهر جدید بقعه ری بزرگ است که دو دروازه متقابل آن قریب دو فرسنگ از یکدیگر فاصله دارند و وسعت آن سه فرسنگ مربع میرسد.

» مسکو را دو نهر مشروب میکند یکی نگلینا (۱) دیگری مسکوا (۲) اولی که در طرف غربی شهر جاریست اهمیت چندانی ندارد ولی دومی از میان شهر میگذرد و نزدیک به ۱۲۰ ذرع عرض آنست، در تابستان آب آن خیلی کم میشود و اگر از تلمبه و ترعه های فرعی استفاده نکنند در این فصل محلاتی که از شهر مزبور دورند دوچار بی آبی میشوند با تمام این احوال در بیشتر ایام سال میتوان در روی آن با کشتی های بزرگ پهن کشتی رانی کرد و اهالی با این کشتیها که ظرفیت آن ها از ۵۰۰/۰۰۰ تا ۷۵۰/۰۰۰ کیلوگرام است از طریق ترعه های بین نهر مسکوا و انهار اوکا (۳) و وولگا (۴) محصولات ایالات شمالی و امتعه خارجی را که طرف احتیاج متفمنین طبقه اشرافی روسیه است بمسکو وارد مینماید. اما باید اقرار کرد که در هیچ جای دیگر شوق بخراجی مردم را تا این حد بتفنن شریف دیگر یعنی خدمت بمؤسسات عام المنفعه علاقه مند نگاه نداشته چه در مسکو در هر قدم ابنیه و مؤسسات مهمی دیده میشود

که بخرج اشراف روسیه بنا گردیده و بعضی از این بنا ها مثل مریضخانه های شرم تیف (۱) و دمیدوف (۲) و گالی چین (۳) از جهت زیبائی ساختمان و نظم داخلی و اهمیت موقوفات بهیچوجه از ابنیه دولتی پست تر نیستند فقط باید پناهگاه قشنگیرا که تازه برای اطفالی که از سر راه برداشته اند دوات در ساحل یسار مسکوا ساخته از این قاعده مستثنی نمود این بنا در خارج محله محدودی ساخته شده که به کرمل (۴) یعنی قلعه موسوم است و محله مزبور شامل قصر قدیمی تزارها و دو کلیسا و یک قورخانه و عده زیادی منازل است و در این قسمت اطاقی است متضمن اشیاء تاریخی نفیس و از آن جمله است لباسهائی که سلاطین روسیه در روز تاجگذاری در بر کرده اند در میان البسه که هر کدام نماینده وضع لباس در یک دوره از ادوار تاریخی است لباس ساده پطر کبیر در موقعی که در کارخانه کشتی سازی «ساردم» هلند کارگری میکرد از همه بیشتر جالب توجه است. در میان این اشیاء تاریخی استوانه طلائی بزرگی است که تمام قوانین و اصلاحاتیرا که «میخائیل» برای پسر خود «پتراول» بعنوان دستور سلطنت بیادگار گذاشته نوشته شده و عقیده روس ها بر این است که اگر پطر کبیر شخص معمولی متعارفی هم بود بکار بردن این دستورها و قوانین او را بتحصيل افتخارات جدیدی نایل مینمود.

احکام و دستورهای ظالمانه این پادشاه در تغییر لباس مردم اثر ثابتی از خود بجا نگذاشته چه پس از اوضاع بهمان وضع سابق برگشته و لباسهای پیش دوباره معمول گردیده است.

«طبقه عوام و تجار و روحانیین غیر مقید پف (۵) نام دارند همه قبای درازی میپوشند کمربری بر آن میبندند و کلاه هائی بر سر میگذارند

که از پوست خرس یا روباه و یا بره تهیه شده ولی اشراف و مستخدمین دولت و نوکر بابا لباس فرانسوی در بر میکنند. از این جهت مردم روسیه چنانکه گفتیم در نظر اول بدو طبقه ممتاز تقسیم میشوند ولی این فرق بکلی صوری است و تفاوت عمده مردم در آداب و عادات و طرز معیشت ایشان است.

«این دو طبقه مردم در واقع دو ملت متمایزند که با وجود يك قرن زحمت متمادی هنوز بیکدیگر نزدیک نشده اند. غیر از این دو طبقه از تجار سابق و هنرمندان و ارباب قلم و مستطیعان خارجی که بقصد اقامت بروسیه آمده طبقه دیگری در واقع بوجود آمده است ولی هنوز چندان جانی نگرفته و اساس متینی پیدا نکرده است. از تجار روسیه بسیاری صاحب ثروت فراوانند ولی هیچوقت بخیال اینکه از زی خود خارج شوند و در دستگاه حکومت شغلی برای خود دست و پا کنند نیستند، تفنن ایشان بهیچوجه شباهت بنوع تفنن اشراف ندارد مگر در نگاهداری اسبهای قشنگ.

«با وجود این مراتب روسها بدون اینکه خود ملتفت باشند بطرف خط مشی جدیدی سیر میکنند؛ طبقه عالی اشراف متدرجاً در دوپایتخت روسیه مستقر میشوند و بواسطه احتیاجی که بنگاهداری خدم و حشم دارند و مخارج گراف شهر و قمار دارند مجبور میشوند در اندك مدتی املاك خود را بفروشند و این املاك در نتیجه پیش آمدهای فوق بدست طبقات پست تر مخصوصاً تجار می افتد این سیر طبیعی امروز در روسیه شروع شده و جلوگیری از آن نیز ممکن نیست، سلاطین روز بروز بعامه بیشتر اظهار تعلق می کنند و از اشراف که تا این اواخر مصدر طغیان ها و بقتل آوردن سلاطین بوده اند روز بروز متنفر تر میشوند.

«سکنه مسکو بعلت سختگیری هائی که سابقاً درباب تغییر آداب از طرف دولت میشد حالیه از سایر مردم روسیه بیشتر در حفظ مراسم و عادات خود جاهدند درهریک از منازل ایشان تمثالی از مریم یانیکلای مقدس هست که هر خارجی در موقع ورود بانجا باید روی خود را بآن سمت نماید و قبل از ادای مراسم سلام با صاحب منزل علامت صلیبی بر سینه خود کشیده و روبآن تمثال دعای مختصری بخواند. «روحانین روسیه همه جاهلند و باقسام موهومات عقیده دارند. با اینکه قبل از قبول ازدواج بایشان هیچگونه مأموریتی داده نمی شود باز مثل کاتولیکها از خود طبقه مجزائی درست کرده اند. از قراریکه میگویند این جماعت بعلت کهنه پرستی و عادات بسیار بد در میان طبقات عالیۀ مردم هیچ قسم آبرویی ندارند ولی عوام در تحت نفوذ کلی ایشانند. اگر کینه این طبقه نسبت باشراف نبود. با آن طبقه دست یکی میکردند ممکن بود که برای سلاطین تولید خطر بزرگی کنند. خوشبختی دولت در این است که روحانین بر حسب عادت و قاعده مخصوص برای خود انتخاب رئیس نمی کنند و امپراطور رئیس مذهبی ایشان محسوب میشود و باین سمت اسقفها و رؤسای ایشانرا از میان روحانین غیرمقید انتخاب میکند. این اساقفه باوجود داشتن ریاست و مقام روحانی در دربار هیچگونه اعمال نفوذ نمیتوانند و سایر روحانین هم احکام ایشانرا نمیخوانند.

«طبقه نجبای مسکو نسبت بعملیات دربار بدبین و ناراضیند و عجب در این است که در حکومتی استبدادی این جماعت میتوانند علناً اظهار بیمیلی کنند. در مسکو مالکین ثروتمند اراضی بزرگ و اعیان مغضوب مجمعی دارند از نوع مجلس سنا و اگر روابط این جماعت باروحانین و تجار خوب بود ممکن بود از آن زحمت بزرگی تولید شود، باتمام این

احوال اعیان و ملاکین تاکنون چند بار جسارت ورزیده و نسبت به چندین امر از او امر دولت بپطرزبورگ عرض شکایت کرده اند و عمده عدم رضایت ایشان از بعضی عملیات مبهم دولت است در باب دادن پاره ای امتیازات بطبقات پست و مقرب نمودن خارجیان در دربار و ضبط املاک وسیعه و بخدمت گرفتن رعایای بسیار بیهانه اینکه «پل اول» بواسطه حاتم بخشیهایی بیجا از وسعت و جمعیت اراضی متعلق بدربار کاسته است. باوجود این وقایع اخیر روسیه ثابت کرده است که طغیان و گله مندی اشراف چندان وحشتناک نیست و شاید ترس از آن فقط منحصر بامپراطور باشد آنهم در اطاق خواب در نتیجه خیال و توهم. از این مراتب گذشته مردم مسکو بهیچوجه برای جنبشهای اجتماعی حاضر نیستند زیرا که اکثریت ایشان پیشخدمت و نوکر باند و سایر مردم هم با این جماعت چندان حشری ندارند، بعلاوه شدت سرما و درازی شبها در مدت ششماه برای اجتماعات مانع بزرگی است و دولت هم سعی دارد که در تمام بلاد عموماً و در مسکو خصوصاً همه وقت آذوقه اهالی را بقیمت نازل تهیه کند تا موجبات شکایت فراهم نشود و از قدیم سلاطین و اولیای امور دستوری داشته اند که در هر ولایت لا اقل آذوقه شش الی هشت ماه اهالی را قبلاً مهیا نمایند.

«محلّه کرمل» چنانکه گفتیم محلّه ای محصور و محدود است و در داخل آن نیز حصار کهنه ایست که شهر قدیم چسبیده بآن ساخته شده. این قلعه تقریباً بر تمام محلات دیگر مشرف است و جدا کردن آن از سایر نقاط اشکالی ندارد. حکومت شهر مسکو با لانسکوی (۱) نواده لانسکوی

مشهور است و این شخص که مرد بسیار خوبی است بیشتر اوقات خود را مصروف ترقی صنعت مینماید...

یادداشت‌های را که «تره‌زل» در باب شهر اسمولینسک (۱) و استحکامات آن برداشته در سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مورد توجه خاص ناپلئون قرار یافته و چون یادداشت‌های مزبور بکلی اختصاصی است از ذکر آن در اینجا خود داری میکنیم.

«بعد از (اسمولینسک) بمملکت اقوامی وارد شدیم که از جهت صفات ظاهری چهره و قیافه بکلی با سایر روسها فرق دارند، دهان آنها گردتر است و شکافته تر و برجستگی بینی هاشان بیشتر و پیشانیها گشاده تر است. چشم ها عموماً بزرگ و چهره ها بشاش تر بنظر می آمد ولی در عوض ظرافت لباس و نظم و پاکیزگی مردم بمراتب کمتر است. در این ناحیه دیگر نیم تاجهای قشنگی که زنهای روس بر سر می گذارند دیده نمی شود و نیم تنه های چسب کوتاه مردان آن حدود بنظر نمیرسد. زنهای لهستانی عرقچین ساده ای بر سر دارند و دستمال پهن روی آن می بندند و آنرا در پشت سر خود گره میزنند پارچه لباس مردم در این قسمت هم سیاه تر است و هم لطافت آن کمتر مردان این سرزمین خیلی از روسهای اصلی کمتر با آوازه خوانی می پردازند و زنان ایشان از مردار هم کمتر.»

از این شهر بیعد در دو طرف جاده ها دو ردیف درختان زیبای قان است و در هر کدام پیاده رو باریکی ساخته شده.

«در بوری زف (۲) بیک عده از سربازان قسمت بیست و پنجم که از سیبری می آمدند و جزء اردوی گالیسی یا عثمانی محسوب میشدند و

پنج‌شش هزار نفر بودند بر خورديم. اين عده هفت ماه بود كه از توبولسك (۱) حرکت كرده بودند و معمول ايشان اين است كه دو روز راه ميروند و روز سوم استراحت مي كنند. سربازان اين قسمت همه جوانند و چندان خسته بنظر نمي آيند فوج كه اين عده جزء آن هستند نسبت بافواج ديگر توانگرتر است بطوريكه با افراد آن تمام مدت سال مي توانند براي خود گوشت بخرند»

« در مينسك (۲) يكنفر از رؤساي قسمت موزيك فوج ۵۹ قشون فرانسه ژينيو (۳) از مردم شهر كاهور (۴) بدیدن «تره زل» آمد و گفت كه در موقع مبادله اسرا چون يكي از خانواده هاي لهستاني از او خواسته بودند كه با ايشان فن موسيقي بياموزد تا اين تاريخ نتوانسته است بفرانسه مراجعت نمايد و چون ديگر مثل او ايل باو خوش نمي گذشت ميخواست بهمراهي «گاردان» بفرانسه برگردد و او عذرتقصير او را در دير كردن پيش اوليای امور بخواهد و در واقع شفيع شود ولي «گاردان» زير بار قبول اين تكليت نرفت .

فرانسوياني كه هيئت مأمورين در اين قسمت از راه خود ملاقات كردند نسبتاً زياد بودند و اهم ايشان يكي دوباوا دوكرانسه (۵) بود، يكي دوپرون (۶) صاحب منصب سابق قسمت سوار در اردوي رن، اين دو نفر هر دو معلمی ميكردند ولي تمام توجه ايشان معطوف بفرانسه و پهلوان نامي بود كه بر آن حكومت داشت. در محل ليدا (۷) بيكنفر چاپاربر خورديد كه از مردم من بليار (۸) بود، در تيكوچين (۹) رياست شهر و كدخدائي آرايكنفر فرانسوي داشت بنام بلفروا (۱۰) كه سابقاً از معتمدین مارشال

(۱) Tobolsk (۲) Minsk (۳) Gignoux (۴) Cahore (۵) Dubois de Crancé (۶) Duperron (۷) Lyda (۸) Montbéliard (۹) Tyckotchin (۱۰) Belfroy

دوك دورشتاد (۱) بود و «تره زل» در باب او ميگويد: «مردی فعال و پرشور است و برای کار هائی که مستلزم قدرت و دسیسه باشد وجود او بدرد ميخورد».

مراسله (تره زل) بخواهر خود،

وينه ۱۷ اکتبر ۱۸۰۹ (۷ رضان ۱۲۲۴)

از تاريخ اين مراسله خواهي فهميد كه من بتو خيلي نزديك شده ام . اين مسافرت دور و دراز بالاخره بخير و خوشی بانجام رسيد . ماين تربيت می بينی كه از فواصل زياد نبايد چندان وحشتی بخاطر راه داد . اگر اوضاع بحال عادی بود ممكن بود من بيش از اين مدت هم درسويس بمانم و از ديدن شما محروم باشم . لايد بمن خواهي گفت كه وينه هم نزديك دروازه های پاریس نيست و تا اين شهر فاصله بسيار درميان است كسانيكه از فرانسه بيرون آمده اند و منتهی اليه مسافرت ايشان وينه بوده البته سفر خود را طولانی ميشمارند ولی من كه اينهمه راهها طی كرده و مملكتها ديده ام حالا كه بوينه رسيده ام خود را چنان بشما نزديك می بينم كه خيال ميكنم با برداشتن يك جست ميتوانم در آغوش شما جا بگيرم .

..... برای مشاهده آثار قابل ملاحظه و ديدن حكام درهريك از بلاد يکی دو روز اقامت كرديم . اين حكام اگرچه غالباً مردمانی خوش معاشرت و باادب بودند ولی اگر بخواهم حقيقت گوئی كنيم بايد بگوئيم كه در دوستی ايشان نسبت بما فرانسويان چندان صفا و صميميتی موجود نيست . از اينكه مجبور شده اند آداب ما را قبول كنند خشمگين اند خانهای ايشان بنظر من در زيبائی خانهای آلمانی پست ترند و در قشنگی پياي خانهای فرانسوی و لهستانی نميرسند درميان ايشان بكمتر خانمی برخورد کرده ام كه با وجود پرورشی كه زير دست زنان فرانسوی و ژنوی يافته اند باز بدل بچسبند و در فكر و تربيت بهترين آداب ما را تقليد كرده باشند .

اين خانها و شوهران ايشان پيش من در مقابل پذيرائی دوستانه ای كه در لهستان از فرانسويان ميشود قدر و قيمتی ندارند . افراد ملت پرشور از دهقانی گرفته تانجيب زاده و شريف يك مقصود بيش ندارند و آن احياي شوكت قديم لهستان است . مادران و خواهران بجای آنكه جوانان را در حال خمود نگاه دارند بهيجان و شور تشويق ميكنند . صحبت هائيكه موضوع آنها مربوط بناپلئون يا فتوحات قشون لهستان نباشد در بين مردم اين مملكت مطبوع شمرده نميشود .

متظور این ملت در خبیثت بهترین منظورها است ، زیرا که لهستانیها آرزو مند تحصیل عنوان و مقامی هستند که هسایگان گرسنه ایشان آنرا از آن قوم ربوده اند من از صمیم قلب توفیق این ملت را طالبم و اگر لازم شود با کمال خلوص حاضر بقیام در پیشرفت دادن آن منظور هستم .»

در روز ۲۳ ژویه (۹ جمادی الاخر) هیئت نمایندگان بورشو و در ۴ اوت (۲۲ جمادی الاخری) بکراکوی و در ۱۵ همان ماه (۴ رجب) بوینه رسیدند . نقشه ای که «تره زل» بتفصیل از عموم مختصات راه بین مسکو و ویاژما (۱) و دروگوبوژ (۲) و «اسمولینسک» و بیالستک (۳) و «تیکوچین» و استروولنکا (۴) و پولتوسک (۵) و ورشو و کراکوی (۶) برداشته بود کمی بعد طرف استفاده ناپلئون گردید و از این راه بر اثر هجوم او بروسیه در تاریخ ذکر شومی باقی ماند .

از اول ماه ژانویه ۱۸۱۲ (محرم ۱۲۲۷) ناپلئون از «باکردالب» چندین نسخه از مطالعات و نقشه های تره زل را مطالعه نمود و تره زل هم چون باهمیت این اسناد کاملاً آگاه بود در سال ۱۸۱۷/۱۲۲۶ قبل از مسوده های خود را در آن باب رونویس نموده و راههای رفتن و مراجعت را کاملاً معین ساخته بود (۷)

رسیدن بوینه و طرف بیمهری شدن (گاردان)

ناپلئون از مراجعت گاردان بی نهایت ناراضی بود مخصوصاً علاوه بر آنکه گاردان را احضار نکرده باو امر هم داده بود که تا ممکن است

(۱) Cracovie (۲) Pultusk (۳) Ostrolenka (۴) Bialistock

(۵) Drogoeuge (۶) Viasma

(۷) ناپلئون چنانکه از مراسله «تره زل» که از محل «نوویه» نزدیک

«ویازما» نوشته و تاریخ ۳۰ اوت ۱۸۱۲ (۲۰ شعبان ۱۲۲۷) را دارد برمیآید «تره زل» مؤلف این نقشه ها و اسناد را از نظر محو نکرده بود و او را بهمین علت آشنائی بمسالک و ممالک پیش «مورا» پادشاه ناپل فرستاده تا او را که کمتر از این نوع اطلاعات داشته آگاه سازد .

در محل مأموریت خود بماند . این حرکت گاردان در حقیقت بمنزله ارتکاب جنایتی بود چه از طرفی روابط حسنه ایرا که از بسیاری جهات ذیقیمت و مفید بشمار می آمد تیره کرد و از طرفی دیگر بواسطه این حرکت جاهلانه مبلغ های پول را که بمصرف رسیده بود بلا ثمر گذاشت .

تکلیف او این بود که آنقدر در ایران بماند تا پادشاه ایران او را از قلمرو خود طرد نماید . او بجای آنکه منتظر این پیش آمد شود در مقابل اصرارهای دربار ایران بماندن تن درنداد و ایرانرا بی سبب ترك گفت .

ناپلئون میگفت : « این حرکت گاردان نماینده بی علائقی او در خدمت گذاری نسبت بمن و در حکم نقض صریح وظیفه شناسی است . ازس درمراسلات او مطالب بی سرو ته دیده می شود چنین تصور می کنم که مغز او پریشان شده و قوه عاقله او نقص حاصل کرده است . » ناپلئون بعد ازاطلاع از مراجعت گاردان در ۲۵ اوت (۲۰ شعبان) از محل شام پینیی (۱) قاصدی پیش فتحعلی شاه فرستاد وباو خبر داد که گاردان را بواسطه حرکتی که کرده از نظر انداخته ، بعلاوه امپراطور فرانسه دولت ایرانرا در افتتاح روابط ظاهری موقتی با انگلیس محق میداند ... از این مراسله که « تره زل » بیرادر خود نوشته میتوان بکیفیت ماوقع پی برد .

وین ۱۱۰ کتبر ۱۸۰۹ (غره رمضان ۱۲۲۴)

غنوان آجودانی سرتیب (گاردان) ومقامات مهندس جغرافیا و منشی سفارت وغیره وخدماتی که با تحمل زحمات بسیار در مدت این مسافرت طولانی به انجام رسانده بودم بمن این امید را میدارد که پس از مراجعت ییاداش نیکوئی

سرافراز شوم ولی از آنجا که رئیس من بعد از برگشت طرف بیمهری قرار گرفت امید من نیز یأس مبدل گردید .

فردای روزیکه رسیده بودیم کسانی را که همان عنوان مرا داشتند دیدم که برتبه «شوالیه» و حقوق ۲۰۰۰ فرانک ارتقاء حاصل کرده اند این مقام برای خدماتیکه من کرده بودم شاید زیاد شمرده میشد ولی از طرفی دیگر هیچگونه پاداشی هم نیافتن کم بود . لابد تو خود میدانی که من نمیخواهم در جائیکه بسیاری از کسانیکه بیشتر از من خدمت کرده و شایسته تر از منند و پاداشی نیافته درخواست مکافاتی نمایم . ولی من قدری در این فکر بوده ام که چه کنم در مواقع شناساندن خود وسیله ای در دست داشته باشم و بکلی فراموش نشوم - در این موقع دیدم با اطلاعاتی که من تحصیل کرده ام فقط يك شغل است که من میتوانم با اختیار آن موجبات ترقی خود را فراهم کنم و آن شغل نظام است . دخالت نداشتن در اردو کشیهای اسپانیا و اطیش مرا از گرفتن بسی نتایج محروم کرد و حالیه با کناره گیری موقتی سرتیپ تکلیف من تا مدتها نا معلوم است . من در خود این جسارت را دیدم که با سرتیپ مزبور بیاریس برگردم و تقاضا کنم که بمن در ماندن در خدمت قشونی اجازه دهند این تصمیم بیش از هر چیز در ظرف این شش سال اخیر برای من گران تمام شده ولی چون آنرا انجام رساندم از آن خوشوقت و از نتیجه آن ممنونم .

خیال من این بود که تقاضا کنم مرا یا در ارکان حرب کل یا در صف بخدمتی بگمارند زیرا که یقین دارم بواسطه ضعف چشم دیگر نمیتوانم خوب نقشه کشی کنم و از عهده انجام وظایف مهندسی جغرافیا برآیم بعلاوه اوضاع این قسمت بشکلی است که هرکاری هر قدر هم خوب انجام داده شود ملحوظ قرار نمیگیرد و نفع و افتخاری از آن عاید نمیکردد .

هیچکس نمیداند از که باید اطاعت کند چندین قسمت عمده با پیشرفتهای قسمت ما جداً مخالفت مینمایند ، رؤسای همگی بی ملاحظه و در قشون نیز شخصاً استقراری ندارند امپراطور هم اظهار عدم رضامندی کرده و کسانی که منتظر این امر بوده اند اظهار داده اند . من منتظر رسیدن دستور معاون صاحب منصب کل بودم که سرتیپ « گیومینو » بوینه رسید و او بدون آنکه من اظهاری کنم موقعیکه بدیدنش رفته رفته بودم از من خواست که آجودانی او را قبول نمایم من نیز با کمال امتنان این مقام را قبول کردم و روز ۵ سپتامبر (۲۵ رجب) حکم من رسید و با او برای انجام

عملیاتی بین استراسبوك و وینه حرکت کردم. رفیق من در این سفر یکی از اقوام سرتیپ است که از کوچکی همدیگر را میشناختیم و این جوان هم سفری خوش معاشرت و نیکو محضر است قریب دو سال بود که از او اطلاعی نداشتم حالیه رتبه سلطانی دارد و بگرفتن نشان «لژیون دنور» هم سر اقرارز شده حالا میبینی که او بدون آنکه این همه راه دور و دراز طی کند و این طرف و آنطرف بدود از من که هنوز نایبم بر مراتب بیشتر ترقی کرده.

این حال حالیه من است، باینکه مأموریتیم بکلی نظامی است باز مشاغل عادی سرتیپ بشکلی است که مجالی برای من در تکمیل معلومات فراهم نمیشود بعلاوه اخلاق شخصی او طوری است که مرا بمشربودن زحمات خود امبدوار می نماید. امروز یقین دارم که در اختیار این شغل و نرفتن يك فوج پیاده گول نخورده و مغمون نشده ام.

خیال میکنم که هنوز هم بشرط صرف همت و شرافت بسیار این راه اخیر که اختیار کرده ام مرا بزودی ب نتیجه مطمئنی برساند.... تو خود میدانی که چه محرکهای باطنی مرا بطی این مرحله واداشته. بر تو بخوبی روشن است که زندگانی خانواده ما چندان مأمون نیست بعلاوه وظیفه من است که برای دخترم تهیه جهیزی کنم و اگر ممکن شود نام نیکی نیز از خود بجا بگذارم.

اگر من نمیخواستم که در قشونی غیر از قشون فرانسه خدمت کنم حالا فرمانده يك گردان بودم و در قشون متحدین رشید خود لهستانیها سرکردگی داشتم.

شاهزاده (پناتوسکی) در موقعیکه از محل ارکان حرب او میگذشتیم، بمن همین پیشنهاد را کرد ولی من هنوز نمیتوانم بفهمم که چه کیفیتی مرا مجبور بقبول خدمت در خارج از مملکت خواهد نمود. با وجود این بر تو مخفی نباشد که اگر امپراطور مرا در جزء دست قشون که بکمک این وطن پرستان جوانرد بفرستد قرار دهد نظر بحقوق نعمتی که ایشان بر من دارند بمیل این پیش آمد را استقبال خواهم کرد.

.... این کاغذ خیال میکنم عاقلانه است و شاید مضمون آن بنظر تو نسبت بکاغذهای دیگر متفاوت بیاید.

قسمت سوم

«تره زل» آجودان سرتیب «گیومینو»

سرتیب (گیومینو) که تره زل در نزد او سمت آجودانی و معاونت ارکانحرب (۱) را داشت خیلی معروف و مشهور بود.

مشارالیه در ۱۵ سالگی سرباز ساده‌ای بود و در ۱۸ سالگی معین نایب شد. ابتدا جزو ارکانحرب دو موریه (۲) در اردوی شمال داخل خدمت شده و بعد در ارکانحرب اردوهای سامبر (۳) و موز (۴) و رن (۵) و بعد دوست و آجودان «مورو» رئیس دفتر نقشه برداری آن سرتیب در اردوی ایتالیا در سال ۱۷۹۹ (۱۲۱۴) گردید و در شهر نوی (۶) جنک مهمی نمود.

از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۴ (۱۲۱۵-۱۲۱۹) بخرج شخصی سرتیب «مورو» نقشه «سواب» و میدانهای جنک را باسی نفر مهندس و ۲۵ نفر نقشه بردار که زیر دست او کار میکردند کشید. بمناسبت دوستی با پی شگرو (۷) در سال ۱۸۰۴ (۱۲۱۹) بعنوان تأمین ممالکت توقیف شده و چند ماه در صومعه ای محبوس بود و در موقع محاکمه سرتیب «مورو» در ضمن طغیان وعصیان کادودال (۸) از خدمت نظامی خارج شده تغییر لباس داد.

لیکن در ۱۸۰۴ ۱۲۳۰ دوباره بخدمت برگشت و سمت آجودانی «سانسور» و مدیر دائره نقشه برداری اردوی کبیر گردید و بواسطه انجام

(۱) ابلاغ مورخه پنجم سپتامبر ۱۸۰۹ (۲۵ رجب ۱۲۲۴)

(۲) Doumuriez (۳) Sambre (۴) Meuse (۵) Rhin (۶) Novi

(۷) Pichegru (۸) Cadoudal

مأموریت‌های خود در اردو کشی های ۱۸۰۶ (۱۲۲۱) و ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) طرف اعتماد و حقیقت‌سناسی واقع شد. همان سال او را به «ملداوی» فرستادند که خبر صلح را بر سرتیب روسی میکلسن (۱) و بصدراعظم برساند و در اسلامبول ضمناً تعلیمات شخصی امپراطور را به «سباستیانی» ابلاغ کند متارکه جنک «الو بودزیه» مابین دولت روسیه و باب عالی در تاریخ ۲۴ اوت اثر خیال و نقشه اوست و در همین موقع است که «تره زل» با او در «روسچوق» هنگامیکه با سرتیب گاردان بسمت ایران می‌آمد ملاقات کرده است.

در ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) سرتیب «گیومینو» از اسپانیا مراجعت میکند در صورتیکه بدرجه سرتیبی و سمت ارکان حرب مارشال بسیر (۲) مفتخر گردیده. این درجه را پس از فتح مدینل دل ریوسکو (۳) بانضمام حق شناسی و قدردانی‌های امپراطور در «ساکس» و حوضه شط دانوب تحصیل کرده است و او میگوید: «برای اجرای تصرف ۱۵۰ قدم مربع زمین از خطوط نقشه در این روز بزرگ ممکن بود از هم پاشیده شود دست کافی نداشت ...»

۱ - ارتباط نلگرافی بوسیله نور مابین وینه و استراسبورک

در جنک (واگرام) سرتیب «گیومینو» آجودان کل اردو محسوب میشد ریاست اداره نقشه برداری را هم داشت و بجای سرتیب وینیول (۴) که در تاریخ پنجم ژویه (۱۱ جمادی الاولی) مجروح شده بود بفرماندهی اردوی ایتالیا منصوب گردیده که ناپلئون تغییر تصمیم داد و او را مأمور دائر کردن خط ارتباط بوسیله نور مابین وینه و استراسبورک از راه پاسو (۵)

(۱) Michelson (۲) Maréchal Bessière (۳) Medinal-del Rioseco

(۴) Vignole (۵) Passau

و لاندشوت (۱) و اوگسبورک (۲) و اولم (۳) و اشتوتکار (۴) و راشات (۵) نمود.

تره زل در نتیجه عملیات مکانهای مرتفعی را که از آنجا بتوان تهیه نمود بخوبی میدانست پس انتخاب خود را نموده رصدگاههای لازمه را در هر جا که لازم بود ترتیب داد و اطلاعات لازمه را مشاهده کرده یاد داشت می نمود.

حدود مناطق جنک، فرماندهی اردو ها، ترتیب پستها و تبدیل آنها بیکدیگر طریقه تهیه مسکن و نگاهداری افواج و وسایل ارتباط آنها را با علامت نور مطالعه و تنظیم می کرد اختلاف فرنگ و زمینه که نور را در موقع اخبار و اطلاع نمایش میدهد تماماً از مطالعات اوست و بالاخره خود او بشخصه در تمام طول این خط عملیات را انجام میداد و هر جا نواقصی میدید اصلاح می کرد خلاصه در تمام ماه سپتامبر و روزهای اول ماه اکتبر باینکار مشغول بوده.

۲ - مأموریت تعیین خطوط سرحدی ایلیری

در این موقع بموجب عهدنامه وینه و ایالات کارتی (۶) و کارنیول (۷) و ایستری (۸) و تریول (۹) در آلمان و جنوب کرواسی (۱۰) ضمیمه خاک فرانسه شده بود و مخصوصاً انتزاع قسمت اخیر از اطریش از این نظر بوده است که دولت مزبور نتواند از راه دریا با انگلیس مربوط باشد و دولت فرانسه از آنها با اسم ایالات ایلیری که در (۱۸۱۰) (۱۲۲۵) و ایالات « استری » و « دالماسی » و « راگوز » و لنگر گاه « کاتارو » را هم بر آنها ضمیمه کرده حکومت علیحده ای تشکیل داد.

(۱) Landshut (۲) Augsburg (۳) Ulm (۴) Stuttgart (۵) Rastadt

(۶) Carinthie (۷) Carniol (۸) Istrie (۹) Triol (۱۰) Crouatie

« سر تیب گیومینو » از طرف دولت فرانسه مأمور شده بود که در کمسیون سرحدی برای ترسیم خط جدید سرحد این نواحی شرکت نماید .
 از اکتبر ۱۸۰۹ تا ماه مارس (رمضان ۱۲۲۴ تا صفر ۱۲۰۵)
 ترهزل در تمام این عملیات جهت مطالعه مسائل مربوط به تشکیلات نظامی و تنظیم اخذ مالیات و پیشرفت امور فلاح و صنعت و صادرات و واردات تجارتی استخدام شده است و ترتیب بودجه و خطوط ارتباط و وسائل دفاعیه و غیره در حدود بلاد کلاگن فورت (۱) و ویلاش (۲) و لیباخ (۳) و فیوم (۴) و زنک (۵) و کارلشتاد (۶) و آگرام (۷) و نوشاد (۸) و سیلی (۹) و وندیش گراتز (۱۰) از آثار اوست .
 مهندس ایتالیائی لایوم (۱۱) که سابقاً عضو دفتر نقشه برداری پرنس اوژن بوده نیز تحت اختیار « گیومینو » و بامر امپراطور که دستور تهیه نقشه جزایر ایستری را بمقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰ داده بود جزو مهندسين مأمور این کار می باشد

در ۱۸۱۰ (۱۶۲۵) گیومینو به دواير مرکزی جنك ۶۶ ورقه که نقشه نمایش ۱۶۰۰ فرسخ زمین می باشد و در زمان ژرف ثانی هم نقشه آن امکنه بمقیاس دقیق سابقاً توسط اطریشیها برداشته شده و بموجب اجرای عهد نامه وینه دولت اطریش آنهارا بدولت فرانسه قرض میداد ارسال نمود .

۳ - اردو کشی کاتولونی در ۱۸۱۰ (۱۲۲۰) مارشال ماکدونالد
 سر تیب (گیومینو) رئیس ارکان حرب

در ۱۸۱۰ « گیومینو » بسمت ریاست ارکان حرب مارشال

ما کدونالد که بفرماندهی کل کاتالونی و حکومت ایالت مزبور منصوب شده بود انتخاب گردید (۴ ، آوریل مطابق ۱۸ ربیع الاول) مارشال مزبور وضع جنگ اسپانیا را تحقیر می کرد و آنرا از نظر مقاومت مردانه اهالی جنگ نامردانه میدانست بدون شك از امر امپراطور سرپیچی نمی کرد ولی خود او می گوید : « زندگی من هر چند با سعی و جدی بود ولی خسته کننده و مخالف میل من شد زیرا در تمام خاك کاتالونی هر قدر تفحص میکردم همه جا دشمن را میدیدم ولی در هیچ نقطه او را بدست نمی آوردم . » در موقع رسیدن مارشال ما کدونالد در رأس کاتالونی سر تیب سوشه قدرت دولت فرانسه را در آرا گن تثبیت و پابرجا کرده و وضع اداره و پیشرفت های نظامی این صاحب منصب تقریباً اوضاع این ایالات را تصفیه نموده بود .

سرتیب مزبور بعد از ۱۴ مه ۱۸۱۰ (۸ ربیع الثانی) ۱۲۲۵ پس از تصرف لریدا (۱) و مکیننزا (۲) (در ۸ ژوئن ۴ جمادی الاولی) از طرف امپراطور مأمور محاصره تور توز (۳) شده است در کاتالونی دوهسم (۴) و مری (۵) و گووین - سن سیر (۶) و اوژه رو (۷) صاحب منصبان قبل از ما کدونالد مصادف با اشکالات زیاد شده بودند . زیرا که داخله مملکت تماماً کوهستانی بود و مجبوراً خارج باید آذوقه و لوازم وارد نمایند و سائل ارتباط هم خیلی ناقص بود و بزودی و آسانی آنها را در راهها غارت میکردند . سکنه سواحل مردمی تاجر و صنعتگر و در نتیجه کاری و ثروت مند بودند ولی بهیچوجه ملایم طبع نبودند تمام مردم کاتالونی خستگی و رنج راه را نمی فهمیدند و ملتی بودند خالص و جدی و مغرور و آزاد منش و با فراست و پیاوار در مقابل ناملا یمت های مادی و روحی و آشوب طلب و طغیان خواه بطوری که در تمام نقاط سر بعیان گذاشته بودند و با اشکال ممکن

Mairie (۵) Duhesne (۴) Tortouse (۳) Mequininza (۲) Lerida (۱)

Eugereau (۷) Gouvion St. Cyr (۶)

بود بر آنها حکومت نمود. دولت فرانسه در نتیجه قطع روابط تجارتي با انگلیس و منع ورود واردات و آذوقه و گوشت از وسائل مادی زندگی آنها را در فشار سخت گذاشته بود و از برای برهم زدن صنایع داخلی که در منتهای ترقی بود شورش و هیجانی در طبقه کارگران که مانند مردم کوهستان کرسنه بودند ایجاد کرده. و حکمی که «مورا» نایب الحکومه اسپانیا بنام شارل چهارم صادر کرد مبنی بر اینکه اهالی کاتالونی میتوانند اسلحه که از حمل آن محروم شده بودند با خود بردارند اوضاع را خراب تر کرد.

سه سال قبل از رسیدن مکدونالد فرانسوی ها فیکیر (۱) و «بارسلن» را بتصرف آورده بودند و قوای اسپانیا قوای فرانسه را مدت زیادی در آن شهر در محاصره داشتند و اگرچه عاقبت فرانسوی های مهاجم پیشرفت کردند اما نزاع و فتنه نخواهید و لیاقت و کفایت «دوهم» و موریس ماتیو (۲) بود که فرانسوی ها در آنجا نگاهداشت.

از این محل سه حاده منشعب می شود یکی بسمت پریبیان (۳) دیگر بسمت ساراگوسه (۴) و سومی بجانب بلنسیه که تماماً در راه دارای قلاع مستحکم بودند. در جاده اول قشون فرانسه شهر ژرن (۵) را متصرف شده و در آنجا با ادنل (۶) و هستال رایش (۷) که روبرو شده بودند تصادف کردند ما مکدونالد در ۲۹ مه (۲۶۲۵) از طرف امپراطور مأموریت یافت که در جاده سوم شهر (تاراگن) را تصرف نموده و بکمک سوشه (۸) در محاصره «تورتوز» خود را برساند و همچنین بسمت بالانس (۹) در جنوب تاراگن (۱۰) پیش برود.

مارشال «اوژه رو» با وجود دستورهای امپراطور که اصرار اکید

(۱) Figuière (۲) Maurice Mathieu (۳) Perpignan (۴) Saragosse

(۵) Gérone (۶) O'Donnell (۷) Hostalreich (۸) Souchez (۹) Balance

(۱۰) Tarragone

داشت در اینکه با اجتماع عده را برای جنگ آماده کنند قوای خود را متفرق و پراکنده ساخت و در نتیجه شکست های زیاد نصیب او شد . دریا از يك طرف بروی اودوی فرانسه سته شده بود زیرا جاده ساحلی دریا که برابر طول راه های کوهستانی اسپانیا میشد در زیر آتش جهازات جنگی انگلیس بود پس برای تهیه سیورسات جز از معبرهای لغزنده و خطرناك کوهستان که قبلاً بتوسط سواران محلی و مأمورین حکومت ها از غارت ایلات تامین شده چاره دیگری ممکن نمی شد ، نقصان آذوقه و اشکال حمل و نقل بزرگترین دشمنان هر روزه قشون فرانسه بود و همین باعث ضعف و بی حاصلی عملیات نظامی آنها میشد .

مجموع نفرات اردوی فرانسه در کاتالونی با انضمام قسمت ذخیره بالغ بر ۴۰/۰۰۰ نفر بود . پس از تصرف « هستالیش » و وازاس (۱) و جزایر و قلعه مداس (۲) در مصب نهر تر (۳) که برای تهیه سیورسات از راه دریا بسیار لازم بود « اوژه رو » معادل دو تیپ کوچک از رئوس (۴) با عملیاتی که خیلی سخت و گاهی هم منقطع میشد جمع آوری کرده در « ژرن » جای داد .

نفرات دشمن که بریاست « ادنل » بودند بدون سواران محلی و ایلات داوطلب بالغ بر ۲۵/۰۰۰ نفر بود و بحریه انگلیس با سانی و آزادی سیورسات و آذوقه با آنها میرساند . در شهر « تاراگن » هم ذخیره و مهمات کافی بود . يك تیپ بفرماندهی کامپوورد (۵) دره های علیای سگر (۶) و لوبرگا (۷) و شعبات آن رود را حفظ میکرد و دو تیپ دیگر در نزدیکی « بارسلن » در کوه های مونسرات و مونستان (۸) نزدیک « تورتوز » و « تاراگن » بودند .

(۱) Vesas (۲) Medas (۳) Ter (۴) Réus (۵) Compo-Vesas

(۶) Sègres (۷) Lohbréga (۸) Montesant

ورود به (ژرن) - حمله به بارسلن - (ترمزل) را در ایلیری

گذاشتیم مشارالیه از پاریس گذشته و در تاریخ نهم مه بدون آنکه مجال دیدن خانواده خود را پس از چندین سال مفارقت داشته باشد عازم گردید از لیون مسافرت خود را در روی آب نموده و درمن پلیه در تاریخ دوازدهم به مارشال ما کدنالد که انتظار «سرتیپ گیومینو» را میکشید برخورد.

در بیستم ماه مه در ژرن بودند و مارشال تمام وقت خود را در استقرار دیسیپلین و اطاعت در قتون و تقسیم آذوقه و سیورسات در بین افراد مصروف نمود زیرا همه چیز را مجبوراً بایستی از فرانسه بیاورند مخزن و انبارهای لازم ایجاد نموده و برای احتیاجات «بارسلن» و محاصره «تاراگن» پیش بینی لازم بکنند.

در تاریخ دهم ژوئن (۱۵ ربیع الثانی) با عده کافی که شامل ده هزار نفر سرباز بود مارشال عازم گردید در تاریخ ۱۴ داخل بارسلن و به سمت «ژرن» پیش راند. در ۱۶ نیز عملیات جدیدی نظیر این عملیات شروع گردید اما ۷۰۰ تا ۸۰۰ سوار محلی در تاریخ ۱۷ با تقویت قوای نظامی بسمت کاردو (۱) حملات خود را شدید نمودند و در ۱۸ بعد از خروج از کاردو پنج تاشه هزار نفر به عقب و مرکز اردو حمله و ۲۵۰ نفر از قشون فرانسه زخمی شدند و در روز ۱۹ مارشال به بارسلن رسید در ۲۲ آنجا را ترک کرده در ۲۴ داخل در ژرن شده بود.

در این موقع تقریباً تمام پستهای قشون فرانسه در کاتالنی علیا طرف حمله واقع شده بود. دسته دیگر از قوای دشمن نیز در تاریخ ۸ تا ۱ اوت خود را به بارسلن رسانده بودند.

حرکت بسمت تاراگن و لریدا - در تاریخ ۱۴ مارشال

۰۰/ ۱۶ نفر عده خود را بسمت رئوس حرکت داد و يك لشكر ۴۰۰ نفری را که به ویلا فرانکا (۱) و بیوبال (۲) و وان (۳) میرفتند عقب زده .
از «رئوس» شهر تاراگن بخوبی دیده میشد . آب در این شهر نایاب بود و بمبلغ گراف خریداری میشد و اگر نهر «وال» را قطع میکردند اهالی شهر بکلی در تشنگی می افتادند . در تاریخ ۲۶ عده بسمت شمال در جهة لریدا شروع بیالا رفتن نموده از معبر کوهستانی لاریبا (۴) و از جاده سخت خطرناکی که تمام روز از مرتفعات خطر حمله دشمن باتلافات در کار بود عبور نمودند .

حکم عبور حرکت بشرح ذیل بود :

«پیش قراول در تحت فرماندهی فیگاتیه (۵) قسمت مستحفظ پیش قراول گاری و وسایط نقلیه و دستجات خدمه نظامیان مجروحین روی اسبها - محبوسین با فوج تیرانداز برگ (۶) گاوها و توپخانه ایتالیائی قسمت ذخیره سرتیپ سالم (۷) قسمت مخصوص توپخانه و قسمت مخصوص ناپلئون با اسباب و اثاثه مسافرت و لشکر فر (۸) و لشکر سورلی (۹) در جناح راست قرار گرفته بودند . لشکر پرنس پیگ ناتلی (۱۰) در جناح چپ اردوی هفتم خط سمت راست و فوج ۴۲ در سمت چپ قسمت اول و بیست و چهارم سوار دلرت (۱۱) در عقب واقع شده بودند» .

۲۹ اوت ستون به برژا (۱۲) نزدیک سویدا (۱۳) رسید و قشون سوم آنجارا متصرف شد . سرتیپ «سوشه» که خط کمتر طولانی را تعقیب میکرد مرکز ارکان حرب خود را در مرا (۱۴) قرار داده و عملیات خود را

در ضمن آنکه قوای اسپانیائی را به عقب میراند تمام قوه را برای تصرف «تورتوز» جمع نمودر خود او شخصاً از «مرا» خارج شده و از راه «مکی نزا» در دو دوفرسخی «لریدا» (۱) باستقبال مارشال آمد.

اوضاع اردوی کاتالونی از نظر آذوقه و مهمات تدریجاً وخیم میشد و بر عکس قوای سرتیپ سوشه بواسطه محصولات جنگه های «آراگن» و اورژل (۲) و بواسطه کشتیهای که از روی رود ابر حمل محصولات و مهمات می نمودند در رفاه بودند. دو سرتیپ مزبور معتقد شدند که ابتدا کار (تورتوز) را تمام کنند بعدکار تاراگن را. «سوشه» که وسایل لازمه را در دسترس خود داشت باتوپهای کافی و کک مک لشکر ناپلیونی پرنس «پیک ناتلی» که ما کدونالد در اختیار او گذاشت شروع بکار کرد. اما خود مارشال پس از تهیه و تأمین آذوقه و سیورسات خود اقدام بعملیات نمود: در ۳۱ ما کدونالد بادقت تمام اردوی خود را ساز دید و در نتیجه ۱۴۰۰۰ نفر بیشتر نبودند.

حرکت بسمت سرورا حمله ناکهانی در تارگا

تعقیب حرکات اردوها بتفصیل مشروح در روزنامه مسافرت تردزل و عملیات ستونها در اطراف لریدا جوة تهیه و تنظیم دستجات و سیورسات بی فایده خواهد بود.

نفرات غالباً با وجود حرارت شدید روزی نه تاده ساعت راه میرفتند روز چهارم سپتامبر لشکر ایتالیائی «سورلی» از شهرهای بالاگر (۳) و تالارن (۴) و دره نوگراپالارزا (۵) عازم گردید و لشکر «فرر» با از کانحرب اردو بسمت «شردر» در ۵۵۰ کیلومتری لریدا براه افتاد.

روز پنجم این ستون اخیر تارگا را ترك کرده است موقعی که بهادران اول تیرانداز ناپلیونی که پیش قراول دز تحت فرماندهی کلنل

دوورنوا (۱) بود با يك دسته سوار و پیاده مصادف شد و بیست نفر اسیر گرفته ولی در جناحین و عقب ناگهان دوچار پانصد سوار سن لاگو (۲) که در جنگل زیتونی کمین کرده بودند گردید در قسمت تیراندازان ناپلیونی بی نظمی برقرار گردید ۶۰۰ رأس اسب و دو نفر از ایشان کشته شده ۲۴ نفر زخمی و ۱۸ نفر اسیر شدند و با صاحب منصبان بیش از ۸۰ سوار باقی نماند.

بهادران بیست و چهارم در تحت فرماندهی کلنل «دلرت» نیز شروع بحمله نمود و پنج مرتبه پیشرفت کامل نصیب او شد بطوری که مجروحین را پس گرفته و دشمنرا شکست سختی داد و تا ۲۰ کیلومتر او را عقب زد و تا چهار فرسخی ایگو آلد (۳) پیشرفته مقدار زیادی اسب و قاطر و گاری و وسائل نقلیه از اسپانیائی ها گرفت. پیاده نظام دشمن در جنوب سمت سانتا کلما (۴) تا آن طرف کوه عقب رفته بود در آنجا کی بورك (۵) فرمانده که برای اکتشاف مأمور شده بود اعلام تقریباً ۱/۴۰۰ نفر سرباز را نمود.

محاصره شدن «شوارتز» در «لایسبال»

روز های بعد با وجود جدیت های مارشال در تعقیب اکتشافات چیزی از حرکت دقیق دشمن دستگیر او نشد. دستجات مختلف برای رساندن آذوغه به «لریندا» و «بالاگر» سعی مینمودند در تا ریخ هفدهم قاصدی از ژرن آمده و مراسله از سرتیپ باراگی دلیه (۶) فرمانده عالی کاتالونی علیا آورد. این شخص در ضمن عبور از «هستالرایش» در تاریخ چهاردهم شنیده بود میگفتند «ادل» شب قبل از مقابل آن قلعه با هفت یا ۸/۰۰۰ نفر سرباز عبور کرده و هیچگونه قوایی از دشمن بین «ژرن»

Santa Coloma (۴) Ygualda (۳) Saint-Lago (۲) Duvernois (۱)

Baraguey-d'Hilliers (۶) Guibourg (۵)

و «هستالایش» ندیده و راه عبورش از «مورزاس» بوده است . در موقع عزیمت از «ژرن» می گفتند که ۱۱/۰۰۰ نفر اسپانیائی در «بانلاس» در شمال ژرن اردو زده اند و عده هم در «پالامس» که از دریا پیاده شده اند و از فرانسه هم يك سپاه پانزده هزار نفری حرکت کرده اند . و از ساعت ۸ تا ۱۱ عصر سه ساعت متوالی جنگ بین قشون فرانسه و اسپانیا در کستارسا (۱) نزدیک «مدینه» در کار بوده ولی دیده نشد که زخمی ها داخل شهر شوند و دستجات بزحمت به ژرن وارد میستند .

این اخبار تازه واقعاً خیلی مهم بود - ادنل از اردوی تارا گن با شش هفت هزار نفر عده خارج شده بود در صورتیکه یاغیان و سواران محلی را که در اطراف بارسلن صف آرائی نموده بودند بسمت «هستالایش» و «ژرن» روانه نمود و در تمام عده کوهستانی آنها را پراکنده ساخت تا جناح چپ رابه «منت سرات» و «ایکوآلدا» و معبر کوهستانی را در انتهای دیگر آن که آن سمت راقشون فرانسه در سرور را متصرف بود مسدود نماید تا از آنجا بجناح یا عقب قوای خود را گسیل کند بعلاوه موفق شده بود که کاملاً حرکات خود را تخفیف دهد .

بالاخره از پراکندگی اجباری قوای «باراگی دیلیه» در میدان های کاتالوتی علیا استفاده نموده در تاریخ ۱۳ سپتامبر به تیپ «شوارتز» که عدداً کمتر بود در ولایات بیسبال (مشرق ژرن) و قراء مجاور ساحل حمله نمود و در تمام این نقاط قتل و غارت زیادی کرده و همگی سر تسلیم فرود آوردند .

ژنرال «شوارتز» که شخصاً اسیر شد بدنبال سردار فاتح به تارا گن برده شد اگر چه خود فاتح مزبور هم سخت مجروح شده و از روی استحقاق ملقب بلقب کنت بیسبال شده بود .

سایر اخبار مخبرین هم در این موضوع ناصحیح نبود. کشتی‌های کوچک انگلیس هم در سواحل بعمالیات ادنل کمک کرده بودند و بالاخره تقویت و افزایش قوای فرانسه هم طولی نکشید که برسیدن سرتیپ «کزو» در اواخر اکتبر با چند هزار نفری به ژرن صورت وقوع پیدا کرد.

از تاریخ ۱۹ ترقیات و پیشرفت اسپانیائی‌ها وضعیت را مشکل‌تر مینمود و اضطراب داخله کسب اهمیت می‌یافت مراکز تفتیشات فرانسوی‌ها را توقیف میکردند. آذوقه و غلات را چپاول کرده و به حفره‌ها و گودال‌ها میریختند سربازانرا در گوشه و کنار میکشتمند. فرانسویها هم در مقابل این عملیات تند با عدم دشمن مبادرت میکردند.

بعضی از کشتی‌ها را تبعید کردند چند نفر دهاتی که قتل نفس کرده و یا استعمال اسلحه نموده بودند بدار آویختند و شهر را در مقابل این اغتشاشات مجبور بتأدیه ۱۰/۰۰۰ پیاستر (۱) و ۲/۰۰۰ کیلدا گندم غرامات نمودند و ۱۵ نفر ضامن برای تأدیه این جریمه اخذ کردند.

تحقیق و شناسائی شهر کردنا

در ۱۵ و ۱۶ اکتبر (۱۵ و ۱۶ رمضان) حرکت ستون‌ها بسمت «آگرامونت» در شمال «شرورا» شروع گردید. تمام وسایل نقلیه و توپخانه و عملجات سیورسات را به «پالاگر» فرستادند و از راه‌ها هم جز با اسب و قاطر نمیشد حرکت نمود. هفدهم به ساناهویا (۱) رسیدند اهالی این شهر آنجا را ترك کرده و همه رفته بودند و از آنجا باخبر شدند که «کامپوورد» که بجای ادنل مجروح فرماندهی قوی را گرفته بود در ساعت دو صبح از

(۱) قیمت پیاستر برنخی که شورای ولایت «کاستیل» در ۵ ژون معین کرده بود در این تاریخ معادل ۵/۳۳ فرانک میشد.

آن شهر بسمت سلسنا (۱) حرکت کرده و حرکت بتدریج خیلی مشکل میشد زیرا که قدم بقدم بتخته سنگهای عظیم و سر اشیب های خطرناک بر میخوردیم مارشال با اعضای ارکان حرب خود در قلعه دهاتی بزرگی بنام لامارگوسا (۲) که از قله کمی فاصله داشت اقامت کرد، قوای سرتیپ «سالم» در کنار نهر چادر زدند و دسته قشون ایتالیائی در محل «ساناهوجا» مقیم شدند. از این نقطه تا قریه گادولس (۳) سربازها چاتمه زدند و کاه لازم از برای قشونرا از قراء متفرق اطراف تهیه دیدند. روز نوزدهم ساعت ۴ از قلعه «لامارگوسا» بیرون آمدیم و مارشال محل اجتماع جدید را در قلعه لاویرواتات (۴) معین نمود، خود او ساعت ۷ باین نقطه رسید و امر داد که قشون بعد از رسیدن بمحل هتل دل بوئیس (۵) که قلعه منفردیست و راه «کاردن» از طریق توة دام ده میرا کل (۶) از آنجا می گذرد برای استراحت مدتی اقامت نمایند، اردو نیز کمی بعد وارد شد و در جلگه ای که در نزدیکی آن قلعه بود چادر زد.

«سولسنا» که محل اقامت ۷۰۰ خانوار بود در موقع ورود ما ساکنی نداشت و اهالی قبلابامر «کامپوورد» شب قبل از رسیدن ما آنجا را خالی کرده و از آرد و نان هرچه موجود همه را برده بودند، تنور ها هنوز گرم بود ولی از مردم و آذوقه اثری دیده نمیشد. با تمام این احوال توانستیم آذوقه ایرا که برای قشون لازم بود تهیه کنیم و گردان «سالم» و فوج های «فرر» و «سورولی» در نزدیکی شهر اردو زدند. این فوج اخیر بیش از دو آسیانداشت آن هم بواسطه کمی آب براه نبود ولی از خوشوقتی در نیم فرسنگی شهر یعنی در محل «کاردنی» آسیای چهار سنگه بزرگی

مکشوف شد فوراً يك گردان را بآنجا فرستادند و آسیای مزبور بخوبی میزان خوراك روزانه ایشانرا مهیا مینمود.

در این موقع هیئت های اکتشافیه ای که از جانب مارشال باطراف رفته بودند بدزدان و دهقانان مسلح اسپانیائی و يك عده سرباز منظم برخوردند و باوجود تعرضات ایشان موفق شدیم که غلاتیرا که در قلعه های متفرق اطراف شهر بود بچنك بیاوریم و آذوغه خود را تأمین کنیم.

روز ۲۱ حرکت کردیم ولی مجبور شدیم که تمام بار و بنه خود را در «سولسنا» بگذاریم، چهار گروهان از گردان «سالم» و در فوج سابق الذکر برای حفظ ارتباطات و نگاهبانی شهر در این محل ماندند.

ساعت ۹ از جلگه هموار «نوتردام ده میراگل» قریه «کادونا» را دیدیم در اینجا گردان ایتالیائی «اوژن» پیشقراول شد، بعد از دو ساعت حرکت بدامنه کوه مشجری رسیدیم، در قله این کوه دوازده نفر مرد مسلح دیدیم که بمحض رؤیت ما در جنگل طرف دست راست پنهان شدند. این تپه را که دنباله آن باریکه پریچ و خمی بود از يك راه سنگلاخی بالا رفتیم. طرف دست راست این راه پرتگاه عظیمی بود که در ته آن اراضی مزروع و جنگل قرار داشت. باریکه راه بتدریج پائین می آمد و در انتهای آن پرده ای از درختان مو که جلوی شهر و قلعه «کادونا» گرفته و آنرا طوری از انظار مخفی میکرد که ما در مواقعی که هوا بسیار خوب بود قلعه آنرا هم بزحمت میدیدیم.

تیراندازان ما همینکه يك کیلو متری قلعه رسیدند بتیر اندازی پرداختند و اسپانیائی ها را تا ششصد ذرعی قلعه عقب زدند و لسی دشمن بزودی دو گرهان از قوای خود را از قلعه بیرون فرستاد و افراد آن دو گروهان در پشت حجاب درختان متفرق شده با باراندن آتشی سخت

بطرف جناح راست ما شروع پیش آمدن کردند . تیراندازی بیش از يك ساعت طول کشید و اسپانیائی ها پی در پی بیشت درختان و کنار راههای قلعه سرباز می فرستادند .

در این گیرودار ها صاحب منصبان مهندس اردوی ما بقلعه نزدیک شدند و نقشه آنها تا حدیکه ممکن بود برداشتند . در موقعی که مارشال باردوی خود حکم بازگشت داد اسپانیائی ها جسور تر شده با جلادتی فوق العاده بقسمت پنجم گردان ایتالیائی حمله بردند و بجناح چپ آن چیره شدند . سرهنگ رنار (۱) فوراً سه دسته سرباز با خود برداشته با اسپانیائیها حمله کرد و ایشانرا بشدتی در فشار قرارداد که مجبور شدند با دادن چند صاحب منصب کشته وعده ای سرباز عقب بنشینند .

۲۵ نفر از سواران مخصوص ناپلئون در راه تنگی بقسمت جلودار يك ستون از قشون اسپانیائی حمله بردند و ایشانرا منهزم کردند . مارشال امید داشت که اسپانیائی هائی که با ایتالیائی ها دست بگریبانند در خط راه ایشانرا تعاقب خواهند کرد و برای قطع ارتباط ایشان با قلعه کادورنا (۲) موقع بسیار خوبی بدست او خواهد افتاد؛ بهمین امید هم وعده ایرا مهیا نموده بود که در گودال سرایشی منتظر رسیدن اینموقع باشند ولی چون راه خوب نبود اسپانیائیها جلو نرفتند و دامی که مارشال برای ایشان گسترده بود فایده ای نبخشید .

از قسمت های سوم و پنجم گردان ایتالیائی ۷۱ نفر زخمی و ۴ نفر کشته شدند و این مسئله مارشال را متغیر کرد و از «اوژن» که بی سبب در يك عملیات اکتشافی ساده تا این حد افراد خود را دست بکار جنگ کرده اظهار عدم رضایت نمود .

از اطلاعاتی که از روزنامه سفر «تره زل» بدست می آید خوب معلوم میشود که کیفیت این قضیه کو چک که حکم مختصر زدو خورد محلیرا داشته چه بوده ، اینکه مورخین انگلیسی واقعه فوق را بصورت جنک عظیمی در آورده و آنرا بشکست ما منتهی کرده اند بشهادت اطلاعات فوق عاری از حقیقت است .

همانروز سپاهیان ما به «نوتر دام ده میرا کل» برگشتند و در این برگشت احدی ایشانرا تعاقب نکرد و بهیچوجه چنانکه «ناپیه» و «وا کانی» ادعا کرده اند «کامپو ورد» نه ایشانرا عقب زد و نه بتعقیب ایشان آمد.

حتی گردان «سالم» که دشمن را تا دره ای که آن طرف قلعه «کادورنا» بود عقب رانده بود خیلی دیرتر برگشت و هیچکس متعرض آن نشد .

روز ۲۲ مواقع «سولسنا» و اطاف آنرا دوباره تسخیر کردیم ، ولی چون در برگشت هم ما همان راههائیرا که در رفتن اختیار کرده بودیم گرفتیم با وجود آنکه باختیار و میل بود تولید اثرات اخلاقی سوء کرد و عیناً مثل عملیاتی شد که در افریقا در مقابل مردمی که شباهت با سپانیائیا داشتند کردیم و بهمین مضرات دوچار گردیدیم .

عملیات ما بانجام نرسید ، چون برگشتیم در انظار اینطور منعکس شد که از خیالاتیکه داشته ایم صرف نظر کرده و از آنچه بدست آورده ایم گذشته ایم برای دشمنی که این حرکت را نتیجه فیروزی خود میپنداشت منتشر ساختن خبر این مراجعت خیلی مفید واقع شد و شورشیان و طاغیان را بآن وسیله تقویت نمود و اسباب زحمت کلی شد ، راست گفته اند که انسان هیچوقت نباید در مراجعت قدم خود را جای پای اولی خود بگذارد .

تهیه سیورسات در اطراف سولسنا - بالاگر

ستونهای قشونی برای بچنک آوردن آذوقه در اطراف « سولسنا »
یعنی در کوهها و دره « سگر » تا حدود پل پون (۱) و آرتزا (۲) مشغول
عملیات شدند و روز ۲۶ بنواحی آرگامون (۳) و کوبلو (۴) برگشتند، روز
۳۰ پیشرفت اررو تا حد « بالاگر » بود، کشتار و اعدام نفرات و غارت
بلاد از دو طرف ادامه داشت در این روز رسماً خبر رسید که از فرانسه
۱۶۰۰۰ نفر بکمک میرسند.

مراجعت به « ژرن » از طریق « مورسا » — حرکت به بارسلن

تهیه سورسات در اطراف « مون بلان » و « فالست »

در ۲ نوامبر (۵ شوال) قشون راه گیزونا (۵) و کالاف (۶) و مورسا (۷)
و مویا (۸) و « کاردو » و « ژرن » را پیش گرفت و بار و بنه اردوی
« باراگی دیلیه » نیز که جسارت مخاطره کردن را نداشت از عقب آن می
آمد. سرهنک میر (۹) آجودان اول « سوشه » همانروز بمحل « بالاگر »
رسیده بود و منظور او این بود که عملیات اردو را تحت انتظام بیاورد.
روز ۸ فوج ایتالیائی در ساحل یمین نهر بسس (۱۰) که از نزدیکی
گراندولز (۱۱) و « کاردو » میگذرد برخورد و فرماندهی اردوی دشمن
را که عدد ایشان از ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ بود « کامپوورد » داشت. این
اردو بلا تأمل راه جنوب را پیش گرفته بطرف سابادل (۱۲) گریختند
بطوریکه سواران بهادران ناپلئون با وجود سرعت در عمل نتوانستند
بایشان برسند فقط قریب ۵۰ نفر از ایشانرا کشتند یا باسیری گرفتند.
« ماکدو نالد » که روز ۱۰ به « ژرن » آمده بود روز ۲۱ از آنجا

(۱) Ponu (۲) Artesa (۳) Argamont (۴) Cubello (۵) Guisona

(۶) Calaf (۷) Mauresa (۸) Moya (۹) Meyer (۱۰) Besos

(۱۱) Grandoller (۱۲) Sabadell

با قریب ۱۲ هزار نفر خارج شد و بار و بنه را بطرف بارسلن روانه کرد .
 قبل از رسیدن به سان سلونی (۱) دیدیم که دشمن پلها را خراب
 و جاده را ویران کرده و تخته سنگهای عظیم در راه گذاشته است بهمین
 مناسبت مجبور شدیم راه خود را اندکی منحرف نمائیم . دشمن که در
 ساحل یمین نهر « کنوس » بود در مقابل فوج ایتالیائی بطرف « سابادل »
 و « تاراسا » عقب نشست و لشکریان ما در این اثنا بتاریخ روز ۲۶ در
 اطراف بارسلن اردو زدند .

فردای آنروز بطرف جنوب یعنی بسمت « ویلا فرانکا » و « من بلان »
 حرکت کردیم و روز غره دسامبر (۳ ذیقعه) در اطراف « من بلان »
 مقیم شدیم ولی گردان لوران سه (۲) را تا اسپولگا (۳) فرمان
 پیشرفت دادیم .

جمع آوری آذوقه و آرد و حبوبات از اطراف و در امتداد خط
 « لریدا » دوام داشت ، روز ۵ « سالم » را با پیشقراول به فالست (۴) و
 پوررا (۵) فرستادیم و برای حفظ ارتباط او با « اسپولگا » و « من بلان »
 سه پست در محل های کرنودلا (۶) و پرادس (۷) و صومعه پوبلت (۸) قرار
 داده بودیم . مارشال خود نیز بعد از آنکه یکی از آجودانهای خویش را
 پیش سرتیپ « سوشه » فرستاد با سالم حرکت کرد .

در شب ۷ دیدیم که از طرف جلگه لیل (۹) آتش زیادی نمودار
 است و چنین حدس زده میشد که از ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر در آن حدود
 اردو زده اند ، بعد از تفتیشات معلوم شد که این حدس صحیح است و قشون

(۱) San Seloni (۲) Lorençais (۳) Spulga (۴) Falset

(۵) Puerrera (۶) Cornudella (۷) Pradès (۸) Poblet مقبره سلاطین

قدیم « آرگن » (۹) Lillet

اسپانیائی در پست گردنه های ريبا (۱) و « ليله » و « پلا » مخفی شده اند و پیشقراول ایشان تا این طرف « ليله » جلو آمده .

عملیات مادر باب فرستادن مرضی و دست و پاشکسته های قشون بسمت « لریدا » کسب اهمیت کرد ، هر روزه مقداری از مجروحین و دهقانان مسلح و افراد منفرد بقتل میرسیدند ، فوج ایتالیائی تمام قراء یاغی را میسوختند و عموم دهقانانی را که در ناحیه گاریگا (۲) اسلحه بدست گرفته بودند بقتل میآوردند .

روز ۱۱ مرکز عملیات بمحل « کرنودلا » منتقل گردید و فرماندهی اردو برای حفظ ارتباط با سرتیب « آبه » فرمانده قسمت سوم اردوی « شوسه » که در سمت « پالما » عملیات میکرد دستجاتی را در « لریدا » و « ویتاکزرا » و ویلانوادو پراداس (۳) گذاشت .

مایین « پرادس » و « کرنودلا » یعنی در دو ساعتی این محل اخیر در دامنه کوههای من سانت (۴) و نزدیکی قریه آلباره آ (۵) دیدیم که در قله های جبالی مردم بسیاری گرد آمده اند ، ابتدا خیال میکردیم اسلحه ندارند ولی همینکه شب فرا رسید مشاهده شد که همان جماعت جاده را زیر باران آتش گرفتند .

این آتش زیاد خطری نداشت و اردو ممکن بود که بدون زحمت از این راه بگذرند ولی واقعه ای اتفاق افتاد که بضرر ما تمام شد و آن این بود که سواران ما که بواسطه بدی راه پیاده راه میرفتند در این نقطه براسبان خود سوار شدند و اسپانیائیه در تاریکی شب بخیال آنکه این دسته از بازماندگان قشوند که بواسطه عجز عقب مانده اند از کوه بزیر آمده ایشان را بیاد گلوله گرفتند و هفت و هشت نفر مرد و یک زن را مجروح ساختند .

بهادران دوم فوج ۴۲ که با بار و بنه از عقب میرسید فوری جماعتی از قشون نخبه خود را بکمک فرستاد و تیر اندازان اسپانیائی در نتیجه منهزم شدند و دهکده (آلباره آ) را آتش زدند.

فوج ۱۶ که فرماندهی آنرا سرهنک گودن (۱) داشت بکمک فوج ایتالیائی مشغول مصفی ساختن ناحیه «گاریگا» از وجود طایغان شدند و برای این کار لازم بود که تمام مردمی را که در آنطرف نهر «میورانا» از شعب دست چپ شط «ابر» مسلح شده اند عقب زد و بوسیله ایتالیائیها آنها را از راه شمال جبال «مورا» غافلگیر نمود.

در «ژنستار» و «پرولو» نزدیک «تورتوز»

روز ۱۳ و ۱۴ قسمت عمده قوای ما برای رفتن به ژنستار (۲) و پرولو (۳) بطرف «فالست» و «مورا» حرکت کردند و روز ۱۸ از «پرولو» که در مشرق «تورتوز» است به «ژنستار» برگشتند. ما کدونالد از «لریدا» امر داد دو قطعه توپ و ۲ خپاره افکن و ۹ صندوق کوچک فشنگ توپ و ۵۰۰۰۰ فشنگ تفنگ آوردند و مقصود او از این تہیات این بود که سرپل «موزا» را سنگر کند.

روز ۱۵ فوج ایتالیائی بعد از ختم عملیات «گاریگا» بمحل «گارسیا» آمده در آنجا اردو زدند، این فوج در «گاریگا» جز بچند دهقانی بکسی از دشمن مصادف نشده در صورتیکه فوج ۱۶ برخلاف در ناحیه «من سانت» قریب ۴۰۰ نفر از یایغان مسلح را از دم تیغ گذرانده بودند.

«سوشه» شخصاً روز ۱۳ بنزدیکی «مورا» آمد و با «ما کدونالد» ملاقات نمود. این مارشال برای محاصره و تسخیر «تورتوز» از ماه ژون بیعد مشغول تہیه زمینه بود و در این مدت چند بار دست بکار جنگهای

مختصر شده و علاوه بر ساختن راه و تأمین خطوط ارتباط و وسایل نقلیه مقدار زیادی مهمات جنگی و سیورسات فراهم کرده و از تاریخ ۱۶ رسماً مشغول عملی نمودن نقشه خود شد.

روز ۱۹ «ما کدونالد» چون آذوقه و آب نداشت از «پرولو» به «ژنستار» برگشت و این حرکت او اسپانیاییها را جسور کرد بطوریکه از «رئوس» و «تاراگن» بیرون آمده بخطوط «سوشه» حمله بردند. «ما کدونالد» بسوشه پیشنهاد کرد که حاضر است ۴۰۰۰ نفر از قوای خود را بمدد او بفرستد بشرط آنکه سوشه بایشان آذوقه برساند، عاقبت در روز دوم قسمت تحت فرماندهی «فرر» و گردان پالمبینی (۱) با سیصد نفر سواره نظام و ما کدونالد هم بواسطه فراهم نبودن علوفه عازم «لریدا» گردیدند.

تسخیر «تورتوز» بدست «سوشه»

سوشه بکمک «واله» و «رونیات» با فعالیت فوق العاده ای محاصره «تورتوز» را ادامه داد تا آنکه بالاخره در نتیجه فتوحات درخشانی در داخل و خارج خطوط خود موفق شد که در ۲ ژانویه (۶ ذیحجه) شخصاً ۵۰۰۰ نفر ساخلوی قلعه را خلع سلاح کند، تلفات اردوی او در این محاصره از ۴۰۰ نفر تجاوز نکرد.

حمله ناگهانی در (تارگا)

در ۳ ژانویه (۲ ذیحجه) سرهنک «ویلاتا» و سرهنک شیازتی (۲) از صاحبمنصبان فوج تیر اندازان همایونی و فوج سواران ناپلئون که در محل (تارگا) اسبان سواران خود را اجازه چرا داده بودند بین دو محل «لریدا» و «شرورا» گرفتار حمله ناگهانی سرتیب ژئورژت (۳) شدند و این سرتیب را «کامپوورد» با ۸۰۰ سواره و ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰

پیاده از « تارا گن » و از طریق « مون بلان » فرستاده بود.

این عده سواران ایتالیائی مارا باشمشیر تا بل پوئیک (۱) عقب زدند ولی در این محل ۴۰۰ سوار از فوج ۲۹ تیر اندازان که از آنکل سولا (۲) فرود آمده بودند از پهلوی و عقب اسپانیائیها را مورد حمله قرار دادند، سرتیب ژئورژت زخم برداشت و با آجودان خود اسیر شد ولی از قشون ماهم قریت ۱۰۶ نفر مقتول یا مجروح شدند و ۱۲۰ اسب هم تلف گردید مریضخانه های ما فقط ۶۲ نفر از مرضی را توانستند بپذیرند و بمعالجه آنها پردازند.

مراجعت ما کدونالد از « رئوس » به « سویدا »

روز نهم ژانویه (۱۳ ذیحجه) فوج « فرر » و گردان « پالم بینی » بقسمت ما کدونالد ملحق شدند و ما کدونالد از « مورا » و « گارسیا » و « ژنستار » خارج شده از راه « فالست » روز یازدهم به « رئوس » رسید و از اینجا مراسله ای بسرتیب لوئی وینن (۳) که در تارا گن بود نوشت و سرتیب « شوارتز » بدبخت را از او خواست و باو پیشنهادی در باب مبادله اسرا نمود در این محل خبر رسید که روز ۶ در حکومت کشوری و لشکری مملکت « کاتالونی » تغییراتی حاصل شده و انقلابی در آن سرزمین حادث گردیده است . حزب عامه چون از « ادنل » که زخم برداشته و بجزیره « مینورک » رفته بود راضی نبودند ابرونزو (۴) جانشین او را مستعفی کردند و « کامپوورد » را بفرماندهی کل قوی منصوب نمودند و تقریباً تمام سرتیب های قدیم را بخارج فرستاده مقامهای ایشان را بـسـرهـنـك ها سپردند .

« ما کدونالد » دید بهیچوجه نمیتواند به « تارا گن » حمله ببرد زیرا که نمیتوانست بقشون خود که در « رئوس » جمع بودند آذوقه برساند و چون تجارت

مختصر محلی هم که هرآن از طرف مردم «آرا گن» در خطر بود کفایت احتیاجات قشون او را نمیکرد، ناچار بسمت «لریدا» برگشت و از جانب مشرق بطرف «والس» حرکت نمود تا از راهی که از طریق «فن کالد» و «من بلان» و «برژاس» در امتداد شمال غربی به «والس» می‌رود خود را باین شهر اخیر برساند.

زدخورد در والس

مارشال میخواست درضمن راه ازهرنوع جنگ وجدال احتراز نماید بهمین نظر قشون خود را درشب ۱۴ قریب بنصف شب حرکت داد و سفارش کرد که بارعایت نهایت سکوت این کار را انجام دهند.

موقعیکه اردوی او بمحل «ویلا لونگا» رسیدند صبح دمید؛ بعد از مختصر استراحتی بطرف «والس» روانه شدند و «تره زل» که با چند نفر سوار از جلو حرکت مینمود هشت نفر سواره سان یا گو (۱) را دید که بطرف دره فرانکولی (۲) فرود می‌آیند، «تره زل» بتعاقب آنها پرداخت و موفق شد که یکی از ایشان را که اسبش در غلطید دست گیر نماید. این شخص اسیر اظهار داشت که یکی از افواج قشون «کامپوورد» که در تحت سرکردگی سارسفیلد (۳) اند و عدد ایشان بالغ بر ۵۰۰۰ پیاده و ۷۰۰ الی ۸۰۰ سوار است بسمت والس پیش می‌آیند.

سرتیپ «اوژن» مأمور شد که در صورتیکه دشمن در «والس» نباشد بتصرف آنجا قیام نماید وعده ای را بعنوان اکتشافات بطرف «پلا» روانه کند.

در همان موقعیکه سرتیپ «اوژن» بدشمن مصادف شد خصم عقب کشید و اوژن تا دامنه جبال «فیگارالا» ایشان را تعقیب نمود. «سارسفیلد» در این نقطه مقاومت سخت به خرج داد و تمام قوای

خود را در مقابل گردان ضعیف ایتالیائی که قریب دوساعت از بقیه اردو دور مانده بودند بکار واداشت .

در این اثنا « ما کدونالد » که از گرفتاری پیشقراول اردوی خود بکلی بی اطلاع بود و برخلاف تصور میکرد که ایشان او را بخوبی اجرا کرده اند ستونهای از قشون را که در گردنه ها متفرق بودند جمع آوری نمود و باروبنه و اشیائی را که در حرکت اسباب زحمت بودند از خود دور کرد و بجای آنکه بیهوده خود را در این طرف و آن طرف گرفتار کشمکش کند در مواقعی که اردوی او داشتند مقیم ماند .

بواسطه غلبه سواره نظام اسپانیائی « اوژن » صلاح ندید که بار دیگر با ایشان در جلگه دست بگیربان شود و از روی اضطراب طرف کوهستان رفت تا دیگر اسپانیائیها نتوانند سواره نظام خود را بکار بیندازد ولی اندکی طول نکشید که مجروح شد و اردوی او در خطر عظیم افتاد . سرهنگ فوج اول ایتالیائی موفق شد که انتظام اردو را محفوظ دارد و عقب نشینی را بوسیله حمله ۱۵۰ نفر از سواران فوج ۲۴ بسواران اسپانیائی بوضع آبرو مندانه ای بانجام برساند .

کمی بعد گردان « پالم بینی » که قریب صد نفر سواره بریاست سرهنگ « دلورت » در مقدمه آن بودند بحمايت گردان « اوژن » روانه شدند و این عده با رشادت تمام جلوی تعرض اسپانیائیها را گرفتند . سرهنگ « دلورت » هشت زخم سبک برداشت و از قشون ما قریب ۲۷۲ نفر زخمی شدند و ۵۰ نفر هم بقتل رسیدند .

مارشال از زدو خورد گردان « اوژن » فقط وقتی اطلاع بهمرسانید که آتش جمعی از قشونرا که در فاصله بعید بتیر اندازی اشغال داشتند مشاهده کرد؛ کمکهایی که پس از اطلاع فرستاده شد بقدری دیر رسید

که دیگر بدرد تعاقب دشمن نخورد فقط بوسیله آنها توانستند قشون متفرق را جمع آوری نمایند و قسمتها را که در خطر بودند رهائی بخشند.

فردای آنروز «کامپوورد» که این فتح بر مراتب جسارتش افزوده بود شخصاً در طلوع صبح بوالس حمله برد و قراولان گردان «پالمینی» را که در آن طرف دره از سمت مشرق شهر را حفظ می نمودند بیاد آتش گرفت.

يك بها دران که کلیسائیرا سنگر کرده بودند و چند دسته قشون دیگر که جلوتر بودند موفق شدند که جلو اسپانیائیه را که شبانه از «تاراگن» بیرزن آمده بودند بگیرند و اگر چنانکه سرتیپ «سالم» خیال داشت باو اجازه حرکت داده شده بود او و «پالمینی» میتوانستند از طرف مقابل و از جناح چپ ایشانرا بکلی درهم بشکنند.

همانروز صبح «سارسفیلد» از جانب مقابل یعنی از قسمتی که از میدان جنگ خارج بود شروع بحرکت کرد و غرضش این بود که از راه «پلا» ما را مورد تعرض قرار دهد.

«لریدا» و جلگه «اورژل» — «نوگوئرا» ها

اردو روز ۱۶ طرف نصف شب حرکت کرد و روز ۱۹ به «لریدا» رسید روز ۲۳ «سالم» در محل «بل پوئیک» تمام سوارانیرا که به آرکا (۱) و ژونه (۲) رسیده بودند برای جمع آوری آذوقه و حیوانات و اربابها که «فرر» و «پالمینی» در دره های نوگوئرا تا حد مرتفعات «تالارن» بدست آورده بودند در جلگه اورژل (۳) گرد آورد. سرتیپ فن تان (۴) هم که بجانشینی «اوزمن» انتخاب شده بود برای تعمیر و ترمیم لوازم کار عده خود در «بالاگر» ماند.

در حقیقت حرکت اردو در حکم يك نوع عقب نشینی بود از سواحل

«کاتالونی» بطرف جلگه «اورژل» و منابع ثروتی «آرا گن» و در این نواحی جدید آذوقه و سیورسات بهتر بدست می آمد.

سربازان غیر منظم اسپانیائی در جنوب «سرورا» و نزدیکی سانتا-کلمادو کوئرال (۱) جمع آمده و قوای منظم ایشان هم در اطراف «ایگوآلدا» بودند و باین ترتیب تمام ناحیه کوهستانی را در تصرف گرفته و راه بارسلن را بروی ما بسته بودند.

از طرفی دیگر «سوشه» چنین مصلحت دید که با قوای خود در این موقع به «سارا گس» برگردد؛ دشمن از تمام این حرکات استفاده می کرد و عموم این پیش آمدها را بنفع خود برمیگرداند.

بسط قدرت فرماندهی سوشه — مراجعت سرتیپ «گیومینو» و «ترهزل» بفرانسه

در این اثنا ناپلئون ترتیب تشکیلات قشونی خود را در این ولایات تغییر داد و فرماندهی آنها را نیز بوضع دیگری برگرداند؛ یعنی «سوشه» را مأمور محاصره «تارا گن» نمود و قسمتی از ولایت «کاتالونی» را هم که در مغرب لوبرگا (۲) بود بر حوزة فرماندهی او افزود و قریب ۲۰/۰۰۰ نفر از قشون اردوی ما کدونالد را هم مأمور پیوستن باردوی آرا گن کرد میدان عملیات برضد «کاتالونی» و مرکز تهیه سیورسات هم بتمام ولایت آرا گن بسط یافت دهلیز تنگ ناسازگار راه «پری نیان» به «فیگر» و «تارا گن» نیز برای این قسمت ضمیمه گردید، در عوض حوزة مأموریت «ما کدونالد» محدود و بهمان قسمت علیای ولایت «کاتالونی» منحصر شد.

ناپلئون در همین تاریخ سرتیپ «گیومینو» را از اسپانیا بفرانسه

احضار نمود و به «برتیه» دستور داد (۱) که در باب تشکیلات قشونی کاتالونی با او شور نماید. در تاریخ سپتامبر (۲) کلارک (۳) جسارت ورزیده الحاق این ولایت را بفرائسه پیشنهاد کرد ولی ناپلئون بعلی معقول اجرای این نقشه را زود دید و آنرا تصویب نکرد.

گیومینو در ۱۰ فوریه (۲۸ محرم ۱۲۲۷) بامعیت ترهزل (۴) از محل «لریدا» حرکت کرد و از طریق پا کا (۵) و سمپورت (۶) و «الورون» بردو آمد و در ۱ فوریه بیاریس رسید.

۴ — تعیین حدود ولایات هانس

سال قبل ولایت دوک نشین «الدنبورک» و شهرهای اتحادیه «هانس» ضمیمه ممالک امپراطوری ناپلئون شده بود، گیومینو از طرف امپراطور مأمور شد که حدود بین این ولایات و مملکت «وستفالی» را تعیین نماید بهمین عزم در ماه ژون (جمادی الاخری — رجب) بمعیت «ترهزل» حرکت کرد و بانجام این مأموریت رفت.

(۱) نمره ۱۸۳۸۸ از مراسلات ناپلئون بتاريخ ۳۰ دسامبر ۱۸۱۱ (۱۳ ذیحجه ۱۲۲۵) خطاب به «برتیه» در باب استشاره از گیومینو که مدتها در محل بوده در باب تشکیلات «کاتالونی».

(۲) ۱۸ سپتامبر ۱۸۱۱ (۷ شعبان ۱۲۲۶)

(۳) Clark (۴) Jaca

(۵) ترهزل در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۸۱۱ (۲۸ ذیحجه ۱۲۲۵) بدرجه سلطانی

نایل شده بود.

(۶) Somport.

(۷) ما از اطلاعاتیکه «ترهزل» در ضمن این سفر بدست آورده بود در موقعیکه مابین سولت Soult و «سوشه» مباحثاتی در ۱۸۱۳ — ۱۸۱۴ در باب عملیات مشترکه در خط سمپورت در گرفته بود استفاده کرده ایم (رجوع کنید بکتاب: نه ماه جنگ در اردو مارشال سولت).

خیالاتی که بنا پارت ابتدا در باب شرق نزدیک و هند کرده بود بعد از شکستی که در مقابل حضار های شهر عکا یافت از میان رفت ولی چند سال بعد در «فینکن اشتاین» دوباره تجدید شد، مأموریت «گاردان» به ایران و دست و پا های فرانسه در عثمانی و بالکان و یونان و الماسی و آلبانی و مصر و ولایات مختلفه متعلق بسلطان و اطراف مدیترانه، دست اندازی باسپانیا و طمع در بحریه آن مملکت، تهدید روسیه و اعلان جنگ بآن دولت یا باقتضای زمان متحد شدن با مملکت مزبور همه نشانه ای از سیاست بنا پارت و عملیات نظامی او در باب اجرای خیالات فوق است ولی این عملیات همه جا بمقاومت سخت انگلیس ها بر می خورد و بشکست سیاسی یا نظامی بنا پارت منجر می گردید.

اگر چه پیشرفت های ناپلئون در «فربدلند» و «تیسلیت» و «مسکووا» و مسکو راه جدید را برای وصول بهند در پیش نظر می آورد ولی با وجود این پیشرفته ها و فتوحات «اوسترلیتز» و «ینا» و «واگرام» و تأسیس مملکت تحت الحمايه آلمان بنام (هیئت اتحادیه رن) و الحاق ممالك دیگر اجرای نقشه سیاست عالمگیر ناپلئون در میدان های «ترافالگار» و «بایلن» و «ویتوریا» از هم پاشید و در مسکو که میتوان آنرا برای بنا پارت عکای دیگری دانست نقشه فوق قطعه قطعه شد و در «لایپ زیگ» ضربت مرك چشید و در «واترلو» ب خاک نیستی فرو رفت.

ارکان حرب امپراطور - اداره اکتشافات و تهیه حرکت

در ژانویه ۱۸۱۲ (ذیحجه ۱۲۲۶ - محرم ۱۲۲۸) ناپلئون جمیع نقشجات و اسناد و احصائیه هائیرا که در باب روسیه بدست آمده بود امر داد جمع آوری و حاضر کردند در ماه فوریه (محرم - صفر) دستور داد که

اطلاعات راجع بخطوط راه و منازل را تکمیل کنند مخصوصاً در باب راههای آبی بین دو شطرن و «نیمن» را که متوجه سرحد هستان است تحت تدقیق و مطالعه بیاورند. این مأموریت بعهده گیومینو محول شد و گیومینو برای جمع آوری این جنس اطلاعات عده ای از مهندسين جغرافيا را بآن حدود مأمور کرد تا راهها را شخصاً ببینند و بوسیله سفرنامه های مختصر او را از وضع وسایل انتقالیه و منازل راه و جمعیت و عدد منازل و منابع زندگانی طرق فوق مسبوق نمایند.

گیومینو چون جزء ارکان حرب امپراطور و مربوط بمرکز اردو بود مستقیماً با سرتیپ گیومینو راه ورشو بمسکورا پیش گرفت و خود ترهزل میگوید که:

« من اوضاع این راهرا هر روزه بگیومینو راپرت میکردم، راه ویلنا به اسمولینسک و مسکو را با اعتماد تمام میپیمودیم و بهیچوجه در باب نتیجه مثبت این سفر دور و دراز شکی بخاطر خود راه نمی دادیم، حتی دل خود را خوش می کردیم و می گفتیم که بعد از انعقاد معاهده صلح در مسکو يك قسمت عمده از اردوی خود را از راه ایران و افغانستان بهند می فرستیم و شوکت انگلیس را در آن سرزمین در هم می شکنیم. من که لا اقل يك نصف از این راه طویل را دیده بودم از خوشحالی در پوست نمیگنجیدم و میگفتم که بار دیگر این راهرا طی خواهم کرد و در این سفر پر حادثه هادی قشون خواهم شد ولی چه سود که خرمن این خواب و خیالات را یکباره تند باد حوادث نابود کرد و حقایق وقایع عموم توهما ترا از میان برد ».

در مدت این سفر سخت پر خطر مهندسين جغرافيا همه وقت در جزء پیشقراولان قسمت های مختلفه و گاهی هم با سواره نظام همراه بودند

امپراطور توقع داشت که روز بروز مهندسین نقشه متوقعی را که اردو اختیار می کنند باطلاع او برسانند و خط سیر قشون را طراحی کنند و میدان های جنگ را نقشه بکشند و علت این اصرار او آن بود که در این نواحی صعب العبور مجهول با نداشتن هادی بدون نقشه قدم برداشتن امکان نداشت و عموم سرتیپ ها و سرهنگ ها بنقشه احتیاج مبرم داشتند در ماه اوت قریب ۱۰۰۰ نسخه نقشه روسیه که ۵۰۰/۰۰۰ ورقه بود از طرف انبارقشون بقسمتهای مختلفه اردو تقسیم شد؛ چون درباب توزیع نقشه اسراف شده بود در ۲۵ دسامبر (۱۹ ذیحجه) دیدند که بیش از ۲۰ نسخه دیگر از نقشه روسیه در انبار موجود نیست؛ تلفات اعضای هیئت نقشه برداری نیز زیاد شد و از این بابت نیز اسباب نگرانی دیگری فراهم آمد چه از ۲۵ نفر مهندسی که با اردو عازم شده بودند ۱۰ نفر کشته، ۳ نفر مجروح و ۷ نفر اسیر شده و ۳ نفر هم بفرانسه برگشته بودند بطوری که در موقع مراجعت از روسیه اردوی بنایارت ۲ نفر بیشتر مهندس نداشت.

از مراسلات «ترهزل» چنین برمیآید که در موقع تهیه جنگ و شروع بمخاصمت تاجه حد روح نشاط و فرح بر افراد حکومت داشته و چگونه از پیش آمد بلیه بی نظیری که کمی بعد فرا رسید غافل بوده اند.

از برلین ۳ آوریل (۱) ۱۸۱۲ (۲۰ ربیع الاول ۱۲۲۸)

تازگی بشهر قشنگ و فقیر برلین رسیده ام فرماندهی سوار نظام دو نفر سرتیپ بامن است چون اسبهای این قسمت خسته بودند و نمیتوانستند با ارکان حرب کل در حرکت همراهی کنند تعهد آنها را بمن سپرده اند. رسیدن ما بکنار شط الب بعد از گذشتن از يك اوقیاس گل ولای صورت گرفت، و قتیکه تپه های پر علف ساکن از نظرم محو شد و بجای آن جنگلهای سرو و کاج و دشتهای شن زار

(۱) از طرف ترهزل بخواهرش که در کوچه سوربن نمره ۴ در پاریس منزل داشته.

براندبورک نمودار گردید از این تغییر منظره مسرور گردیدیم. این قسمت در حقیقت از همه جهت فقیر است در این ناحیه اسب های اعلای کاری حیوانات لاغر اندامی دیده میشود که آنها را چهار بچهار بجلوی ارابه میبندند برای آنکه بهتر در نظرها جلوه داشته باشند، مرد ها از جهت زیبایی پست ترند زنهای دهقانی هم تفاوت هائی دارند که در نظر اول نمایان است. با وجود تمام این مراتب بتو با کمال اطمینان میگویم که من در مقابل تمام این ناملائیات راضی بودم زیرا که اسب های ما از سابق بهتر راه میرفتند و همیشه یکی دو ساعت زود تر به منزل میرسیدیم. بعلاوه زنهای اینجا با وجود آنکه در جنگلها تولد و پرورش یافته اند بهیچوجه خوی ماده کرک را ندارند، برخلاف همگی سفید و متناسب الاعضاء و باریک اندامند و هیچگونه خوی وحشیت از ایشان مشاهده نمیشود، با کمال یطرفی میگویم که از وایمار (۱) تا اینجا هیچ نقطه ای را ندیدیم که منظره مردم آن تا این حد مرا بگیرد.

منزل در اینجا خانه ایست که پدر و مادر و دختری سه نفره دو حجره آنرا گرفته اند این دختر شوهر دارد و در پتسدام است. يك حجره ونیم دیگر از آن در دست من و یکنفر دانمارکی عالیجاهیست که ۸۴ سال دارد وزن او که از مردم برلین است در مرحله ۶۶ از زندگیست و این زن که گویا در جوانی بسیار زیبا بوده همین حاله هم زنی نیکو منظر و خوش محضر و در محاوره بسیار خوش بیان است.

تا دو روز دیگر من از وقایع مهم دربار کریستیان چهارم و فردریک کبیر و غیره اطلاع بهم خواهم رساند. راستی فراموش کردم بتو بگویم که در کوتا (۲) بصرف شام با امیر آنجا مفتخر شدم، من این امیر را در دربار او فقط از اینجا شناختم که لباس ساده ای در برداشت و بهیچوجه از جهت ملبوس با درباریان سراپا آراسته خود شبیه نبود. کیسوی عاریه خرمائی رنگ مجمعی بر سر داشت که تازدیک چشمانش افشاندن بود، ردنگت کویاهی برنگ توتون اسپانیا در بر او و کفشهای سبک رقص دریا و بیست عدد انگشتی در ده انگشت دستان سفید او بود و علاوه بر این انگشتیها سه عدد دیگر هم در شست های او دیده میشد، ردنگت او بقدری کوتاه بود که ابتدا من خیال کردم امیر نیم تنه در بر کرده است. صورتش نیمی چین خورده و نیمی زرد چشمانش احوال و قیافه اش مضحک بود و هیبتی داشت که

بدون اغراق مرا در معرفی خود دوچار اشکال کرده و در زحمت کلی انداخته بود
 سرتیپ گیومینو پهلوی ملکه سر میز جا گرفت، من کمی آنطرف تر امیر
 نشسته بودم و بین من و او یکی از خانم های جوان درباری بود که چندان وجاهتی
 نداشت ولی چون زرنک و مزور بود گاهی از تعارفات مضحکه آمیز نسبت بخود
 بخنده میآمد و بمن خنکی حرکات او را پوشیده میفهماند. مثلا امیر گاهی او را
 بفرشته جنگل تشبیه میکرد و گاهی بناده بیر و گاهی بیاتلاق های شهر فلسینک (۱)
 و میگفت که تو سرایای عشاق خود را مثل اینکه دچار تب و لرز شده باشند به
 ارتعاش میآوری.

من در این حوزه امتیاز خاصی داشتم زیرا که نشان ایرانیکه همراه
 من بود امیر را فوق العاده نسبت بمن بر سر مرحت آورد و بحالی برای او
 پیداشد که اطلاعات شرقی خود را بکاربرد ولی این اطلاعات هم محدود بود و
 هم خارج از موضوع.

بعد از صرف شام تمام جمعیت متوجه من شدند، دیگر اینجا کسی از
 اینکه چطور ممکن است شخص ایرانی باشد تعجبی نمیکرد بلکه تعجب حضار از
 این بود که چطور ممکن است کسی بایران برود و در این موقع در «گوتا»
 باشد. یکی از درباریان گرانجان سعی داشت که بهترین آداب فرانسویرا در این
 مجلس بخرج من بدهد و مقصود او این بود که بمن بفهماند که او حافظ آداب و
 شئون دربار های قدیم است، کمی بعد فهمیدم که این شخص کوئت لوسکه (۲)
 است که چند سالی است در این دربار اقامت اختیار کرده است خلاصه از قصر
 امیر گوتا بقدری یادگار های خوشمزه با خود آوردم که تمام فردای آنروز را
 بیاد آنها خوش بودم، میخواهم که تو هم از آنها نصیبی برداری و بجای نوشتن
 شرح ایام زحمت این پنج روز اسب سواری و خیالات و یادگارهاییکه برای
 نقل آنها هیچکس را هم نداشتم این تفصیل را برای تو بنویسم.

در اینجا بواسطه رسیدن دو مراسله از رفقای اسپانیا بسیار مسرور شدم
 یکی از ماریون (۳) سلطان فوج مهندسی است یکی دیگر از کسیکه تو او را
 نبیشناسی. این رفیق دوم بمن نوشته است که از بس چشمان سیاه دیده ملول شده
 و بحال من که بیوسته بچشمان آبی نظر دارم غبطه میخورد. منم از این بابت چنانکه

باید شادم ولی خیال میکنم که اگر رفیق اسپانیائی من دو جفت چشمان فتانی را که در کوچه « سوربن » است میدید از ملالت و خستگی بیرون میآمد . (تره زل)
 منزل من مشرف بر گردشگاه باروچ دروازه شارلوتنبورک (۱) است ،
 همینکه مختصر آفتابی میشود تمام افراد طبقه زیبای شهر بانجا بگردش میآیند
 مخصوصاً جوانان برای نمایش دادن اسبها و لباسهای متحد الشکل خود سراسر
 آن گردشگاه را فرا میگیرد ، من تاکنون بیش از يك اسب ندارم آنهم چون خسته
 است زیاد برای حرکات مختلفه اسب تازی چندان حاضر نیست . امروز اسب
 دیگری میخرم و کیسه ام بهمین علت سخت سبك خواهد شد .

از برلین بتاريخ ۲۲ آوریل ۱۸۱۲ (۲) (۸ ربیع ثانی ۱۲۲۷)
 همانطور که سابقاً بتو نوشتم هنوز دو برلین استراحت میکنم : منزل من
 مشرف بر زیباترین گردشگاههای شهر است و من از پنجرها حرکت اشخاص سراپا
 آراسته فرانسه و آلمانرا تماشا میکنم . هم منزلهای من مردمانی بسیار خوبند و از
 مصاحبت یکنفر صاحبمنصب بهیچوجه غذایی ندارند بخصوص که من ترتیبات کار خود
 را بشکلی میدهم که در ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر برای شام حاضر باشم اگر چه
 ملاحظه این مسائل برای من چندان سخت نیست ولی در نظر ایشان فوق العاده
 اهمیت دارد بخصوص که جماعت مزبور سابقاً از قبول نظامی درخانه خود ادا داشته
 اند و این اولین باریست که یکنفر صاحبمنصب در خانه ایشان منزل میگیرد .

من روزی لااقل يك بار اسب سواری میکنم و اینکار یا جهت نمایشهای
 نظامی و عادت دادن اسبهاست و یا بمصاحبت سرتیپ و رفقا . دارائی من از این
 بابت دو اسب است و خادمی دارم که بالسنة فرانسه و آلمانی و لهستانی و روسی
 آشناست و از هر جهت وسایل اصلی کار ما برای حرکت بطرف روسیه فراهم است .
 چهار سرتیپ و دو سرهنك از صاحبمنصبان ارکان حرب باهم در زیر يك
 چادر زندگی میکنند و اردوی مشترك کوچکی درست مینمایند . دو روز قافله خود
 را برای حرکت بازدید کردیم و در جلگه « شارلوتنبورک » اردو زدیم . ستون ،
 مرکبست از چهار سرتیپ و دو سرهنك ، شش آجودان ، سی نوکر ، هشتاد اسب ، سه
 درشکه روباز ، دو ارابه روسی و دو حیوان بارکش حامل خوراکی ، تمام این جمعیت

بشکل مربع و دورا دور چادر جمعند تا تحت نظر باشند و دست رسی بآنها بسهولت انجام گیرد و من در آسیا هرگز ربع این وسایل را هم نداشتیم مسافرت ما مثل مسافرت راهبین انجام میگرفت ، آجودانهای مادر داخل چادرها بودند و برای ما هرروزه غذای گرم تهیه میشد . من باز میبینم که از بلاد و هرمحل ثابتی بدم میآید ، از این حکم کلی فقط میتوانم عروس عالم یعنی پاریس و بلندیهای ممالک لاتینی نواد را استثنا کنم .

من در اینجا چند بار شنیدن کنسرت موفق شدم ولی هیچوجه لذت موسیقیهای خودمانرا نداشت در اینجا اطلاق کنسرت ها را بوضعی ساخته اند که صدا را بهتر منعکس کند و سازندگان هم همه از هنرمندان ماهرند ولی عیب مردم اینجا این است که بقدری بنوای سازهای آلمانی علاقه مندند که تقریباً آواز را از کنسرت خارج کرده و هیچگونه توجهی بآن ندارند ، باوجود این بموسیقی فرانسوی هم بنظر بد نمی نگرند و آنرا از موسیقی ایتالیائی کمتر منفور میدانند و در حقیقت هم در این کار محقند زیرا که اگر ایشان هم مثل پیروان سالخورده موسیقی در فرانسه دوچار بی احتیاطی میشدند شاید حاله بهمان سر نوشت گرفتار میآمده و جوانان لاینقطع گوشهای صلب ایشانرا بآهنگهای دلکش ایتالیائی میآزرده و وادار بتختهٔ سرودهای کپی (کاردن) که تا این تاریخ هنوز مایهٔ نشاط ایشان است میکردند . من بشرط اینکه این مطلب زیاد شیوع پیدا نکند ، جسارت کرده بتومیکویم که از شنیدن موسیقی داستان مذهبی موسوم به چهار فصل فوق العاده ملول شدم با اینکه خیال میکنم این موسیقی از هایدن (۱) معروف هم باشد . آیا هنرمندان ما هنوز در باب لطف کار استادان سوربن اتفاق کلمه دارند ؟ آواز های ایشان باندازه ای خوب باهم جفت میآید که نشنیدن آن برای شخص تولید تنگی حوصله و بی صبری میکند .

آیا در باب هیئت ما در اینجا چه خیال میکنی ، مانعی نیست میتوانی بدون رودربایستی از آن سؤال کنی ، جمعیت ما مرا پدرخانهٔ خود خطاب میکنند و این در حکم توهینی بر من است بخاطر آمد که برای شب اول ژانویهٔ آینده مرا شب نشینی دعوت کرده اند ، دلم میخواست که بودی و برای این شب جشن قطعه شعر مناسبی میساختی ، من ناچارم که اندکی از جلال مقام خود را در قبول دعوت ان

شب فدای سعادت دوستی کنم و باین کیف خوش باشم .

خدا حافظ ، خواهر عزیزم ، غالباً از حال خود بمن بنویس و از فرستادن گلهای نظمی که بال خاطرت هرروز دردم صبح میشکفاند مضایقه نما .
(تره زل)

هنوز بزیارت رفیق بیچاره بیمار خود یعنی ربول (۱) موفق نیامده ام .
اینجا برف فراوان است و نزیباً هرروز برف می بارد .

ازپوزن بتاريخ ۲ ژون ۱۸۱۲ (۲) (۲۱ جمادی الاولی ۱۲۲۷)

خواهش دارم که شعرهائیرا که آن ساکن مغولستان در لباس آنها خیالات خود را مجسم ساخته دوباره بخوانی ، قرائت آنها لابد در تو همان خیالات لطیفی را که « لافتن » غالباً در عالم پیغمبری دستخوش آنها بوده تولید خواهد نمود . خیلی میل دارم که در اولین مراسله خود بعضی قطعات منظوم از شعرهای خود را برایم بفرستی ، اگر وقت تویش از این وجرات من اندکی از این زیاد تر بود توقع خود را بیشتر میکردم و میگفتم که يك نسخه كامل از تمام اشعار را که تا کنون سروده ای بدست خود برایم بنویسی و بفرستی . قطعاً نمیتوانی تصور کنی که من در ساعاتیکه از هر گونه قبل و قال هر قسم فکر نظامی میگیرم از ورق زدن آن کتابچه چقدر لذت خواهم برد ، این کتاب بتعبیر لاتینی *Venio Mecum* من خواهد شد (۳) ، اگر معنی این عبارت رانداستی از (هیریه) دانشمند پیرس . تمنی میکنم این کتاب کوچک را برای من مهیا کنی و مابین سطرها هم فاصله زیاد بگذاری تا من بتوانم تصحیحات و حواشی چند از خود بر آن بیفزایم . امیدوارم که فرستادن قطعه ای را که برای عید « لوردن » ساخته ای و تصادفاً در یکی از مراسلات خود از آن صحبت داشته بودی فراموش نخواهی کرد . حکمت در باب موزیک آن علی العجالة برای من ممکن نیست زیرا که اگر فی المثل بخوایم آنرا بدهم بعضی از موزیکچیان ارکان حرب بنوازند نوای آن لابد در مقابل غریب صداها توپ که حالیه فقط صدای چرخ آنها در حرکت مارا بعد از آورده نمودی نخواهد داشت . خوشوقتم که موزیکچیان ما هم بهمین عقیده اند و امیدواری دارند که در آینده باین امر قیام نمایند خیلی متاسفم که رفیق نظامی حکیم من از کسرتها ی خود بی نصیب مانده زیرا که او با وجود داشتن دو منصب نظام و حکمت بصنایع مستظرفه ایطالیاهم عشق سرشاری دارد .

(۱) Reboul مهندس جغرافیا از اعضای هیئت مأمورین ایران

(۲) مراسله (تره زل) بخواهرش .

(۳) یعنی چیزیکه دائماً همراه کسی است و از او جدائی اختیار نباید ،

بتازگی کاغذی از اوداشتم نوشته بود که بزودی باردوی بزرگ ما خواهد پیوست از بس باو گفتند که برای علاج مزاج فلان آب یا فلان آب را اختیار کن ملول شده آتش را بر هرگونه آبی ترجیح داده و از یاریس بکنار «ویستول» شتافته است و در آنجا منتظر است که امپراطور تصمیمی در باب ما اتخاذ نماید. اعلیحضرت روز ۳۰ شب باینجا رسید و صبح حرکت کرد، ما هم فقط انتظار رسیدن اسبهارا داریم تا در تورن (۱) باو ملحق شویم. تمام رفقای ما مثل لوی له و کوزل (۲) جلورفته اند.

مدت اقامت ما در اینجا ۲۵ روز طول کشید و در این مدت از سرمای سخت زمستان بگرمای تابستان افتادیم، حاله هوا عالی است و گویا چهار یا پنج ماه متوالی یعنی تا فرارسیدن سرمای زمستان حال بهین منوال خواهد بود. هشت روزی را خوشبختانه با (ریول) گذراندم حال او حاله بسیار خوب است و باروشای جدید خود مشغول کار شده و قتیکه رسید شنید که من تمام لوازم سفر خود را گم کرده ام، فردای آروز او را دیدم که در اطاق سرگرم نصف کردن اثاثیه و لباس خود است و تصمیم دارد که نیمی از آنها را برای من بفرستد، البته من از این رفتار دوستانه اوسوء استفاده نکردم و چند روز بعد معلوم شد که در موقع حرکت از برلین غفلتی شده و لوازم سفرم را در منزل جا گذاشته بودند و (لوی له) تمام آنها را برایم آورد.

(ترهزل)

از وی تبسك (۳) بتاريخ ۱۰ اوت ۱۸۱۲ (غره شعبان ۱۲۲۷)

امروز بطرف «اسمولنسك» که میگویند از طرف روسها بکلی تخلیه شده حرکت میکنیم جای افسوس است که نمیتوانیم باروسها يك جنگ عمومی قطعی بکنیم قشون سراپا برای جنگ يك پارچه آشند. این جنگ هر قدر هم سخت و مشکل شود چون بامپراطور کمال اطمینان را داریم طالب آیم. حرکت اخیر ما فقط در حکم شکاری بود که در طول میدانی بوسعت ۷۰ فرسخ اجرا شد. لهستانیها همانطور که در مراجعتم شرح حال ایشانرا بتو نوشتم همه جا بهمان حال باقند.

(ترهزل)

تمام مردم اینجا بواسطه نبودن شراب و شرب آبهای بد دوچار مرض مضحکی شده اند من هم باین کیفیت عادت کرده ام ولی سلامت مزاجم بنهایت درجه خوب است.

(۱) Turin (۲) Cuzel و Lhuillier هردو از مهندسين جغرافيا —

لوی له از اعضای سفارت ایران بود، (۳) Vitebsk

هر قدر هوا گرمتر میشود بیشتر میخورم . یخ را مثل قند میجوم عادت همه همین است بهمین جهت در تمام قراء و قصبات یخچالهای متعدد وجود دارد

(گیومینو) «وترهزل» در تاریخ ۲۹ ژون (۲۰ جمادالثانیه) از شط «نیه من» در محل پیلونی (۱) که در شمال کوونو (۲) واقعست با اردوی نایب السلطنه ایتالیا عبور کرده بودند و اردوی ایشان بلافاصله پشت سر اردوی پادشاه ناپل بود و در آخر ماه فوریه (آخر رجب) با امپراطور در جنگهای استروونو (۳) و «وی تیسک» و در ماه اوت (شعبان) در محاربات کراسنوئی (۴) و «اسمولنسک» شرکت کردند.

اسمولنسک و مورا - ارکان حرب پرنس اوژن - نایب السلطنه ایتالیا -
(برودی نو) - (فابویه) و (مارمون) - مسکو

روز ۲۲ اوت (۱۲ شعبان) سرتیپ دوسول (۵) رئیس ارکان حرب «پرنس اوژن» در اردوی چهارم بفرا نسه فرستاده و مقام او بسرتیپ «گیومینو» داده شد.

از نوویه (۶)، نزدیک ویاسما (۷) بتاريخ ۳۰ اوت ۱۸۱۲ (۲۰ شعبان ۱۲۲۷) خیلی اوقاتم تلخ است که چرا نتوانستم از «اسمولنسک» بتو کاغذی بنویسم و بگویم که دو روز دست بکار جنگ بودیم و این قلعه مهم را بعد از دو روز کشمکش تسخیر کردیم.

روسها در اینجا فقط برای بدست آوردن فرصت از خود دفاع میکردند و گرنه بیشتر از اینها میتوانستند مارا در اینجا نگاه دارند. این پیش آمدها مرا امیدواری میدهد که بگرفتن چند نشان مفتخر خواهم شد باین تفصیل که امپراطور دیشب همینکه اطلاع یافت که من از احوال این قلعه مسبوقم مرا پیش پادشاه ناپل فرستاد تا اطلاعاتی را که لازم دارد باو بدهم. من چهار نعل دو فرسخ و نیم راه را طی کردم و باو که در جلوی سوار نظام و در میان توپخانه سبک بود و پرسفیدی

Krasnoï (۴) Strovno (۳) Kovno (۲) Piloni (۱)

(۵) Dessoles (۶) قصر نوویه Novie در شمال شرقی (ویاسما) است - این

مراسله را (ترهزل) بخواهرش نوشته . (۷) Viasma

برکلاه خود داشت و دشمن را بهمین نظر متوجه خود میکرد رسیدم. (۱)
این پادشاه چند سئوالی که بکار او میخورد از من کرد، بقیه روز را بی کار
نزدیک او ماندم و تا حدی که حال اسبم اقتضا داشت در عقب او میرفتم. روز بعد
سرتیپ رئیس من مرا خواست و برای تحقیق معابر شط «دنه پر» مرا بآن سمت
روانه نمود. در موقع مراجعت قشون دوش بدوش امپراطور بشدت تمام بشهر حمله
میکردند، من فقط بنظاره حال جنگ اشتغال داشتم و چون از تیررس گلوله دور بودیم و گمراه ریزی
تو بهما هم چیز مهمی نبود اینکار چندان زحمتی نداشت، اندکی بعد رئیس ما عوض
شد زیرا که امپراطور سرتیپ را بنا بدرخواست نایب السلطنه ایتالیا که دو سال بود
این تقاضا را میکرد بریاست ارکان حرب اردوی چهارم فرستاد.

نایب السلطنه او را با احترام تمام پذیرفت و طرف اعتماد کلی خود قرارداد.
ما هم از این بابت بی نصیب نماندیم و در همین حاله هم اداره ما از هر جهت مفیدتر
از ارکان حرب امپراطوری است زیرا که ما در آنجا فقط در حکم چاپار بودیم
ولی کارهای اینجا بمکس همه موجب تحصیل تجربه و تعلیم است. در ابتدا من
باین تغییر راضی نبودم مگر برای سرتیپ (گیومینو) ولی حالیه مطمئنم که با وجود
آنکه در هر جارتبه آخر رتبه ماست این دفعه چیزی زاد از کف نداده ایم. این هشت روز
اخیر را خیلی راه رفته ایم و امید ما این بود که روسها در «دروگو بوژ» یا «ویاسنا»
که هر دو از بلاد مهمند انتظار ما را دارند ولی از این دو شهر هر دو گذشتیم و
جز جنگهای پس قراول که اردوی ما بهیچوجه در آن شرکت نکردند عملیات دیگری
نداشتیم. امروز را راحت داریم ولی فردا خیال میکنم که عازم مسکو شویم.
فاصله ما از سی فرسخ متجاوز نیست. این جنگ هم مثل جنگ اسپانیاست زیرا که
دشمن در هر طرف مردم را بترك آبادیهاییکه در سر راه ماست و امیدارد با این
تفاوت که اهالی اینجا در حکم گله گوسفندند و از جلوی ما بدون آنکه در حرکت
شتابی کنند و یا سر خود را بعقب برگردانند میگریزند هیچگونه جمعی از دهقانان یا
حرکتی در هیچ طرف دیده نمیشود، چنین بنظر میرسد که تمام روسیه با عظمت
فقط بقشون خود زنده است در صورتیکه جنبش این قشون هم در سایه فعالیت نیست

(۱) فانتن ده اوآرد Fantin des Odoares در کتاب خود صفحه ۳۱۹ بتاریخ
۲۳ اوت (۱۳ شعبان) میگوید که در اردوی ما اطلاعات همیشه نسبت باستحکامات
«اسمولنسک» بی اساس بود زیرا که اگر خوب از اوضاع آن باخبر بودیم مرتکب
این دیوانگی نمیشدیم و بزور بتسخیر این مکان مهم قیام نمینمودیم.

بلکه حرکتی قسری و جبری است. این قشون وقتی که ما بآن حمله میکنیم نمیتواند در میدان میاند، فرمانفرماهان روسی این سکون احقانه قشون را تا امروز وسیله بسیار خوبی برای منظم عقب نشاندن لشکر کرده اند و بهمین جهت کمتر اتفاق افتاده است که قشون روس در حال هزیمت پراکنده شوند.

خیلی بعید بنظر میآید که این قشون حتی در حصارهای مسکو هم برای جنگ بزرگی حاضر باشند احتمال دارد که تا پانزده روز دیگر بمسکو برسیم و حالیه از مملکت پر ثروت « اوکراین » عبور میکنیم اگر دشمن بخواهد که در زمستان با ما طرح جنگ بریزد چون ما در عقب خود چنین مملکت حاصلخیزی داریم از جهت فقدان آذوقه باو بیشتر صدمه وارد میآید تا با و دیگر این دفعه سربازان ما مثل ایام اردو کشی اول لهستان دچار عجز نخواهند شد.

من در مقابل سرما تهیه خود را دیده ام و پوستینی دارم که آنرا مثل لباس پائیز میپوشم در اواسط اکتبر (ماه دوم پائیز) پوست قشنگ خرس یا گرگی روی آن خواهم انداخت و مثل لباس خنده آوری که در « کروآسی » داشتم لباسی جهة زمستان خود تهیه خواهم کرد دیگر نخواهم فهمید که آب در چه درجه منجمد میشود. از « لیتوانی » که گذشتیم هوا خوب شد و سرزمین نیز بسیار قشنگ است. من خیلی خوشوقتم که نواحی را که سه سال قبل بعجله دیده ام حالیه به ثانی می بینیم. شاید گمان میکنی که برای من بهتر این بود که همان راه آنوقت را پیش بگیرم و بمیل در راه توقف ننمایم.

خدا حافظ، خواهر عزیزم، از طرف من عموم افراد خانواده را پیوس. این کاغذ بیشتر معرف حالت مزاجی من است. از بابت دلم مطمئن باش که نسبت بتو در آن تغییری حاصل نشده. (تره زل)

در جنگ برو دینو (۱) تره زل رفیق همسفر خود در ایران « فابویه » را که سمت آجودانی (مارمون) را در اسپانیا داشت ملاقات کرد. مارشال بسختی زخم برداشته و از بدبختی بکار جنگ آراییل (۲) دست زده بود.

۱ کتشافات و اطلاعات « تره زل » در سال ۱۸۰۹ (۱۲۲۴) تمام جزئیات راجع با سمولنسک و استحکامات آنرا روشن کرده بود. این مراسله میفهماند که امپراطور از آن اطلاعات مسبوق شده و « تره زل » را از نظر دور نداشته بود.

(۱) Borodino (۲) Arapiles

در این تاریخ «فابویه» را پیش امپراطور فرستاده بود که جریان اوضاع را بعرض برساند.

مارشال در این جنگ در تاریخ ۲۲ ژویه (۲۲ رجب) مجروح شد و «فابویه» در ۶ سپتامبر (۲۸ شعبان) بارکانهرب کل ناپلئون رسید و این درست در شب چنک «برودینو» بود. ناپلئون او را بگرمی پذیرفت و از «مارمون» دلننگ شد که چرا در صورتیکه اردوی اعلیحضرت «ژزف» و دورسن (۱) بتقویت او میآمد قبل از رسیدن این لشکرها بجنگ اقدام کرده و این دو شعر را در آخر بیانات خود خواند:

«بی تابی و نافرمانی رفیق پل امیل (۲) شاهد فتح را در آغوش آنبال (۳) قرارداد.» بعد گفت:

«مارشال شما از بس با فکر است مغلوب شده، برای غالب آمدن باید مثل من خر بود» (نقل از بیان «گیومینو» برای «ترهزل» در تاریخ اول مه ۱۸۲۳ مطابق ۱۶ ذیحجه ۱۲۳۸).

روز بعد «فابویه» که در میدان جنگ حضور داشت پیش چشم ناپلئون در نقطه‌ای که از میدان مرکز حقیقی عملیات بود شرکت کرد و پای او زخم منکری برداشت و چون خواستند پای او را قطع کنند زیربار نرفت. از مسکو بتاريخ ۱۶ اکتبر ۱۸۱۲ (۸ شوال ۱۲۲۷) (۴)

من از موقع بسیار خوشی استفاده کرده این مراسله را بتو مینویسم، فابویه عزیزم که در اینجا بدیدار او خرسند بودم امروز عازم سفر دور و دراز اسپانیاست. چند روزی را بمصاحبت یکدیگر خوش بودیم، لابد بتو خواهد گفت که حال من در اینجا خوب و کاملاً بروفق مرام است. سرما هنوز چندان نزدیک نیست و سختی و آزار آن هم نباید مثل زمستانهای فرانسه باشد حتی این ایام چند روزی بکلی تابستان بود. بفابویه تبریک بگوئی که پای او الحمدالله بجاست و بمقام نایب

سرهنگی نیز ارتقا یافته است. خیلی دلم میخواست که میتوانستم خبر نیل خود را نشان و رتبه «شوالیه لژیون دنور» بتو بنویسم ولی این کار هنوز عملی نشده باوجود این امیدواری دارم زیرا که ترفیعات ارکان حرب مارا هنوز امپراطور امضا نکرده است.

برای «لور» چند قطعه شال همراه «فابویه» فرستادم. آن قطعه که کشمیری است هدیه ایست از طرف برادر شارلمانی (۱). بقیه را هم لابد خواهد بخشید. خیلی متأسفم که آن اندازه که میخواهم نمیتوانم بنویسم زیرا که بهیچوجه وقت آزاد ندارم.....

(تره زل)

احتیاطی که «تره زل» در ضمن این اردو کشی برعایت آن مجبور بوده بلاشک نگذاشته است که تأثیرات وقایع را در خود کاملاً تشریح کند و اوضاعی را که دیده و یا در آنها دخالت داشته بنویسد. از یکطرف برای جلوگیری از پریشانی حواس کسان خود اوضاع را بر وفق مرام جلوه میداد و از طرفی دیگر روحیه قشون و احتیاط های لازم او را باین کار مجبور می نموده است. مذاکرانی که صاحب منصبان عالی رتبه قشون علناً میکردند و مکاتباتی که با پاریس داشتند و انتقاداتی که مینمودند با وجود آنکه علو مقام ایشان لااقل باید آنها را برعایت اعتدال و انتظام وادار در اذهان مردم اثرات سوئی بخشیده و اخلاق عمومی تزلزل یافته بود و این کیفیت برای دشمن فائده عظیمی داشت. عاقبت امپراطور مجبور شد که از چند نفر سخت مؤآخذه کند چنانکه «دهسول» در نتیجه همین قبیل حرکات فوری از اردو طرد شد و این کار بسیار بجای و بموقع بود و اگر چه عامه این پیش آمد را حمل بکسالت مزاج او میکردند ولی حقیقت امر بکسی پوشیده نبود.

بهر حال مراسلات «تره زل» در باب عملیات نظامی حاوی تفصیلاتی نیست مجموعه یادداشت هایی که مشارالیه هر سال با دقت زیاد در ضمن سفر

هائی خود بر میداشت از میان رفته .

بدبختانه اطلاعات راجع باین سال در دست نیست و یاد داشت سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مفقود شده فقط بعضی ملاحظات از او موجود است که باز برای بیان شرح حال او رهنمائی است و باین وسیله و بكمك مراسلات او و شرحی را که در باب سرتیپ « گیومینو » نوشته میتوانیم بدانیم که در چه نقاطی سفر کرده است . در ۶ سپتامبر (۲۸ شعبان) در فتح « برودینو » حضور داشته و در حصار عظیم آنجا بانایب السلطنه و دلزون (۱) و موران (۲) و ژرار (۳) همراه بوده . و در ۱۵ بشمال مسکو رفته و در اینجا با امپراطور که پس از حریق شهر از ترس قطع ارتباط باردو از کرملین بیرون آمده بود رسیده و در ۱۶ پرنس « اوژن » پیوسته و در ۱۸ بکرملین رفته است .

نایلثون خیال داشت که تاپیترزبورک جلو برود و نایب السلطنه و ارکانحرب اوهم تهیه این کار را میدیدند ولی بعضی دیگر رأی امپراطور رازدند و گفتند که اکثریت قشون احتیاج باستراحت و صلح دارند ، امپراطور هم از تصمیم خود دست برداشت ولی مناكرات صلح بهیچ جا منتهی نشد بلکه مصیبتی را که در کار پیش آمدن بود شدت داد و قشون روس بدون آنکه دیگر از ما وحشتی در دل داشته باشند اطراف ما را گرفتند و در زیر آتش تفنگهای ما بما حمله میآوردند

در فوج ۱۳ — مالویاروس لاوتر (۴)

در ۲۹ اکتبر (۱۱ شوال) اردو از مسکو بیرون آمده و در ۳۰ (۱۵ شوال) پیشقراول اردوی نایب السلطنه برای تصرف معابر « مارویارس لاوتر » بطرف شهر حرکت کرد « دلزون » دو گردان در شهر گذاشت و روز ۲۴ یکی از خونین ترین جنگهای این اردو کشی که آنرا « ترمزل » زیبا ترین عملیات لشکری پرنس اوژن نامیده اتفاق افتاد . (دلزون) بقتل رسید و گیومینو فوراً به فرماندهی فوج او منصوب گردید . شهر مابه — النزاع بود و هفت دفعه دست بدست گشت و در این گرو دار غالب صاحب منصبان ارکانحرب پرنس زخم یافتند « ترمزل » چنین مینویسد :

« دشمن و ما هر دو در يك موقع به « مالویاروس لاوتر » رسیدم

و اردوی نایب السلطنه مجبور شد که دست بکار یکی از سختترین وقایع این جنگ شود. « دلزون » رشید در موقعیکه از قسمت سفلی شهر دفاع میکرد در مقابل حمله کلی روسها که مالک قسمت علیای شهر شده بودند جان داد. قوای ما بطرف پل عقب نشستند ولی همینکه گیومینو بفرماندهی برقرار شد کار را مرتب کرد و جلوی پیشرفت دشمن سد شد و ما از خطر جستیم .

مقام قشون ما در یک بلندی بود که در طرف زیر و دور خم رودخانه لویا (۱) واقع شده و مرتفعات متصرفی دشمن کاملاً بر آن مشرف بودو ساختمانهایی که مالو (۲) در رأس این زاویه کرده طبقه طبقه در دامنه این بلندی و روی جلگه قرار داشت. توپخانه روسها که بر روی زمین مرتفعی که درست در جلوی شهر بوده دره مقابل را زیر گلوله میگرفت ، قسمت عمده اردوی روس در جلگه بیرون شهر و خارج از حد تیررس توپهای ما بودند . وضع زمین طوری بود که برای ما تغییر جهت آتش امکان نداشت و جز در حدود دره ای که در آنجا بودیم بجای دیگر نمیتوانستیم تیر بیندازیم در صورتیکه توپخانه روسها بمناسبت حسن موقع تمام حرکات ما را فلج کرد و ما را در رودخانه و حوالی آن از کار انداخته بود .

در موقعیکه « گیومینو » فرمانده شد دو گردان از قشون « دلزون » را ووسها از شهر بطرف پل لویا عقب رانده بودند ، « دلزون » مجدداً مقام تعرضی اختیار کرده تا حدود میدان بزرگ کلیسا و حوالی جلگه جلو رفته بود ولی روسها بار دیگر لشکریان ما را با گودال عقب راندند . « گیومینو » بکمک « ترمل » وبعجله تمام برای اردو مواقع مطمئنی اختیار نمود تا اردوی چهارم برسند و چند دسته بمب انداز در کلیسا

و منازل بالای دره مشرف پیل گذاشت و بایشان امر کرد از جای خود حرکت نکنند و کاری ب نتیجه حملات آینده مانداشته باشند.

روسها شش بار حملات ما را عقب زدند ولی هنوز گیومینو کمکهای تازه ای تهیه میدید و ما را با بمبله تعرضی دیگر بیشت سر روسهایی که از پیل تجاوز میکردند امیدوار می نمود.

تزدیک ساعت ۱۱ فوج بروسیه (۱) و در ساعت ۲ پینو (۲) و قراولان همایونی ایتالیائی رسیدند شهر تسخیر شد و بالاخره برای توپخانه محالی جبهه بسط دامنه آتش فراهم گردید (۳).

افواج «ژرار» و کمپان (۴) پلی دیگر بموازات و در طرف راست پیل اول ساختند و بکمک لشکریان نایب السلطنه تا ساعت ۱۱ شب جنگیدند و معابر را حفظ کردند.

تره زل چنین مینویسد:

« ما و روسها از بس خسته شده بودیم در میدان جنگ خوابیدیم و خود را از هم تمیز نمیدادیم. فردا صبح پای سرتیپ در موقعیکه بدیدن موقع جدید قشون میرفت زخم سختی خورد و این ضربت بنتایج و خیمی منجر شد زیرا چون خود او نتوانست چنانکه باید بعملیات اکتشافی قیام نماید دیگری که مأمور این کار شد یعنی گورگو (۵) درست این امر را تعقیب نمود و چنین گفته شد که دشمن مهای تجدید جنگ است در

(۱) Beroussiers (۲) Pino

(۳) دوریه او Durriea آجودان فرمانده و معاون ارکانجرب اردوی چهارم و ژیفلنگا Giflenga (سرتیپ و آجودان نایب السلطنه) و تره زل (آجودان گیومینو) فرانسوی و ایتالیائی همه در مرتفعات بالای شهر بسختی میجنگیدند تا آنکه روسها را عقب زدند (یادداشتهای سرتیپ کنت دو سگور Comte de Ségur ج ۵ صفحه

۲۱۳ - ۱۱۴ (۴) Compans (۵) Gourgand

صورتیکه در حقیقت در کار عقب نشینی بطرف کالوگا (۱) بود. در نتیجه این راپرت غلط و صوابدید اجماعی سرداران امپراطور امر داد که از همان راهی که آمده بودیم یعنی از «ویاسما» و «اسمولنسک» بطرف «ویلنا» عقب بنشینیم. خلاصه دو قشون مثل اینکه دو سردار آن در باب تعطیل جنگ قراری گذاشته باشند در صورتیکه شب پیش هر دو عازم درهم دریدن یکدیگر بودند مدت دو روز هر کدام عقب میرفتند. بعد از ختم جنگ «گیومینو» مجدداً بهمان مقام ریاست ارکان حرب برقرار شد و در خدمت نایب السلطنه باقی ماند.

روز ۲۵ صبح امپراطور که محافظین صحیحی نداشت مورد حمله یکدسته از قزاقان قرار گرفت و بزحمت بسیار از چنک ایشان گریخت. روز ۲۶ تصمیم گرفت که از رفتن بطرف «کالوگا» منصرف شود و به موژائیسک (۲) که بر سر راه «ویاسما» است برگردد. مجموع مجروحین اردوی چهارم از ۲/۰۰۰ نفر متجاوز بود.

ویاسما — معبر «وپ» اسمولنسک — کراستویه — بره زینا
پناری — ماریان وردر — پوزن — ماگدبورک — لایپزیک.

در ۳۱ اکتبر (۲۴ شوال) قزاقها ستون های ما را با حملات پیاپی خسته کردند اول نوامبر (۲۵ شوال) بار و بنه نایب السلطنه را در ولی چه وو (۳) بین گیات (۴) «ویاسما» بغارت بردند. برف شروع شده سرما نیز سحت و نواحی اطراف از همه چیز خالی است سیورسات اردو قلیل و انبارها تهی است.

در ۲ نوامبر قبل از اینکه به «ویاسما» برسیم اردوی چهارم موقعی که میخواست بشهر ورود کنند شنید که پس قراول قشون را که تحت سرکردگی

داووت (۱) است روسها محصور کرده اند، فرمانده اردو فرماندهی پس قراولی را به نی (۲) وا گذاشت و اردو را برای نجات «داووت» عقب کشید.

روز ۹ به (وپ) که قبل از «اسمولنسک» است رسیدیم. پلیرا که «اوژمن» روی این نهر ساخته بود خراب کرده بودند. قزاق ها اردوی چهارم را که از بقیه سپاه جدا مانده بودند بیاد گلوله توپ گرفتند. روز ۹ و ۱۰ بآب زدیم و با اینکه تا زیر بغل افراد در آب و یخ بود از رودخانه گذشتیم. با وجود مجاهدات «گیو مینو» که در این موقع پیش سرهنک کتن (۳) فرمانده توپخانه اردوی چهارم آمده بود سعی داشت که عملیات و رانندگان توپها را بسر غیرت بیاورد نتیجه ای نرسید (۴) و چنین مصلحت دیدند که از راه اضطرار توپخانه اردو را که ۶۰ توپ وعده ای اسب و بارونه بود رها کنند و این امر موجب خسران بزرگی شد.

اردوی چهارم در این موقع جز ۵/۰۰۰ نفر عده و دو قطعه توپ چیزی دیگر نداشت قزاقها هم لاینقطع بجلو و عقب اردوی ما حمله می کردند و ما را بستوه می آوردند. عاقبت در روز ۱۳ یعنی سه روز بعد از اردو های دیگر با اسمولنسک رسیدیم و سرما در این موقع به ۲۸ درجه در زیر صفر تنزل یافته بود. (۵)

(۱) Davout (۲) Ney (۳) Cotin (۴) سرهنک گری یوا Griois

هم در جلد دوم صفحه ۲۱۱ از کتاب عملیات شخصی (گیومینو) ذکر کرده (۵) بعض رسیدن یاروهای اسمولنسک عده ای سرباز متفرق را دیدیم که خون چکان از گرد راه میرسند. سلطان «تره زل» آجودان سرتیپ گیومینو نیز در آن میان بود از ابتدای عقب نشینی ما این صاحب منصب هنرمند مأمور انجام مشاغل خطیر شده و همه را با همتی فوق وصف ب نتیجه رساند. در این روز او را برای ترتیب کار فوج ۱۴ مخصوصاً عقب گذاشته بودند. در مراجعت بما گفت که در دهی نزدیک راه مانده و در میان دشمن محصور شده بود ولی در عمارتی چوبی که نرده های محکم داشته بقدری مقاومت بخرج داده تا بالاخره روسها از او دست برداشته و در پی عقب ماندگان اردو رفته و بقتل و غارت آنها پرداخته اند، راه از نقش این جماعت بدبخت پر بود (نقل از کتاب شرح اردو کشی روسیه تألیف «لابوم» مهندس جغرافیای ارکان حرب نایب السلطنه ص ۳۰۴)

در موقعیکه «داووت» و «نی» و «اوژمن» در اسمولنسک گرفتار و سرگرم قتال بودند امپراطور در «کراسنویه» بقشون «کوتوسوف» برخورد «میلورادویچ» هنگام طلوع صبح بنایب السلطنه حمله برد. پرنس بهمراهی «گیومینو» و «لابه دوایر» و «ترهزل» و ارکان حرب خود و یک عده سواران همراه جلو پیشقراولان حرکت میکرد و در راه یک عده سربازان تک تک و عقب ماندگان اردو به دند که سواران و افرادی که از اردوی چهارم عقب مانده و برای اتصال بایشان میتاخذند ایشانرا باین طرف و آن طرف میراندند «گیومینو» و صاحب منصبان زیر دست او از میان این جماعت تمام نفراتیرا که مسلح بودند با ملاحان فوج قراولان در حاشیه جنگلی که در طرف جاده بود جمع آوری کردند نایب السلطنه در این اثنا بچهار نعل برگشت و افراد اردوی خود را که جمع کرده بودند امر بتفرقه کرد. این اردو نتوانستند «گیومینو» و فوجیرا که از افراد تک تک تشکیل داده بود از خطر دشمن محافظت کنند و نزدیک شد که دشمن میان ایشان تفرقه بیندازد ولی «گیومینو» بزودی افراد فوج خود را بمرعب مربع تقسیم کرده آنها را بسلامت باردوی چهارم رساند و در این موقع نفرات او هر کدام در نقطه ای از میدان جنگ قرار گرفته بنبرد مشغول شدند.

اوضاع و احوال اردوی چهارم نیز چندان تعریفی نداشت ولی خوشبختانه شب در رسید و «گیومینو» عده ای از لهستانی ها را که زبان روسی می دانستند و اما کن را میشناختند در جلوی اردوی خود گذاشت و این جماعت موفق شدند که دشمن را غافل کنند و بروسی بقراول دشمن خود را مأمور انجام مأموریت سری معرفی نموده ۳/۰۰۰ نفر از بقیه اردوی چهارم را که عقب مانده بودند نجات دهند. ناپلئون در این موقع در محل «کراسنویه» به «کوتوسوف» حمله کرد و مقصود او از این حمله آن بود که میلورادویچ را باین سمت بکشاند و «داووت» و «نی» را که عقب

مانده بودند نجات دهد. داووت اندکی بعد بدون زحمت زیاد رسید و بار دو ملحق گردید.

اما «نی» با ۶/۰۰۰ نفر با قوایی پنج مقابل قوای خود بجنگ مشغول شد و کمی بعد عده نفرات او بنصف رسید. فرن ساك (۱) و پله (۲) این جنگ را نبرد دلیران لقب داده و نقل کرده اند که «نی» شبانه بچه سختی از شط نیمه منجمد (دنیه‌پر) عبور نموده و عبور او از این رودخانه بمراتب سخت تر از گذشتن «اوژن» از «وپ» بوده. این سردار رشید بعد از گذشتن از «دنیه‌پر» با عده خود می‌جنگید و آنقدر پافشاری کرد تا با ۱/۰۰۰ نفر به اردو پیوست و امپراطور در این موقع «اوژن» را بجلوی او فرستاده بود و اوژن در نصف شب ۲۱ در ارچا (۳) باو رسید.

بقیه نفرات اردوی چهارم در محل «استودیانکا» در شب ۲۷ تا ۲۸ از نهر بره‌زینا (۴) گذشتند، در آن طرف «ویلنا» با وجود سیورسات و وسایل فراوان قشون مجال پیدا نکرد که بترمیم خرابیها و اصلاح حال خود بپردازد و «نی» و «گیومینو» و «تورن» و «ترمزل» هر قدر سعی کردند گاریهای حامل خزانه قشون را حفظ کنند ممکن نشد ناچار آنرا روی سربالائی یخ بسته پوناری () رها کردند و محتویات خزانه را مابین سربازها تقسیم نمودند و یا روی برف ریختند.

در ۵ دسامبر (۳۰ ذیقعد ۱۲۲۷) ناپلئون دیگر از فرماندهی بقیه السیف اردوی کبیر صرف نظر کرده باصرار بر رتبه (۶) که ناپلئون میخواست او را با جودانی «مورا» بگذارد فرماندهی را بمورا داد. اردوی چهارم که عده

نفرات آن در موقع حرکت ۴۲/۰۰۰ بود در موقعیکه در « ماریان وردر » در تاریخ ۲۴ دسامبر (۱۸ ذیحجه) بحضور غایب کردن نفرات آن پرداختند بیش از ۴۰۰ نفر عده نداشت.

در ۱۶ ژانویه ۱۷۱۳ (۱۲ محرم ۱۲۲۸) پادشاه ناپل که همه به بی لیاقتی وعدم شهامت و فعالیت او پی برده بودند بدون اجازه مقام فرماندهی خود را رها کرده بناپل رفت و اوضاع را که خود اسباب وخامت آن شده بود وخیم تر نمود. «پرنس اوژمن» که در این تاریخ در «پوزن» بود بجای او برقرار شد وبا فداکاری و فعالیت ملال ناپذیری زمام امور را بکف گرفت وبدون دقیقه ای اهمال مشغول تجدید انتظام قشون واصلاح حلال افراد گردید.

از « پوزن » بتاريخ ۱۳ ژانویه ۱۸۱۳ (۱) (۱۲۲۸)

مراسلات تو بمن از جهت شماره چندان زیادتیر از مراسلات من بنویست یا کم مینویسی و یا کاغذ هائیکه بدست من میرسد کم است. در موقعیکه از (ماریان وردر) بیرون میرفتم مراسلاتی از تو و از « لور » بدستم رسید که تاریخ ۱۸ نوامبر (۱۲ ذیقعد) را داشت. مندرجات آن حاکی از خبرهای خوش بود زیرا که لله الحمد همه سلامتند و نقاشها هم کارهای مهم خود را بانجام رسانده و مورد ستایش شما واقع شده اند، من خیلی از طرز حکمت خانم کوچکهای خودمان در باب قسمت داستانی پرده های نقاشی لذت میبرم. امیدوارم که حکمت ایشان صحیح و بروفق حکم ذوق سلیم باشد چه روش ایشان در کار صحیح است. باید در مقابل « لور » که هنوز جاهل است قدری تحمل بخرج داد، این جهالت او چند سالی طول خواهد کشید شاید هم مادام العمر باقی بماند زیرا که انسان بهر نسبت که یا بسن میگذارد استعدادش برای ترك این قبیل امور کمتر میشود و من این مسئله را در خود بیان میکنم زیرا که حالا دیگر نمیتوانم حتی يك كلمه را هم در مغز خود جادهم والسنه ممالکی را در آنجا زیاد اقامت کرده ام مثل آلمان و لهستان فرا بگیرم. شاید اگر بایتالیا که مملکتی جالب است و برای من تازگی دارد بروم عشق و

استعدادم برای آموختن زبان ایتالیائی زیاد تر شود بهمین نیت هم در مسکو یکنفر مستخدم ایتالیائی گرفته بودم ولی او همه کار را بآلمانی میکرد و بیطالت گوارای خود شاد بود .

عقب نشینی ما بنظر او هم خیلی دراز آمد و هم بسیار سخت بهمین جهت هم در « ویلنا » ماند و دیگر از جای خود حرکت نکرد . نوکر دیگرم را هم نزدیک مسکو بادو اسب و لباسهای دشمن گرفت و باین ترتیب هم اساس خیالاتم بهم خورد و هم کارهایم از ترتیب و نظم افتاد با وجود این من از فرا گرفتن ایتالیائی خود داری نخواهم نمود چه هم از نظر موسیقی مفید فایده است و هم احتمال دارد که دیر یا زود بیلان برویم . نایب السلطنه بفرماندهی کل سپاهیان نامزد شده و اگر چه اردوی چهارم باید به گلوگاو (۱) برود ولی سرتیب (گیومینو) اگر چندروزی هم باشد پیش او خواهد ماند . التفات او در حق ما هنوز از چند در خواست که در باب هیچکدام از آنها هم تصمیمی اختیار نشده تجاوز نکرده است ولی چون هنوز در هیچ بابی تصمیم گرفته نشده ناامید نیستم .

پیش تو اقرار میکنم که کم کم دارم از این شغل کسل میشوم اگر چه از بسیاری جهات موافق میل و باب من است و در مشغولیات نظامی خود مستقلم و با سرتیب در باب جزئیات کارهای سجلاتی اصطکاک ندام ولی باز میلم این است که آجودان هیچکس نباشم چه سرتیب باشد چه شاهزاده چه فرمانده کل قوی . سن من حالا دیگر اقتضای آنرا ندارد که در هر دقیقه باراده یکنفر بجنیم (۳۳ سال) . اگر نایب السلطنه بمن یک بهادران مستقل که بتوانم هیولیت (۲) رشیدمان را بآنجا منتقل نمایم بسیار مرحمت بزرگی بمن کرده موقع برای اینکار بسیار مساعد است من هم سعی میکنم از آن استفاده کنم ولی قبلاً میدانم که سرتیب بهر تقاضائی از من که منجر بدور شدنم از ارکان حرب شود جواب رد خواهد داد . امر دیگری که در حال حالیه برای من اهمیت کلی دارد اینست که من اگر با او نباشم خرجم بمراتب از این کمتر خواهد شد . من باز هم از ایجا بشما کاغذ خواهم نوشت زیرا که هنوز امکان این کار حاصل است . من هم اگر مثل « گیومینو » و « لوی لیه » قاصد های ارتباط داشتهم بیشتر کاغذ میفرستادم همیشه بما دستور میدهند که کمتر کاغذ بفرستیم . اولین مراسله خود را بعنوان انبار کل اردوی چهارم به (گلوگاو) بفرست ، اگر هم با نایب السلطنه در « پوزن » باشم آنرا بمن خواهند رساند .

در باب دو حواله ۱۰۰ فرانکی که از مسکو فرستاده بودم فراموش نکن

بنویس بینم چه کردی من از بابت سه رأس اسبی که در جنک در زیر پایم کشته شده ۱۳۵۰ فرانک حواله برسر دولت در بغل دارم ولی خیال نمیکنم غیر از اینکه دلم را گاه گاه بمطالبه آن خوش کنم ب نتیجه دیگری هم برسم .
(ترهزل)

حاجت بذکر ندارد اگر بگویم حالم خوبست زیرا که برای اجرای خدمت و ادامه راه تمام وسایل کارم آماده است ، دو اسب و یک نفر نوکر کوچک آلمانی و سه پیراهن و مقدار کافی شلوار دارم و گاهی هم که محتاج باشم سه شلوار بر روی هم میپوشم بعلاوه باین وضع دیگر مطمئنم که این شلوار ها و پوستینی را که روز و شب بر دوش دارم گم نمیکنم .

تا بحال بهیچ روز نامه ای دست نیافته ام که در آن از محافل ادبی و ذوقی صحبت باشد شاید من در قشون تنها کسی باشم که از این نعمت محروم و تا این حد بدانستن احوال عالم صنایع مستظرفه عشق میورزم . خیلی ممنون میشوم اگر نرات و عنوان جرایدی را که از ما شرحهائی مینویسند برایم بفرستی تا در شهرهائیکه مقیم میشوم آنها را تحصیل کنم .

در ۱۵ فوریه (۲۴ صفر ۱۲۲۹) گیومینو بریاست اداره نقشه برداری

قشون نامزد شد و در ۹ مارس (۱۷ ربیع الاول) با « ترهزل » پیش

« پرنس اوژن » بشهر « ماگدبورک » و از آنجا به « لایپ زیگ » رفت .

از لایپ زیگ بتاريخ ۱۵ مارس ۱۸۱۳ (۲۳ ربیع الاول ۱۲۲۹) (۱) ،

..... ما بار دیگر بارکانهرب نایب السلطنه که دو ماه قبل در (پوزن)

از خدمت او مرخص شده بودیم پیوستیم ، در (گلوگاو) و (برلین) و (ماگدبورک) بیشتر از حد لازم برای رفع خستگی و اصلاح نواقص کار وقت پیدا کردیم بطوری که دیگر بهچوجه از ناخوشی و کوفتگی و کسالت های دیگر صحبتی در میان نیست . حقیقت مطلب را بتو از (ماریان وردر) نوشتم (۲) و گفتم که کسالت من جزئی بود و با اینکه زکام سختی داشتم هیچوقت يك روز تمام در رختخواب نماندم و از وقتیکه از « ویستول » گذشتیم بکلی بحال سلامت برگشته ام . سابقاً يك گوشم را سرما زده بود بعد از مدتی فهمیدم که قطعه کوچکی از آن نیست . یکی از پاهای سرتیپ هم اندکی صدمه وارد آمد ولی حاله این درد علاج شده و غیر از آنکه

چند روزی مانع حرکت شد دیگر آزادی نداشت و اکنون درد آن چندان محسوس نیست .

«لویله» همیشه سلامت بود و حالیه هم بهمان حال باقی است . تمام این مطالب را برای آن مینویسم که خاطره های دردناک ایام عقب نشینی روسیه را از دل بیرون کنی . آن قضایا خاتمه یافت حالیه اراده و تصمیم ما این است که دست بکار جنگ شویم ولی تا مراجعت امپراطور امروز و فردا خواهیم کرد . میبینی که دیگر جای اضطراب کلی و تصور جنگهای بزرگ نیست . تمام این نواحی بسیار زیبا و قدم بقدم آن آبادی است و خاطر مسافر را هیچ ملالتی نیست جز اینکه در موقع فرارسیدن ساعات غذا آتش اشتهای او سرکشی میکند .

منزل من در خانه تاجری است بسیار مؤدب ولی چون خیلی جدی است قدری از این بابت و از بابت خانواده اش در زحمتم . در میان ایشان فقط يك دختر چهارده ساله است که زبان فرانسه را قدری روان تکلم میکند . ساعتی چند را بصحبت با او میگذرانم ولی از این وضع ملولم بخصوص که با مردان هم منزل حتی با خانمهای ایشان هم ارتباطی ندارم وضع زندگانی ما شکلی است که هرروز از این قبیل هم منزلها عوض میکنیم این گونه منازل برای ما حکم مسافرخانه را پیدا کرده با این فرق که از آنها هیچوجه یادگاری هم در خاطر ما نمیمانند و این امر در حال حالیه بصره من است .

اوضاع مالی من چندان خوب نیست ولی از چند محل باید این روزها بمن پول برسد مثلا فوق العاده دو ماهی که در قسمت جغرافیائی که ریاست موقتی آن با سرتیب است (۱) کار کرده ام هنوز وصول نشده بعلاوه شاید قیمت اسبهای سقط شده را هم بپردازند و این جمله غیر از اضافه حقوقی است که داده اند . اگر این پولها وصول شود قریب ۱۰۰۰ فرانک بر دارائی من افزوده میگردد و من نصف بیشتر آنرا پیش شما میفرستم زیرا که لابد در عرض این سال اخیر کسر دخل شما زیاد بوده است .

در خصوص ترقیات دیگر که اعتبار آنها در این حرفه ما بیشتر است باید اندکی دیگر منتظر صدور فرمان نشان (۲) و ترفیع (۳) خود باشم . رفیق که

(۱) گیومینو در تاریخ ۱۵ فوریه بریاست اداره نقشه برداری اردوی نایب السلطنه منصوب گردید .

(۲) در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۸۱۳ (۶ شعبان ۱۲۲۸) فرمان صدور نشان « لژیون دنور » بنام او صادر گردید .

(۳) در تاریخ ۳۰ مه ۱۸۱۳ (۳۸ جدی الاولی ۱۲۲۸) تیره زل رئیس بهادران شد

پیش سرتیپ قدمت خدمتش بیشتر است عنقریب در يك فوج فرمانده بهادران میشود و من تقریباً یقین دارم که موقع ارتقاء سرتیپ بفرماندهی فوج که نزدیک است بهمان رتبه فرماندهی بهادران خواهم رسید . بطوریکه اطلاع دارم واقعاً برای من تقاضای نشان شده ولی احتمال دارد که این بار هم مثل دفعات سابق بی نتیجه بماند ، این کیفیت زیاد باعث دلگرمی نیست حقیقه خجالت میکشم که بعد از این چنین جنگی بیاریس برگردم و نشان را نگرفته باشم .

باخود میگویم که باید امید را از دست نداد ولی این امر بیشتر برای تسلی دل است و عقیده باطنیم برخلاف آن حکم میکند و از وقتی که فراغت یافته ایم روز بروز ملالتم بیشتر میشود . اگر تولد من در انگلیس شده بود تابحال از غم و درد دق کرده بودم چه آب و هوای شمال استعداد مزاج را برای شدت این مرض زیادتیر میکند .

سرمای اینجا هنوز بجاست و مثل ماه ژانویه فرانسه است ؛ یوستین را تابحال بیرون نیاورده ام و تا آفتاب مرا زیر آن نبرد آن را از تن بدر نخواهم کرد . خیلی خاطرم آزرده است که چرا نتوانستم جامه خز زیبایی از روسیه برای شما بفرستم و افسردگیم امروز بیشتر شد وقتی که دیدم یکی از رفقا دو پالتوی کوتاه زنانه از پوست قاقم داشت و نخواست که یکی از آنها را بمن واگذارد . عنوان من همیشه ارکانحرب کل نایب السلطنه است اردو کشی ساکس در کار شروع شدن بود .

در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) ترهزل و « پرنس اوژن » در فوج « گیومینو »

بودند . ترهزل سمت آجودانی و « پرنس اوژن » ریاست ارکانحرب را داشت و در جنگهای لوتزن (۱) و باوتزن (۲) و گروس برن (۳) و یوتربخ (۴) و دنه ویتز (۵) شراکت کردند ولی در این حنك اخیر طرف شب (ترهزل) بچنك قزاقها اسیر افتاد ولی همان شب هم از کف ایشان گریخت و بعد در محاربات « لایپ زیك » و هو خایم (۶) و هانو (۷) دخالت کرد .

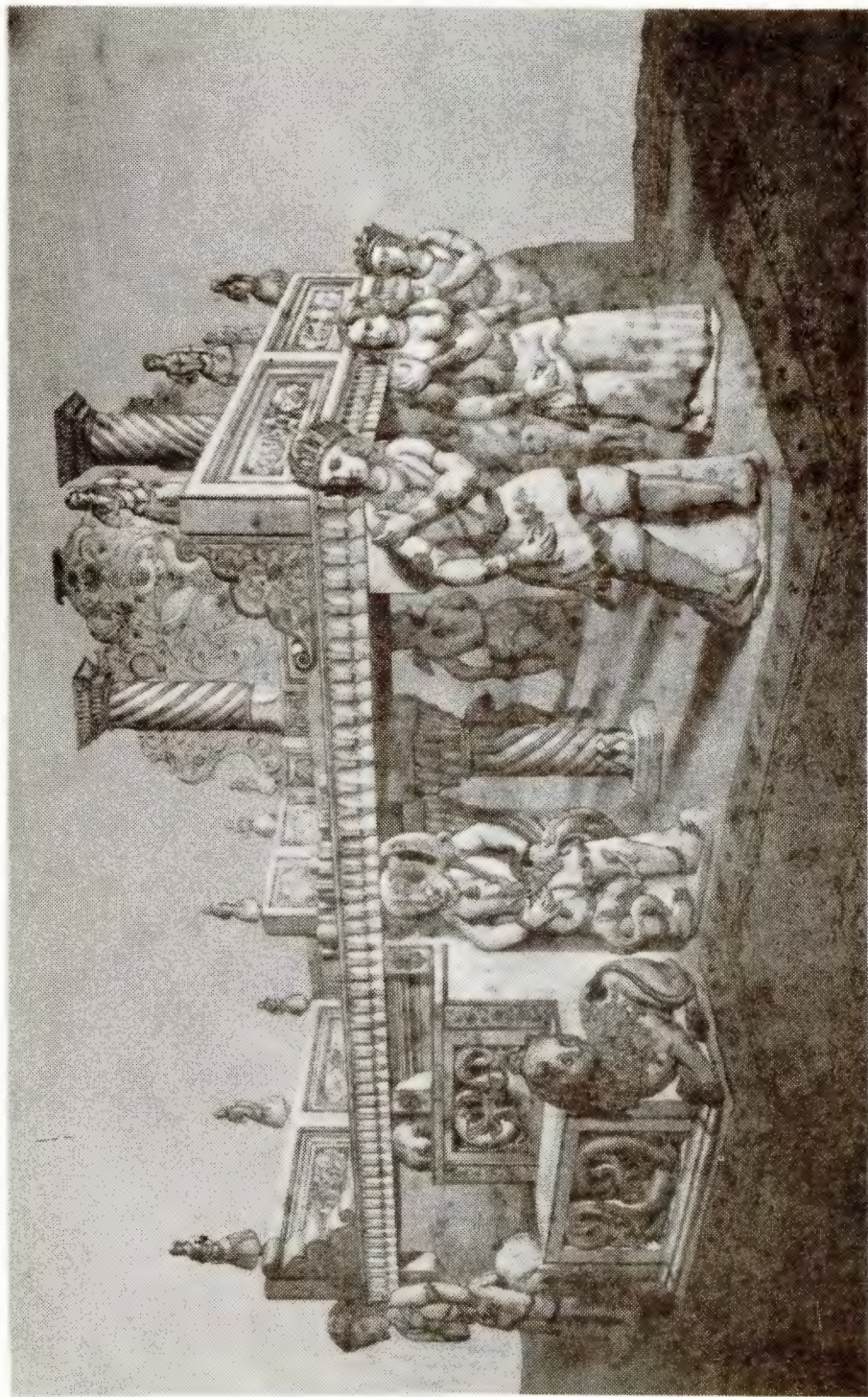
در ۱۸۱۴ (۱۲۲۹) در مایانس (۱) جزء اردوی سرتیپ
 «موران» محصور شد بعد سمت آجودان فرماندهی و رتبه سرهنگی
 یافته در تحت ریاست (کیومینو) بخدمات بسیار موفق گردید.

در ۱۸۱۵ (۱۲۳۰) ریاست ارک نحر و اندام (۲) باو محوّل
 گردید و در (لین یی) زخم سختی برداشت و در ۵ ژویه ۱۸۱۵ (۲۱)
 جمادی الاخری ۱۲۳۰) بدرجه سرتیپی رسید ولی در عهد رجّت
 خاندان «بوربن» بسلطنت فرانسه این درجه او توقیف شد و سیزده سال
 بعد یعنی در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۹ (۱۶ شعبان ۱۲۴۴) دو باره
 درجه سابق او را رد کردند.

از این ببعد دوره سرگذشت محاربات و عملیات او در سرحدات
 فرانسه و شبه جزیره «موره» و الجزایر است و این داستان باید موضوع
 جلد دیگری از این کتاب شود.

خاتمه





- تخت مرمر، که در تهران به فرمان فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۳۲۱ هجری

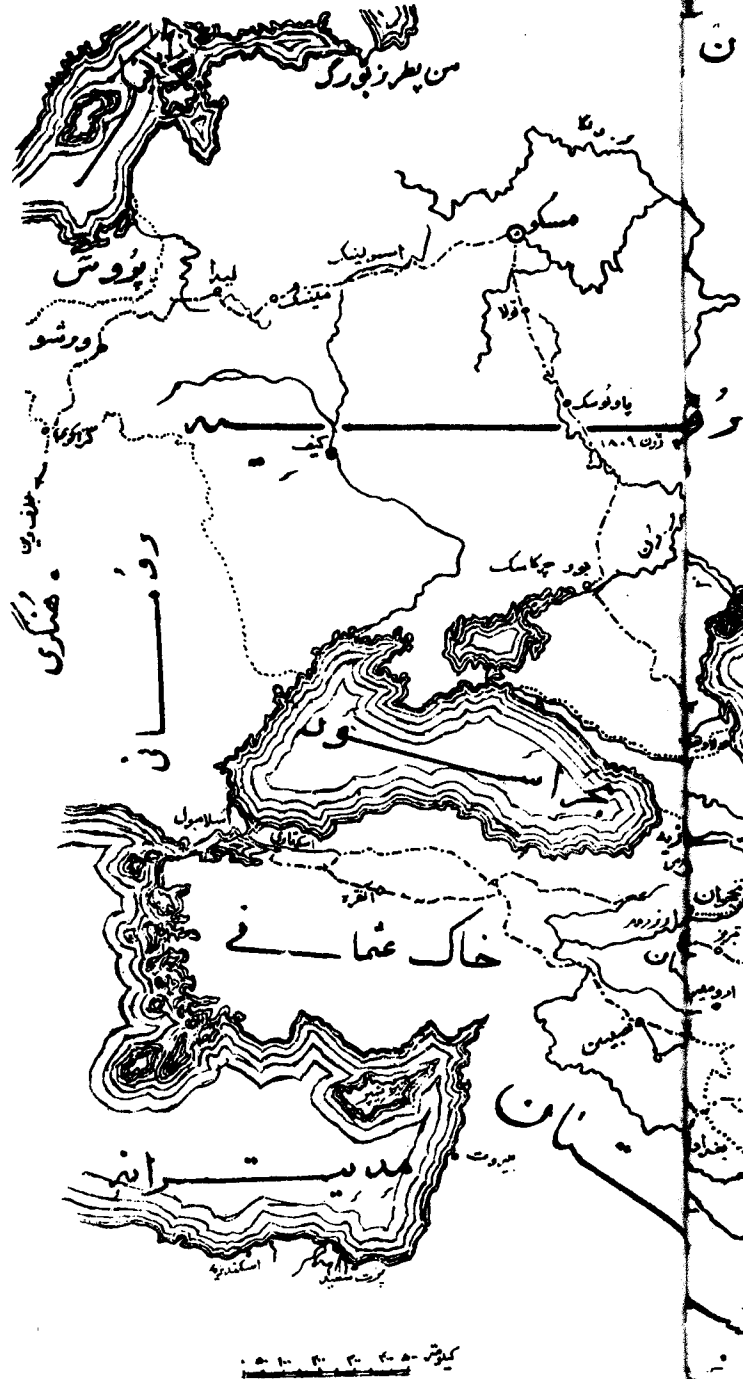
قمری (۱۸۰۹ میلادی) ساخته شده است.

فهرستاده ناپلئون بهندوستان

خط سیر تیره زل (۱۸۰۷-۸-۹) -----

خط سیر جیت مامورین -----



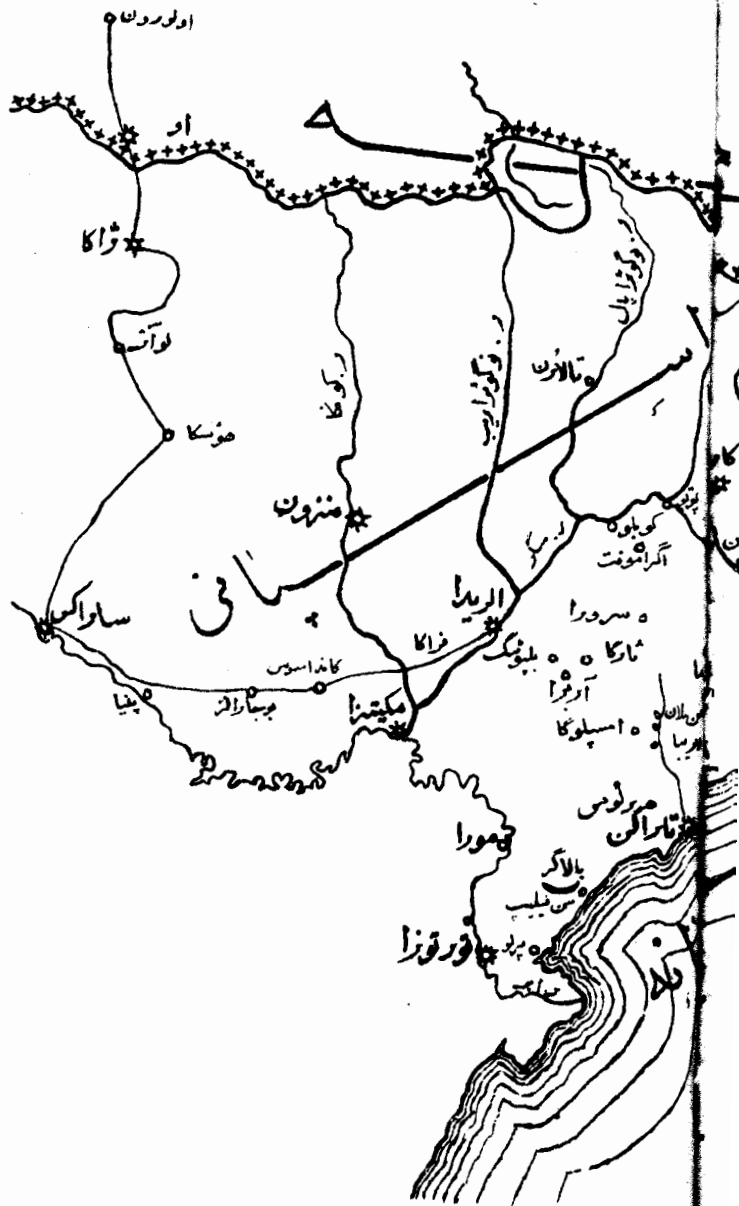


نمادہ نابلون ہندوستان

براسلات و غزال قزقل

اقبال قزقل و پامنا ریشال و ماکد و نالد و انجا مرشدہ

قمر سنہ ۱۸۱۰





- تصویری از عباس میرزا، نایب السلطنه مربوط به سده سیزدهم هجری
قمری (سده نوزدهم میلادی).



- منظره‌ای از کوچه‌های تهران قدیم، سده ۱۳ هجری قمری (سده ۱۹ میلادی).



1934

1934